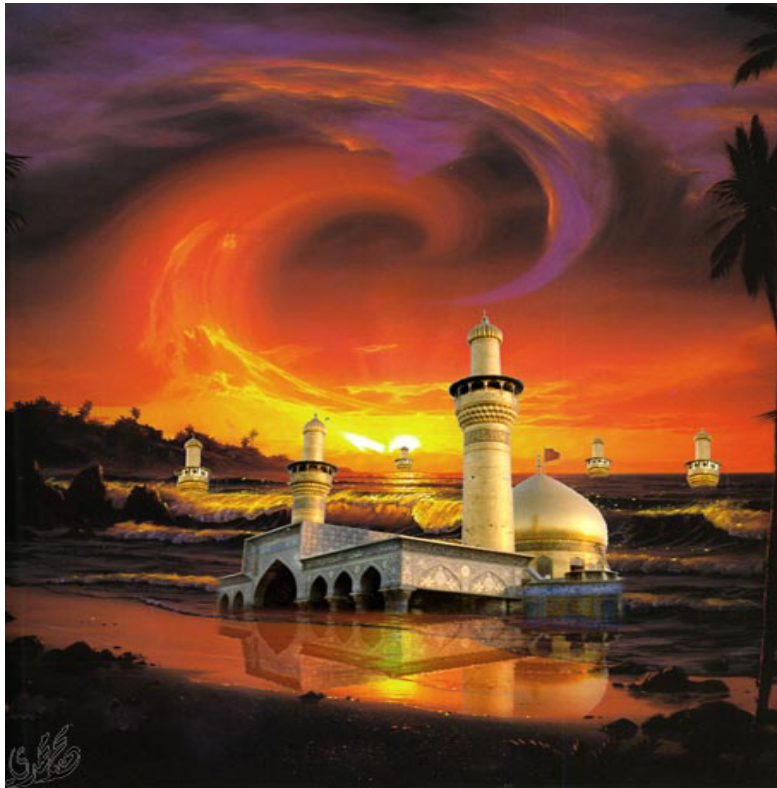


امام حسين (ع)

از مدینه تا کربلا



آية الله سيد رضا حسینی نسب

بِسْمِ رَبِّ الشَّهَادَةِ

پیشگفتار

حماسه عاشورا ، یکی از پرشور ترین حوادث تاریخ بشر ، و مؤثر ترین نهضت های شکوهمند جهان را تشکیل می دهد. حماسه ای که پس از گذشت چهارده قرن ، همچنان شور آفرین است ، و نهضتی که صدها میلیون انسان آزاده جهان را در طول تاریخ، تحت تاثیر قرار داده است.

موفقیت هر حرکت بزرگ اجتماعی و پیروزی هر نهضت پایدار ، در گرو سه عامل اساسی است :

عامل اول : رهبری شایسته و زعامت واجد شرایط است که با درایت و حکمت ، حرکتی را هدایت می کند و با شجاعت و شهامت ، سگان کشتی نهضتی را به گردش در می آورد.

روشن است که زعیم یک جنبش اجتماعی باید واجد شرایط لازم و فاکتورهای ویژه پیشوایی باشد و صرفا با ادعای رهبری و برتری ، راهی به جایی نمی برد.

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر که سر بتراشد قلندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاه‌داری و آئین سروری داند

هزار نکته باریکتر ز مو اینجا است
نه هر که آینه سازد سکندری داند

پیشوای یک جامعه باید در امور مربوط به رهبری ، پیشگام باشد و در
هر امر خطیری ، ابتدا از خود شروع کند.

امیر مؤمنان (ع) در حدیثی زیبا می فرماید:

"من نصب نفسه إماما للناس ، فليبدأ بتعليم نفسه".

یعنی : کسی که خود را پیشوای مردم قلمداد می کند ، باید به
تعلیم و تربیت خود آغاز نماید.

اندیشمند بزرگ چین باستان "کنفوسیوس" می گوید :

"کسی که می خواهد امپراطوری های بزرگ را اداره کند ، باید
نه دستور العمل را به شرح ذیل ، رعایت کند:

- 1- پیش از هرچیز ، باید به پرورش کردار شخصی خود پردازد.
 - 2- به اشخاص با ارزش ، احترام بگذارد و قدر آنان را بداند.
 - 3- نسبت به خویشاوندان خود ، به وظیفه خویش عمل کند و به آنان محبت داشته باشد.
 - 4- مسئولان عالیقدر را در نظامی که با او همکاری می کنند ، اکرام نماید.
 - 5- با مدیران تحت امر خود و زیردستان ، تفاهم داشته باشد.
 - 6- خود را برای عامه مردم ، مانند پدری مهربان بنمایاند.
 - 7- نسبت به بیگانگان نیز ، ابراز ملامت و مهربانی کند.
 - 8- ابداعات و هنرهای مفید را مورد تشویق قرار دهد.
 - 9- به دیگر فرمانروایان شایسته ، ابراز علاقه نماید.
- از دیدگاه آیین اسلام ، رهبر واجد شرایط آن کسی است که بر دل های مردم حکم فرمایی کند ، نه بر تن های آنان. چنین پیشوایی می تواند یارانی باوفا و استوار داشته و در مسیر حرکت اجتماعی و سیاسی خویش ، موفق باشد.

سرمست ز کاشانه به گلزار بر آمد

غلغل ز گل و لاله به یکبار بر آمد

مرغان چمن نعره زنان دیدم و گویان
زین غنچه که در طرف چمن زار بر آمد

آب از گل رخساره او عکس پذیرفت
واتش به سر غنچه گلنار بر آمد

سجاده نشینی که مرید غم او شد
آوازه اش از خانه خمّار بر آمد

زاهد چو کرامات بت عارض او دید
از خانه میان بسته چو زنّار بر آمد

عامل دوم : وجود همراهان باوفا و پیروان صادق و استوار است که با جان و دل ، فرمان رهبر خود را اطاعت کنند و تا آخرین نفس ، در راستای اهداف او به پیش تازند.

چه بسا رهبران بزرگ سیاسی و اجتماعی که واجد همه شرایط پیشوایی جامعه بوده اند ، ولی به دلیل نداشتن یاران هم پیمان و با وفا و باشهامت ، نتوانستند به اهداف بلند خود دست یابند.

گله مندی مکرر امام علی (ع) در نهج البلاغه نسبت به زبونی ،
بهانه جویی و بی وفایی بسیاری از پیروانشان ، نمودار بارزی از این
امر است.

بدین جهت ، برخی از مصلحان اجتماعی نیز ، با صراحت ، آرزوی
داشتن یاران صادق و استوار و باوفا را در سخنان خود ابراز داشته اند.
مولوی در ابیات ذیل ، چنین می سراید:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول

آن های و هوی و نعره مستانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتم که یافت می نشود گشته ایم ما
گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

برای فراهم شدن این عامل ارزشمند و سرنوشت ساز ، باید شرایط پیروی راستین ، در وجود رهروان راه پیشوای نهضت ، گرد آید. این شرایط عبارتند از : وفا داری ، مقاومت ، فداکاری ، و ایمان راستین.

عامل سوم : وجود ادامه دهندگان راه است که در پرتو صبوری و پایداری ، پیام نهضت را به دیگران برسانند و بر ادامه راه بانیان آن حرکت ، ثابت قدم بمانند. ادامه دهندگانی که زبان حالشان ، این ابیات زیبای غزل سعدی است که می گوید :

من از تو روی نیچم گرم بیازاری
که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری

به هر سلاح که خون مرا بخواهی ریخت
حلال کردم تالا به تیغ بیزاری

اگر به صید روی وحشی از تو نگریزد
که در کمند تو راحت بود گرفتاری

با مطالعه قیام عاشورا به این نتیجه می‌رسیم که هر سه عامل یادشده ، در آن حرکت توفنده به نحو احسن وجود داشته‌اند.

سالار شهیدان ، حضرت امام حسین (ع) که به زیور حکمت ، شهامت، پارسایی و شجاعت مزین است ، به عنوان پیشوا و رهبر این نهضت است.

یاران باوفایی مانند ابا الفضل ، علی اکبر ، حبیب ابن مظاهر و امثال آن شیران بیشه دلاوری ، به عنوان پیروان رهبر در این حرکت پرشور ، قلمداد می‌شوند.

مردان و زنان برومند و مقاومی مانند امام سجّاد ، حضرت زینب ، و دیگر بانوان و نوجوانان صبور و پایدار ، به عنوان ادامه دهندگان راه اباعبدالله (ع) به شمار می‌روند.

رهبری نهضت

امام حسین (ع) ، از شخصیت های نادر جهان است که نه تنها پیشوایان جهان اسلام ، بلکه فرهیختگان و بزرگان ادیان گوناگون به ستایش او پرداخته و در برابر عزم راسخ ، تدبیر در امور و عظمت روح بلندش ، به ثناگویی او پرداخته‌اند.

پیامبر گرامی اسلام (ص) در باره او می‌فرماید :

"إِنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النِّجَاةِ".

"حسین ، چراغ هدایت و کشتی رستگاری است".

مهاتما گاندی ، رهبر انقلاب هندوستان می گوید :

"من زندگی امام حسین ، آن شهید اسلام را به دقت خوانده ام و توجه کافی به صفحات تاریخ کرپلا نموده ام و بر من روشن است که اگر هندوستان بخواهد کشوری پیروز گردد ، باید از امام حسین سرمشق گرفته و از وی پیروی نماید".

واشنگتن ایروینگ ، مورخ آمریکایی می گوید :

"در زیر آفتاب سوزان و بر روی ریگهای تفتیده عربستان ، روح حسین فنا ناپذیر است . ای رهبر نمونه شجاعت و ای شهسوار من ، ای حسین".

محمد علی جناح ، نخستین رهبر پاکستان چنین می گوید :

"هیچ نمونه ای از شجاعت و فداکاری بهتر از آنکه امام حسین از لحاظ جانبازی و شهامت نشان داد ، در جهان پیدا نمی شود. به عقیده من ، تمام مسلمانان باید از شهیدی که اینگونه در سرزمین عراق فداکاری کرد و قربانی داد ، سرمشق بگیرند و از او پیروی نمایند".

توماس کارلایل در باره امام حسین (ع) چنین می نگارد:

" بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم این است که حسین و یارانش ، ایمانی استوار به خدا داشتند ، و پیروزی حسین با وجود اندک بود یارانش ، باعث شگفتی من است." *

هرکس به زبانی صفت و مدح تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

در این نوشتار ، به شرح حرکت امام حسین (ع) و یاران باوفایش از مدینه تا مکه ، و از مکه تا کربلا خواهیم پرداخت و درس ارزشمند اخلاقی ، دینی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی این نهضت پر شکوه را مورد بررسی قرار خواهیم داد. انشاء الله.

-
- برای توضیح بیشتر ، می توانید به کتابهای "تمدن اسلام و ایران" ، "حقانیت" ، و کتاب "علی و پیامبران" مراجعه فرمایید.

دوران کودکی ، نوجوانی و جوانی

امام حسین (ع) در روز سوم ماه شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه به دنیا آمد. پیامبر گرامی اسلام (ص) ، نام او را "حسین" گذاشت.

تا سنّ شش سالگی ، در کنار جدّ بزرگوارش ، رسول اعظم (ص) ، از برکات وجود آن حضرت ، بهره مند گردید. پیامبر گرامی در این دوره ، سخنان زیبایی در باره امام حسین (ع) بیان فرموده اند که بیانگر کمالات آن حضرت و آینده درخشان او می باشد.

تاریخ نگاران و سیره نویسان مسلمان ، اعمّ از شیعه و سنّی ، مانند ابن جوزی در کتاب "تذکره الخواص" ، قندوزی حنفی در کتاب "ینابیع المودّة" ، ترمذی در "سنن" ، ابن حجر عسقلانی در کتاب "الإصابة" ، محب الدین طبری در "ذخائر العقبی" ، و عموم دانشمندان اهل تشیّع مانند شیخ مفید ، شیخ صدوق ، و غیر آنها ، روایات فراوانی را از پیامبر بزرگ اسلام (ص) در فضیلت امام حسین (ع) نقل کرده اند.

نمونه هایی از سخنان رسول خدا (ص) را که در کتب یادشده آمده است ، از نظر گرامی شما می گذرانیم :

"الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنّة".

"حسن و حسین ، سروران جوانان بهشت هستند".

"حسین منّی و أنا من حسین".

"حسین از من است و من از حسینم".

روایت دیگر پیامبر در خصوص آن نونهال بوستان ولایت که به صورت شعر در بسیاری از کتب عامه و خاصه آورده اند بدین شرح است :

أخذ النبی ید الحسین و صنوه

یوما و قال و صحبه فی مجمع

من ودّنی یا قوم أو هذین أو

أبویهما فالخلد مسکنه معی

یعنی : روزی پیامبر گرامی (ص) ، دست حسین و برادرش حسن را گرفتند و در حضور اصحاب خود فرمودند : ای مردم ، هرکس مرا و این دو را و والدین آن ها را دوست بدارد ، جایگاه او در بهشت ، در کنار من خواهد بود.

همچنین ، ابن شهرآشوب در کتاب "المناقب" از پیامبر گرامی اسلام روایت می کند که فرمود :

"أنا من حسین و حسین منّی ، أحبّ الله من أحبّ حسینا".

یعنی : "من از حسینم و حسین از من است ، خداوند کسی را که حسین را دوست بدارد ، دوست دارد".

آثار كرامت و بزرگ منشی از همان دوران نوجوانی و جوانی ، در وجود آن حضرت نمایان بود. نمونه ای از این بزرگواری را در حدیث ذیل ملاحظه می فرمایید :

"روي أنّ أعرابياً من البادية قصد الحسين (عليه السلام) فسلم عليه فرد (عليه السلام)، فسأله حاجة وقال: سمعت جدك رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول: إذا سألتكم حاجة فاسألوها من أحد أربعة، إما من عربي شريف، أو مولى كريم، أو حامل القرآن، أو ذي وجه صبيح. فأما العرب فشرفت بجدك، وأما الكرم فدأبكم وسيرتكم، وأما القرآن ففي بيوتكم نزل، وأما الوجه الصبيح فإنني سمعت جدك رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول: إذا أردتم أن تنظروا إليّ فانظروا إلى الحسن والحسين (عليهما السلام) فقال الحسين له: ما حاجتك؟ فكتبها على الأرض، فقال له الحسين: (عليه السلام) سمعت أبي علياً (عليه السلام) يقول قيمة كل امرئ ما يحسنه، وسمعت جدي رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول: المعروف بقدر المعرفة، فأسألك عن ثلاث خصال. فإن أحببني عن واحدة فلك ثلث ما عندي، وإن أحببني عن اثنتين فلك ثلثا ما عندي، وإن أحببني عن الثلاث فلك كل ما عندي، وقد حملت إليّ صرة مختومة وأنت أولى بها . فقال: سل عما بدا لك، فإن أحببت و إلاّ تعلمت منك، فأنت من أهل العلم والشرف.

فقال الحسين: (عليه السلام) أي الأعمال أفضل؟

قال: الإيمان بالله و التصديق برسوله.

قال: (عليه السلام) فما نجاة العبد من الهلكة؟

قال: الثقة بالله.

قال: (عليه السلام) فما يزيّن المرء؟

قال: علم معه حلم.

قال: (عليه السلام) فإن أخطأه؟

قال: فمال معه كرم.

قال: (عليه السلام) فإن أخطأه ذلك؟

قال: ففر معه صبر.

قال: (عليه السلام) فإن أخطأه ذلك؟

قال: فصاعقة تنزل عليه من السماء فتحرقه ، فضحك الحسين (ع) ، ورمى له بالصرة وفيها ألف دينار، وأعطاه خاتمه وفيه فص قيمته مائتا درهم، وقال (عليه السلام) : يا أعرابي أعط الذهب إلى غرمانك، واصرف الخاتم في نفقتك".

"روایت شده که یک عرب بادیه نشین (اعرابی) به جانب امام حسین (ع) رفت. بر وی سلام کرد و از او درخواست کمک نمود و گفت : از جدت پیامبر (ص) شنیده ام که فرمود : هرگاه حاجتی می خواهید ، از چهار دسته از مردم طلب کنید : یا عربی شریف ، یا سروری کریم ، یا عالم به قرآن ، و یا فردی گشاده روی.

سپس افزود : اما عرب ، پس به وجود جد شما شرافت یافت ، اما بزرگواری ، پس عادت و سیرت شماست ، اما قرآن ، پس در خاندان شما نازل گردیده ، اما صورت زیبا و چهره گشاده ، پس از جدت پیامبر شنیدم که فرمود : هرکس می خواهد به من نگاه کند ، به چهره حسن و حسین (علیهما السلام) بنگرد.

امام حسین (ع) فرمود: حاجت تو چیست ؟ . آن عرب بیابانگرد حاجت خود را بر روی زمین نوشت.

امام حسین فرمود : من از پدرم علی (ع) شنیدم که فرمود: "ارزش هر کس همان است که آن را نیکو می شمارد" ، همچنین از پیامبر گرامی (ص) شنیدم که فرمود : "کار خیر و معروف ، به اندازه معرفت باشد". بنا بر این ، از تو در باره سه صفت می پرسم ، اگر یکی را جواب دادی ، یک سوم آنچه نزد من است به تو می بخشم ، اگر دو سؤال را جواب دادی ، دو سوم آنچه دارم به تو می دهم ، و اگر هر سه پرسش را پاسخ دادی ، همه اموالی که نزد من است به تو تقدیم می کنم.

مرد عرب گفت : بپرسید ، اگر جواب را بدانم بیان می کنم و اگر ندانم، از شما می آموزم. شما اهل علم و شرافت هستید.

امام حسین (ع) فرمود :

چه امری از هر چیز دیگر بهتر است ؟

اعرابی گفت : ایمان به خدا و تصدیق رسول خدا.

امام : چه چیزی انسان را از تباهی نجات می دهد؟

اعرابی : اعتماد و توکل بر خدا.

امام : چه چیز باعث زینت انسان است؟

اعرابی : دانشی که با بردباری و دریادلی همراه باشد.

امام : اگر این امر نباشد ، چه چیزی زینت انسان است؟

اعرابی : ثروتی که با بخشندگی همراه باشد.

امام : اگر آن هم نباشد ؟

اعرابی : فقری که با صبوری و شکیبایی همراه باشد.

امام فرمود : اگر آن هم نباشد ؟

اعرابی گفت : (در این صورت) ، صاعقه ای از آسمان بیاید و او را بسوزاند.

امام حسین لبخند زدند و کیسه ای از طلا را که در آن هزار دینار زر وجود داشت به وی دادند و انگشتر گرانبهایی که نگینی به ارزش دوپست درهم داشت به وی بخشیدند و فرمودند : طلا ها را به طلبکاران خود بده و انگشتر را برای مخارج زندگیت صرف کن".

امام حسین (ع) پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ، به مدت سی سال از دوران جوانی و میانسالی خود را (یعنی : از سال یازدهم هجری تا سال چهل هجری که زمان به شهادت رسیدن امام علی علیه السلام بوده است) ، در کنار پدر بزرگوارش امیر مؤمنان (ع) سپری کرد. در این برهه از زمان ، آن حضرت مانند سربازی فداکار در رکاب امام علی (ع) و همراه دیگر مسلمانان در جبهه های نبرد حق بر علیه باطل شرکت می جست. حسین (ع) با حضور شجاعانه در جنگ های سهمگینی مانند جنگ "صفین" و نبرد "جمل" و جنگ "نهروان" ، درس شهامت و فداکاری را در مکتب پدر گرانقدر خود آموخت.

در کتاب "بحار الأنوار" ، جلد 44 ، صفحه 266 چنین می خوانیم :

پس از حمله امام حسین و یاران همراه او به لشکر معاویه و بازپس گرفتن مسیر آب از لشکر شام در جنگ "صفین" ، امام علی در ستایش حسین (ع) فرمود : "این ، نخستین پیروزی بود که بدست حسین ، بدست آمد".

پس از شهادت امیر مؤمنان (ع) ، امام حسن مجتبی در سال چهارم هجری به خلافت رسید.

در این مدت نیز ، امام حسین (ع) به عنوان مشاور امین و خدمتگزاری گوش به فرمان ، در رکاب برادر خویش خدمت کرد و در همه صحنه ها ، یار وفادار وی بود. در این دوران نیز ، آن حضرت جنگ با معاویه و صلح امام حسن (ع) را تجربه کرد و در همه فراز و نشیب حیات سیاسی پیشوای خویش ، در کنار او بود.

ابعاد شخصیت امام حسین (ع)

اگر چه موضوع بحث ما در این کتاب ، تشریح نهضت عاشورای امام حسین (ع) و حرکت توفنده آن حضرت از مدینه تا کربلا است ، اما شایسته است به این نکته نیز اشاره شود که روحیه انقلابی آن بزرگمرد تاریخ ، تنها یکی از ابعاد شخصیت امام حسین و فضائل گوناگون ایشان را تشکیل می دهد. صفات زیبای دیگری مانند پارسایی ، دانش سرشار ، بردباری و گذشت ، سخاوت ، تواضع ، شهامت و شجاعت ، ابعاد دیگری از شخصیت آن حضرت را به نمایش می گذارند.

در اینجا به طور فشرده ، به برخی از فضائل اخلاقی سالار شهیدان ، اشاره می کنیم :

دانش امام حسین

با تحقیق در سخنان سید الشهداء (ع) و کلمات گهربار بجا مانده از ایشان ، به اوج عظمت علمی آن حضرت در زمینه علوم عرفانی ، فلسفی ، و دینی پی می بریم.

نمونه این سخنان ژرف و پربار ، دعای معروف عرفه است که آن حضرت در هنگام زیارت مکه مکرمه ، قرائت فرموده است. در این متن عرفانی ، امام حسین (ع) به مبانی اساسی فلسفه و عرفان اسلامی اشاره می کند. این دعا را دانشمندانی مانند **علی بن موسی بن طاووس** در کتاب "اقبال الاعمال" ، و **ابراهیم عاملی کفعمی**

در کتاب "البلد الامین" ، و محمد باقر مجلسی در کتاب "بحارالانوار" ، نقل کرده اند.

یکی از مضامین بلند آن نیایش ملکوتی ، بدین شرح است :

"کیف یستدلّ علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک ، أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک؟ ، متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدلّ علیک ؟ ، و متی بعدت حتی تکون الآثار هی الی توصلّ الیک؟".

یعنی : "چگونه با امری که در هستی خود به تو محتاج است ، بر وجود تو استدلال شود ؟ ، آیا برای غیر تو ظهوری است که برای تو نیست ، تا مظهر و آشکار کننده تو باشد؟ ؛ کی غایب شده ای ، تا به دلیلی بر حضور تو ، نیاز باشد ؟ ، و کی دور گشته ای ، تا آثار و آفریدگانت بخواهند ما را به تو برسانند؟".

این عبارت کوتاه و موجز ، دریایی از معارف عالیه فلسفی و عرفانی را در زمینه های ذیل ، در بر دارد :

الف - اصالت معرفت باری تعالی ، در پرتو ظهور اعلای او ، نه اکتفاء به استدلال بر وجود وی با آثار و معلول های او.

ب - اصالت شناخت حق ، با علم حضوری ، نه با علم حصولی.

ج - افتقار همه موجودات دیگر در هستیشان به ذات اقدس خداوند ، به خاطر ممکن الوجود بودن آن ها.

د - واجد بودن حضرت حق ، نسبت به هر ظهوری که دیگر مظاهر هستی دارند.

ه - اینکه حق تعالی ، ظاهر بنفسه و مظهر لغیره است.

ادراک مفاهیم یادشده در دعای عرفه ، در پرتو آگاهی از مباحث سنگینی در حکمت اسلامی ، مانند عناوین ذیل ، میسر می باشد:

- مبحث وحدت وجود.

- مبحث تشکیک حقیقت وجود.

- مبحث وحدت و کثرت.

دعای عرفه ، در برگزیده فشرده ای از معارف اسلامی در زمینه های انسان شناسی ، خدا شناسی ، اسرار آفرینش ، و مبانی تربیتی دینی است.

علاوه بر تسلط آن حضرت بر معارف فلسفی و عرفانی ، روایات ایشان در زمینه احکام شریعت که در کتابهای فقهی و روایی آمده است ، تبخّر امام حسین (ع) را در علوم دیگر اسلامی مانند فقه ، حدیث ، تفسیر قرآن ، عقاید و غیره ، به اثبات می رساند.

محدثّ معاصر ، **عبدالعزیز عطاردی** ، بسیاری از این احادیث گرانبها را در کتابی مستقل به نام "مسند الامام الشهید" ، گردآوری کرده است.

پارسایی امام حسین

پرهیزکاری و زهد سالار شهیدان (ع) ، با تحقیق در سخنان تاریخ نگاران و سیره نویسان بزرگ مسلمان ، اعمّ از اهل تشیع و اهل تسنن ، به خوبی روشن می گردد.

ابن شهر آشوب در کتاب خود "المناقب" روایت می کند که شخصی از امام حسین سؤال کرد : سبب اینهمه خوف و خشوع تو از خداوند چیست؟

حضرت فرمود : "لایأمن یوم القیامة الا من خاف الله فی الدنیا".

یعنی : "هیچکس در روز رستاخیز در امنیّت و آرامش نیست ، مگر آنانکه در دنیا در برابر خداوند ، خاشع و خائف بوده اند".

همچنین ، مورخانی مانند ابن عساکر در کتاب تاریخ خود ، و ابن شهرآشوب در "المناقب" ، و علامه مجلسی در کتاب "بحارالانوار" ، در شرح حال امام حسین (ع) نوشته اند که آن حضرت ، بیست و پنج مرتبه با پای پیاده ، به سفر حج مشرف گردید ، در حالی که اسبهای ایشان ، همراه قافله بودند.

اوج خضوع و پارسایی سالار شهیدان ، از روایت یادشده در ذیل ، معلوم می گردد :

"سئل الحسین (ع) : کیف اصیحت یا ابن رسول الله ؟ . فقال : اصیحت و لی ربّ فوقی ، و النار أمامی ، و الموت یطلبینی ، و الحساب محدد بی ، و أنا مرتهن بعملی ، ... و الامور بید غیری ، فان شاء غدّینی و ان شاء عفی عنّی ؛ فأیّ فقیر أفقر منّی؟".

"از آن حضرت سؤال کردند : چگونه صبح کردی ای فرزند رسول خدا؟ ایشان در جواب فرمود : صبح کردم در حالی که پروردگارم بر من ناظر است ، و آتش دوزخ در پیش رویم مجسم است ، و مرگ در طلب من است ، و حساب روز جزا بر من احاطه دارد ، و من در گرو عملکرد خود

هستم ، ... و کارها بدست غیر من است ، اگر بخواهد مرا مجازات می کند ، و اگر بخواهد مرا می بخشد ؛ پس کدام فقیری از من مستمند تر است ؟".

سخاوت امام حسین

فرازهای تاریخی متعددی در زمینه جود و بخشش سالار شهیدان (ع) حکایت شده است. در اینجا به عنوان نمونه، داستانی را از کتاب "مناقب آل ابی طالب" ، از نظر شما می گذرانیم :

مردی تهیدست ، به مسجد مدینه وارد شد و امام حسین را در آن مکان مشاهده کرد. به نزد آن حضرت رفت و این ابیات شعر را قرائت کرد :

لم یخب الآن من رجاک و من حرک من دون بابک الحلقة

لولا الذی کان من اوائکم کانت علینا الجحیم منطبقة

یعنی : کسی که به تو امیدوار باشد و حلقه درب خانه تو را بزند ، ناامید نمی گردد. اگر جدّ شما نبود ، دوزخ ما را در بر گرفته بود.

امام حسین (ع) ، مبلغ چهار هزار دینار به همراه دو جامه به او دادند و به عنوان معذرت خواهی چنین فرمودند :

خذها فانّی الیک معتذر واعلم بانّی الیک ذوشفقة

لوکان فی سیرنا الغداة عصا أمست سمانا علیک مندفقة

لکنّ رب الزمان ذو غیر و الکفّ منّی قليلة النفقة

یعنی : "این مبلغ را بگیر ، من از تو عذر می خواهم ، بدان که تو را دوست دارم. اگر ما امکانات بیشتر داشتیم ، آسمان ما بیشتر بر تو می بخشید. اما زمانه متغیر گردیده و اموال کمی در دست من قرار دارد".

این داستان کوتاه ، علاوه بر ارائه چهره سخاوتمندانه آن حضرت که در حال گرفتاری اقتصادی ، بخششی قابل توجه می کند ، بر ادب و تواضع آن حضرت که در عذرخواهی ایشان متبلور گردیده است ، دلالت دارد.

داستان دیگری را در کتاب یادشده می خوانیم که سخاوت جهت دار سالار شهیدان را تبیین می کند :

عبدالرحمن سلمی که معلّم قرآن بود ، به یکی از فرزندان امام حسین (ع) ، سوره حمد را تعلیم داد. وقتی آن فرزند ، سوره حمد را بر پدر بزرگوار خود خواند ، امام (ع) به آموزگار او هزار دینار طلا و هزار جامه عطا فرمود و دستور داد دهان وی را پر از درّ و گوهر سازند.

برخی از افراد به اینهمه بخشش امام حسین اعتراض کردند. آن حضرت در پاسخ آنان فرمود : آنچه من به آموزگار فرزندم بخشیدم ، هرگز به اندازه آنچه او به پسر من عطا کرده نیست . آنگاه ابیات ذیل را قرائت فرمود :

إذا جادت الدنيا عليك فجد بها على الناس طراً قبل أن تتغلّت
فلا الجود يعنيها إذا هي اقبلت ولا البخل يبقها إذا ما تولّت

یعنی : "هرگاه دنیا با تو سخاوت کرد ، تو هم آن را بر دیگران ببخش ، پیش از آنکه از دستت برود. زیرا وقتی دنیا رو آورد ، سخاوت و بخشش ، آن را از بین نمی برد ، و آنگاه که رو بگرداند ، بخل و آز ، آن را نگاه نمی دارد".

شهامت و شجاعت امام حسین

اما دلاوری و شهامت آن حضرت ، امری است که بر هیچ کس پوشیده نیست. قیام و انقلاب شجاعانه سالار شهیدان در برابر ارتش قدرتمند و بی رحم رژیم بنی امیه ، و سخنان پرشور و طوفانی وی در طول نهضت عاشورا ، دلیلی روشن بر شجاعت کم نظیر آن حضرت است.

آغاز دوران امامت

امام مجتبی علیه السلام ، در سال 49 هجری (و بنا بر نقلی دیگر در سال 50 هجری) به شهادت رسید ، و مسئولیت خطیر امامت و پیشوایی دینی بر عهده امام حسین (ع) قرار گرفت.

در این دوران پر ماجرا ، آن حضرت در شهر مدینه زندگی می کرد و به ارشاد مردم ، و رهبری پیروان اهل بیت - علیهم السلام - اهتمام می ورزید. معاویه نیز ، همچنان در مرکز فرمانروایی خود "شام" بر سرزمین های اسلامی حکومت می کرد.

امام حسین علیه السلام در این برهه از زمان (یعنی بمدت حدود یازده سال - از سال 49 تا سال 60 هجری) ، روش برادر خود امام مجتبی را ادامه داد و در صدد آغاز جنگ و برپایی قیامی خونین بر نیامد.

با بررسی متون تاریخی به این نتیجه می رسیم که امام حسین ، دوران حیات معاویه را زمان مناسبی برای اعلام قیام و شروع نهضت خود نمی دانست.

برخی از موضع گیری های آن حضرت و سخنان ایشان ، گواه روشن این برداشت و استنتاج است. در اینجا به نمونه هایی از این شواهد تاریخی اشاره می کنیم :

شاهد اول : در کتاب "الإمامة و السياسة" ، جلد 1 ، صفحه 187
چنین می خوانیم :

گروهی از طرفداران جنگ و مبارزه مسلحانه در زمان امام حسن مجتبی (ع) ، خدمت امام حسن رسیدند و از ایشان خواستند تا جنگ و قیامی خونین را بر علیه معاویه اعلان کند و مسلمانان را به برپایی نهضت فراگیر برای ریشه کن ساختن بنی امیه فرا خواند. امام مجتبی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود : "من قرارداد صلح با معاویه را به خاطر حفظ جان شما پذیرفتم".

آن گروه به نزد حسین بن علی (ع) شتافتند و از موضعگیری امام مجتبی علیه السلام ابراز نارضایتی کردند.

امام حسین علیه السلام به آنان فرمودند :

"صدق أبو محمد ، فلیکن کل رجل منکم جلسا من أحلاس بیته مادام هذا الإنسان (أي : المعاویة) حیا ، فإن یهلك و أنتم أحياء رجونا أن یخیر الله لنا و یؤتانا رشدنا و لا یكلنا إلی أنفسنا".

یعنی : "ابو محمد (امام حسن) درست فرمود. پس هریک از شما مردان ، پلاس خانه خود باشید (یعنی : در منازل خود مستقر شوید) تا مادامیکه این شخص (یعنی معاویه) زنده است. پس اگر هلاک شد و شما زنده بودید ، امید واریم که خداوند آن را محقق سازد و رشد ما را عطا فرماید و ما را به خودمان وا نگذارد".

از این عبارت به خوبی روشن می گردد که امام حسین با جریان صلح امام حسن موافق بوده و مردم را به آرامش و عدم قیام مسلحانه در زمان معاویه دعوت می فرموده است.

شاهد دوم : در کتاب "اخبار الطوال" ، صفحه 222 چنین می خوانیم : گروهی از انقلابیون و هواداران نهضت مسلحانه نزد امام حسین (ع) ، ضرورت برپایی قیام خونین بر علیه معاویه را مطرح کردند.

امام حسین فرمود :

"أما أنا ، فليس رأيي اليوم ذلك ، فألصقوا رحمكم الله بالأرض و اكنموا البيوت و احترسوا الظنّة مادام معاوية حيّاً".

یعنی : "در حال حاضر ، من چنین عقیده ای ندارم ، پس به زمین بچسبید (یعنی : حرکت و نهضتی نداشته باشید) و در خانه های خود بمانید و از کاری که سوء ظنّ دشمن را بر انگیزد بپرهیزید ، مادام که معاویه زنده است".

از این شواهد تاریخی معلوم می گردد که امام حسین (ع) ، عصر معاویه را زمانی مناسب برای قیام و حرکتی انقلابی نمی دانستند. این برداشت مدبرانه آن بزرگمرد حکیم و فرزانه ، دلایل خاص تاریخی خود را دارد که تحلیل همه آنها در این نوشتار نمی گنجد. اما اگر بخواهیم به طور فشرده به این دلایل اشاره کنیم ، باید بگوییم :

معاویه علاوه بر تسلط نظامی بر جهان اسلام و عرب در آن برهه از زمان ، سیطره نیرومندی بر دستگاه های ارتباط جمعی و سازمانهای تبلیغاتی گسترده در سراسر جهان اسلام داشت. از سویی دیگر ،

بیش از فرزندش یزید ، مراعات ظواهر اسلامی را می نمود . به عنوان مثال ، خودش به عنوان امام جمعه در مراسم نمازهای جمعه حاضر می شد و تلاش می کرد خود را پیرو خلفای راشدین نشان بدهد. علاوه بر این عوامل ، هیچگاه ، امام حسین را مجبور به بیعت با فرزندش یزید نکرد ، بلکه به یزید توصیه کرد : پس از من هم هرگز حسین ابن علی را برای بیعت با خودت ، تحت فشار قرار نده.

مجموعه این عوامل باعث گردید تا امام حسین علیه السلام ، هرگونه قیام و نهضت مسلحانه را در آن برهه از زمان ، حرکت زود هنگام و ناپخته بدانند. پیشبینی آن حضرت این بود که زمان روی کار آمدن یزید ، بهترین موقع برای قیامی مؤثر و حرکتی موفق است. زیرا یزید در دنیای اسلام ، معروف به فردی شرابخوار ، عیّاش و هوسران بود و در سیاست هم ، فردی ناکاردا و سبک سر قلمداد می شد.

جنگ سرد میان امام حسین و معاویه

گرچه نبردی در میدان جنگ میان لشکر معاویه و امام حسین (ع) به وقوع نپیوست ، ولی در طول یازده سال که آن حضرت در عصر معاویه می زیست ، همواره درگیری لفظی و جنگ سرد میان آن دو در جریان بود و معاویه تلاش می کرد تا امام حسین را در صحنه های سیاسی و اجتماعی ، خلع سلاح کند و هرگونه قدرت تحرک و نهضت آفرینی را از ایشان سلب نماید.

سیاست تهدید و تطمیع

یکی از معروفترین سیاستهای قدرتمندان در جهت رام کردن مخالفان و رقیبان و داعیه داران حکومت ، سیاست تهدید و تطمیع است. این سیاست در اصطلاح سیاسی معاصر ، به سیاست "هویج و چماق" هم معروف است.

در اینجا به چند نمونه از برخوردهای لفظی و حرکات ایدایی که معاویه بر علیه امام حسین (ع) داشته است ، و نمونه ای از تطمیع های وی اشاره می کنیم :

نمونه ای از تهدیدهای معاویه

در کتاب "تاریخ یعقوبی" ، جلد 2 ، صفحه 231 ، به ملاقات معاویه با امام حسین (ع) اشاره شده ، که بر مبنای آن ، معاویه به امام (ع)

می گوید : آیا شنیده ای که ما با "حُجر بن عدی" (که یکی از یاران باوفای امام علی و اهل بیت بوده است) و همراهانش و یاران پدرت چه کردیم؟ .

حضرت فرمود : چه کردید ؟ .

معاویه گفت : آن ها را کشتیم و کفن کردیم و بر آنان نماز جنازه خواندیم و به خاک سپردیم.

امام حسین ، در برابر این تهدید بی شرمانه و غیر مستقیم ، پاسخی دندان شکن به وی داد و به او فهماند که در برابر تهدیدهای معاویه تسلیم نخواهد شد.

نمونه دیگری از تهدیدهای معاویه را از برخی تاریخنگاران مانند این کثیر در کتاب تاریخش به نام "البدایة و النهایة" ، به شرح ذیل نقل می کنیم :

"پس از اینکه مروان بن حَکَم به معاویه در باره امام حسین (ع) هشدار داد و اعلام کرد که آن حضرت ممکن است در فکر خروج باشد، معاویه ، نامه یادشده در زیر را برای ایشان در مدینه ارسال کرد :

"إِنَّ مِنْ أَعْطَى اللَّهُ صَفْقَةَ يَمِينِهِ وَعَهْدَهُ لَجْدِيرٍ بِالْوَفَاءِ، وَقَدْ أَنْبَتَ أَنْ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَدْ دَعَوْكَ إِلَى الشَّقَاقِ، وَأَهْلَ الْعِرَاقِ مِنْ قَدْ جَرَبَتْ قَدْ أَفْسَدُوا عَلَى أَبِيكَ وَأَخِيكَ، فَاتَّقِ اللَّهَ وَادْكُرِ الْمِيثَاقَ، فَإِنَّكَ مَتَى تَكْدُنِي أَكْذُكَ".

"کسی که با خدا پیمان ببندد ، باید به عهد خود عمل کند. به من خبر رسیده است که گروهی از مردم کوفه تو را به سوی ایجاد اختلاف

میان مردم دعوت کرده اند. تو می دانی که مردم عراق ، همان کسانی هستند که کار پدر و برادرت را تباه ساختند. از خدا بپرهیز و آن قرارداد صلح (که با امام حسن بسته شده) را به یاد بیاور. هرگاه تو در صدد حيله بر علیه من برآیی ، من نیز با تو حيله خواهم کرد".

امام حسین (ع) در پاسخ معاویه ، نامه ذیل را نوشت و ارسال فرمود:

"أنا نبي كتابك وأنا بغير الذي بلغك عني جدير، والحسنات لا يهدي لها إلا الله، وما أردت لك محاربة ولا عليك خلافاً، وما أظن لي عند الله عذراً في ترك جهادك، وما أعلم فتنة أعظم من ولايتك أمر هذه الأمة".

"نامه تو به من رسید ، و من به غیر از آنچه به تو گفته اند ، سزاوارم. تنها خداوند است که ما را به خوبیها هدایت می فرماید. من در صدد جنگ و نبرد با تو نیستم. گرچه گمان دارم خداوند عذر مرا نخواهد پذیرفت ، اگر بر علیه تو به جهاد برنخیزم ؛ و فتنه ای را بزرگتر از فرمانروایی تو بر این امت نمی شناسم".

نمونه ای از تطمیع های معاویه

در کتاب "تاریخ مدینه دمشق" ، بخش "تراجم النساء" ، چنین آمده است :

کنیز بسیار زیبایی را بر معاویه عرضه نمودند که ارزش آن با معیارهای برده فروشی آن زمان حدود یک صد هزار درهم نقره بوده است. معاویه ، آن کنیز را خریداری کرد و در مجلسی با حضور برخی از معاونان و مشاورانش ، از عمرو بن عاص پرسید:

این کنیز برای چه کسی مناسب است؟

عمرو بن عاص گفت:

برای شما ای امیرالمؤمنین!

معاویه، از دیگران همین سؤال را پرسید و همین پاسخ را شنید.

آنگاه معاویه گفت:

این کنیز، شایسته حسین بن علی است؛ از آنجا که میان ما و پدرش علی اختلافاتی وجود داشته است، با این هدیه آن اختلافات رفع خواهد شد.

از این رو، معاویه دستور داد کنیز را همراه لباسهای فاخر و اموالی فراوان برای امام حسین (ع) اعزام کنند.

وقتی آن کنیز با هیأت همراه به نزد امام حسین علیه السلام رسید، امام از او پرسید:

نامت چیست؟

پاسخ داد: «هوی» (یعنی: عشق).

امام (ع) فرمود:

به درستی، این اسم و مسمی با هم متناسبند.

سپس از او پرسید:

آیا چیزی از حفظ داری تا بخوانی؟

کنیز گفت:

آری ؛ هم می توانم قرآن بخوانم ، و هم اشعار.

حضرت فرمود:

قرآن بخوان.

آن کنیز ، شروع کرد به تلاوت آیاتی از سوره أنعام :

"وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ
مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي
كِتَابٍ مُّبِينٍ".

آنگاه امام (ع) از او خواست تا شعری هم بخواند.

کنیز از امام خواست تا هر شعری که خواند در امان باشد.

امام (ع) ، موافقت فرمود.

کنیز ، اشعار ذیل را قرائت کرد :

أَنْتَ نِعْمَ الْمَتَاعُ لَوْ كُنْتَ تَبْقَى

غیر آن لا بقاءً للانسان

"تو متاع خوبی هستی اگر (برای همیشه) باقی می ماندی ؛ اما
انسان، همیشه باقی نخواهد ماند".

امام حسین (ع) با شنیدن این بیت از شعر که مفهومی اخلاقی و زیبا
دارد ، گریست و فرمود:

من هم اکنون تو را در راه خدا آزاد می کنم و همه هدایایی که معاویه
برای من فرستاده را به تو می بخشم.

آنگاه امام (ع) پرسید:

آیا برای معاویه هم شعری سروده ای؟

"هوی" گفت : آری ، آنگاه ابیات زیر را قرائت کرد :

رَأَيْتُ الْفَتَى بَمَضَى وَبَجَمْعٍ جُهْدَه

رَجَاءَ الْغِنَى وَ الْوَارثُونَ فُعود

وَمَا لِلْفَتَى إِلَّا نَصِيبٌ مِنَ النَّقَى

إِذَا فَارَقَ الدُّنْيَا عَلَيْهِ يَعود

"جوانی را می بینم که عمرش می گذرد و همه تلاش او برای رسیدن به بی نیازی است ؛ این در حالی است که وارثانش در انتظار (مرگ) او نشسته اند. برای او ، هیچ نصیبی بغیر از تقوا نمی ماند ، که پس از مرگ ، به وی باز می گردد".

در این هنگام ، امام حسین (ع) علاوه بر هدایای قبلی ، مبلغ هزار دینار دیگر به او هدیه کردند و او را آزاد ساختند تا بتواند با هر جوانی که می خواهد ازدواج کند و تشکیل خانواده بدهد.

این حکایت تاریخی ، نشانگر آن است که معاویه از هر وسیله ای برای تطمیع و تسلیم شدن امام حسین (ع) استفاده می کرده، ولی امام (ع) با هوش و زکات و با پشتوانه تقوا و پارسایی ، نقشه های معاویه را نقش بر آب می فرموده است. در این داستان مستند تاریخی ، امام حسین (ع) دامی را که معاویه برای فریب دادن او نهاده را به یک کلاس درس اخلاق و عرصه ای فرهنگی تبدیل می کند و با بزرگ منشی و بلند نظری ، نمونه بارزی از تقوا ، پاکی ، فتوت و جوانمردی را به نمایش می گذارد.

بر اساس آنچه بیان شد ، معلوم گردید که تهدیدها و تطمیع های
معاویه برای خاموش ساختن فریاد اعتراض امام حسین (ع) ،
نتوانست ایشان را از مبارزه با بی عدالتی های وی باز دارد.

ریشه های نهضت عاشورا

هر انسان آگاه و فرهیخته ای می داند که هر حرکت بزرگ اجتماعی و سیاسی ، دارای ریشه های تاریخی است ، و امری نیست که به صورت آنی و بدون زمینه های پیشین ، به وجود آید. انقلاب های بزرگ نیز ، از این قانون مستثنی نیستند. به عنوان مثال ، اگر انقلاب کبیر فرانسه در سال 1789 میلادی ، انقلاب اکتبر روسیه در سال 1917 میلادی ، و انقلاب اسلامی ایران در سال 1357 هجری شمسی را مورد مطالعه قرار دهیم ، به این نکته پی خواهیم برد که هر یک از این نهضت های مشهور ، ریشه در سال ها قبل از سال تحقق و زمان پیروزی خود دارد. مجموعه ای از عوامل در طول زمانی معین ، به تدریج به صورت متراکم کنار هم قرار می گیرند و پس از رسیدن به نقطه اوج تراکم خود ، ناگهان انفجاری عظیم را به وجود می آورند ، و این انفجار مهیب ، انقلاب نامیده می شود. روشن است که بدون آگاهی از عوامل مذکور و پیش زمینه های انقلاب های یاد شده ، شناخت درست و منصفانه آن ها میسر نیست.

نهضت عاشورا نیز ، ریشه در تاریخ صدر اسلام و حوادث پس از رحلت رسول خدا (ص) دارد ، و بدون بررسی آن برهه از زمان ، امکان شناخت قیام امام حسین (ع) در سال 61 هجری به صورت صحیح و علمی ، وجود نخواهد داشت.

توصیه پیامبر اسلام (ص)

رسول گرامی اسلام پیش از رحلت خود ، به منظور تضمین سعادت مسلمانان و پیشگیری از بروز اختلاف در صفوف آنان ، مرجعیت دینی، فکری و سیاسی امت را پس از خویش ، به مردم معرفی فرمود. در اینجا نمونه هایی از این سفارش ها را با استناد به منابع معتبر تاریخی ، از نظر گرامی شما می گذرانیم :

الف - در آغاز بعثت که پیامبر از طرف خدا مأموریت یافت تا خویشانش را بر مبنای آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (سوره شعرا، آیه 214) ، به آیین توحید دعوت کند، خطاب به آن جمع فرمود: «هرکس مرا در این راه یاری کند، او وصی و وزیر و جانشین من خواهد بود».

تعبیر آن حضرت چنین بود:

«فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي فِي هَذَا أَمْرٍ عَلَيَّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي وَ وَصِيِّي فَيَكُم».

یعنی : کدامیک از شما در این امر مرا یاری می نماید تا برادر و وزیر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

تنها کسی که به این ندای ملکوتی پاسخ مثبت داد، علی (علیه السلام) فرزند ابوطالب بود. در این هنگام ، رسول خدا رو به خویشاوندان خود کرده، فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ».

یعنی : "این (علی)، برادر، وصی و جانشین من است در میان شما، به سخنان وی گوش فرا دهید و از او پیروی نمایید".

(تاریخ طبری، ج 2، ص 62 - 63. و تاریخ کامل، ج 2، ص 40 - 41. و مسند احمد، ج 1، ص 111 و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 13، ص 212 - 210).

ب - در غزوه "تبوك" ، رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود:

«أما ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبىّ بعدي». (سیره ابن هشام، ج 2، ص 520. و «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم در مصر، باب 9، فصل 2، ص 121).

یعنی : "آیا خشنود نمی شوی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پس از من پیامبری نیست".

مفاد این جمله این است : همانگونه که هارون وصی و جانشین بلافصل حضرت موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من هستی.

ج - در سال دهم هجرت ، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) به هنگام بازگشت از حجة الوداع ، در سرزمینی به نام «غدیر خم» علی (علیه السلام) را در میان جمعیتی انبوه به عنوان ولی امر مسلمانان و مؤمنان معرفی کرد و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مُؤَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُؤَلَّاهُ».

"هرکس را که تاکنون من سرپرست و صاحب اختیار بودم، از این پس، این علی مولی و سرپرست او است».

نکنه مهم در اینجا این است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آغاز سخن فرمود: «أَلَسْتُ أُولَى لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟». یعنی : «آیا من بر شما ، بیش از خود شما برتر نیستم؟» و مسلمانان همگی به تصدیق او برخاستند، بنابراین باید گفت که مراد آن حضرت از واژه «مولی» در این حدیث، همان مقام اولویت بر مؤمنان و سرپرستی و صاحب اختیاری تام بر آنان است و می توان نتیجه گرفت که حضرت، همان مقام ولایت و اولویتی که خود داشت، برای علی(علیه السلام) نیز ثابت فرمود.

در همان روز حسان بن ثابت جریان تاریخی «غدیر» را به نظم درآورد و اشعاری بدین شرح سرود :

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم	بخمّ و اسمع بالرسول منادیا
فقال فمّن مولاکم و نبیکم؟	فقالوا و لم یبدوا أهنّاک التّعامیا
إلهک مولانا و أنت نبینا	و لم تلق منّا فی الولاية عاصیا
فقال له قم یا علیّ فإنّی	رضیتک من بعدی إماماً وهادیا
فمن کنت مولاہ فهذا ولیّہ	فکونوا له اتباع صدق موالیا
هناک دعا: اللّهم وال ولیّہ	و کن للذی عادى علیّاً معادیا

(المنافق "خوارزمی مالکی" ، ص 80 ، و تذکرة خواص الأمّة "سبط ابن جوزی حنفی" ص 20 ، و کفاية الطالب ، ص 17 ، نگارش گنجی شافعی).

حدیث غدیر، از احادیث متواتر اسلامی است که علاوه بر علمای شیعه ، حدود سیصد و شصت دانشمند اهل سنت نیز آن را نقل

کرده اند که به عنوان نمونه ، می توانید به کتاب «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم در مصر ، باب 9 ، فصل 2 ، صفحه 122 مراجعه فرمایید. اسناد این حدیث به یکصد و ده تن صحابی می رسد و بیست و شش تن از علمای بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث، کتاب مستقل نوشته اند. ابوجعفر طبری، تاریخ نویس معروف مسلمان، اسناد و طرق این حدیث را در دو جلد بزرگ جمع آوری نموده است. علامه امینی نیز در کتاب الغدير ، بسیاری از این اسناد تاریخی را به رشته تحریر در آورده است.

بر مبنای این اسناد غیر قابل انکار ، پیامبر گرامی اسلام (ص) ، امام علی (ع) را به عنوان مرجع دینی ، فکری و سیاسی پس از خویش معرفی فرموده و به مسلمانان توصیه کرده است تا از وی پیروی نمایند.

علاوه بر این روایات مستند و معتبر ، احادیث بسیار دیگری در منابع اهل تشیع و تسنن وجود دارد که بر اساس آن ، رسول گرامی اسلام در واپسین ایام حیات خویش ، مردم را به پیروی از پیشوایان اهل بیت علیهم السلام ، سفارش می فرماید. در اینجا برای رعایت اختصار ، به نمونه هایی از این توصیه ، اشاره می نمایم :

الف - "مسلم" در صحیح خود از زید بن ارقم نقل می کند که: پیامبر خدا روزی در کنار آبی به نام «خم» میان مکه و مدینه خطبه ای ایراد کرد و در آن خطبه خدا را ثنا گفت و مردم را نصیحت کرد و آن گاه چنین فرمود:

«ألا أيها الناس، فإنما أنا بشرٌ يوشك أن يأتي رسول ربِّي فأجيب، و أنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به - فحث على كتاب الله و رعّب فيه ثم قال: - وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي». (صحيح مسلم، ج 4، ص 1803، شماره 2408، چاپ عبدالباقي).

يعنى : اى مردم من بشرى بيش نيستم و نزديك است مأمور و فرستاده پروردگارم بيايد و من دعوت او را اجابت كنم و من در ميان شما دو چيز گرانها مى گذارم و مى روم ؛ يكي كتاب خدا كه در آن هدايت و نور است، كتاب خدا را بگيريد و به آن چنگ زنيد - و پيامبر بر عمل به كتاب خدا تأكيد نمود - آنگاه فرمود : و اهل بيت من ؛ خدا را درباره اهل بيت خود متذكر مى شوم. اين جمله را سه بار تكرر فرمود.

همين حديث ، در كتاب "سنن دارمى" كه از كتب معتبر اهل سنت است ، در جلد 2 ، صفحه 432 - 431 آمده است.

ب - "ترمذى" نيز حديث يادشده را با لفظ «وعترتى اهل بيتي» نقل کرده است كه متن حديث چنين است:

«أنى تارك فيكم ما ان تمسّكنم به لن تضلّوا بعدى ؛ أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الأرض و عترتى اهل بيتى ، لن يفترقا حتى يردا علىّ الحوض، فانظروا كيف تخلفونى فيها». (سنن ترمذى ، ج 5، ص 663، شماره 37788).

يعنى : من در ميان شما دو چيز به وديعت و امانت مى گذارم، مادامى كه به آن تمسك جوييد، هرگز گمراه نمى شويد ؛ يكي از

دیگری بزرگتر است: کتاب خدا که دستاویز مستحکم از آسمان به سوی زمین است، و دیگری عترت و اهل بیت، و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در نزد حوض به من بپیوندند، بنگرید چگونه با امانت‌های من رفتار می‌کنید.

از این سخن پیامبر گرامی (ص) که عترت را در کنار قرآن قرار داده و هر دو را به عنوان حجت خدا در میان امت توصیف نموده‌اند، دو نتیجه بدست می‌آید:

اول اینکه گفتار عترت پیامبر، بسان خود قرآن حجت است و در امور دینی باید به گفتار آنان تمسک جست.

دوم اینکه می‌دانیم قرآن مجید به حکم این که کلام خدا است، مصون از خطا و اشتباه است، زیرا خدای بزرگ، آن را چنین توصیف می‌کند: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلُ مِنَ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (سوره فصلت: آیه 42).

یعنی: باطل به آن، از پیش رو و از پشت سر راه ندارد. کتابی است که از جانب خدای حکیم و حمید نازل گردیده است.

بنا بر این، همانگونه که قرآن کریم، مصون از خطا و اشتباه است، طبعاً قرین و عدل آن (یعنی عترت و امامان اهل بیت علیهم السلام) نیز مصون از خطا و انحراف می‌باشد؛ زیرا پیامبر گرامی در حدیث یاد شده فرمود: قرآن و عترت، از هم جدا نمی‌شوند تا در نزد حوض کوثر بر من وارد گردند.

تخلف از توصیه پیامبر (ص)

بر اساس سخنان رسول خدا (ص) که نمونه هایی از آن را با اشاره به اسناد معتبر آنها بیان کردیم ، مسلمانان موظف بودند تا پس از پیامبر گرامی (ص) ، از راهنمایی های دینی ، فکری ، و سیاسی پیشوایان اهل بیت (ع) پیروی کنند ، اما همگان می دانند که بسیاری از مسلمانان بعد از رحلت رسول خدا (ص) ، نه تنها از عترت آن حضرت پیروی و حمایت نکردند ، بلکه کمر به آزار و اذیت آنان بستند و در جهت خانه نشین کردن یا نابودی آنان ، از هیچ کوششی فروگذار نمودند.

طایفه "بنی امیه" در رأس این گروه ناسپاس قرار داشتند که بلافاصله بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام ، در جهت منزوی کردن عترت و کشتن پیشوایان راستین و سرکوب شیعیان آنها ، گوی سبقت را از دیگران ربودند.

منزوی کردن امام علی (ع) ، به شهادت رساندن حضرت فاطمه زهراء و امام حسن مجتبی ، کشتن و آزار و اذیت صحابه ای که به توصیه پیامبر گرامی در جهت حمایت از اهل بیت آن حضرت حرکت کردند ، مانند "حُجر بن عدی" ، نمونه هایی از آن حرکت نامقدس می باشد.

همچنین ، کسانی که به جای پیشوایان اهل بیت ، زمام امور مسلمین را در دست گرفتند ، نه تنها به توصیه رسول گرامی اسلام

در حق آنان عمل نکردند ، بلکه آنها را مورد انواع آزار و اذیت و سلب حقوق مسلم ایشان قرار دادند. دفن شبانه یادگار پیامبر اکرم ، مصادره دارایی های عترت پیامبر ، مانند مزارع فدک توسط خلفاء ، تبعید صحابی جلیل ، ابوذر غفاری و امثال آن ، شواهدی بر این امر است.

از سوی دیگر ، بسیاری از ارزش های والای دین مقدس اسلام ، مانند عدالت اجتماعی ، شایسته سالاری و آزادی بیان در نقد حکومت ، توسط سران حکومت اسلامی ، زیر پا نهاده شد. در اینجا با رعایت اختصار و با اشاره به اسناد تاریخی ، به برخی از این موارد ، اشاره می نمایم :

بی عدالتی در توزیع ثروت

یکی از اصول اساسی اسلام ، عدالت اجتماعی و مراعات دادگری در اخذ خراج و توزیع ثروت و بیت المال است. متأسفانه این اصل ارزشمند ، پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ، به تدریج به دست فراموشی سپرده می شد.

در پی فتوحات صدر اسلام در سرزمین ها و کشورهایایی مانند ایران ، ثروت هنگفتی از آن مناطق به پایتخت خلفا سرازیر شد. در این برهه از زمان ، بسیاری از سران و رهبران حاکم ، به زر اندوزی و جمع اموال و تبعیض در توزیع ثروت های یادشده اهتمام ورزیدند.

به عنوان مثال ، **مسعودی** (مورخ مشهور اهل سنت) در کتاب خود به نام "مروج الذهب و معادن الجواهر" ، در باره ثروت خلیفه سوم ، آمار ذیل را ارائه می دهد :

- یکصد و پنجاه هزار دینار طلا.

- یک میلیون درهم نقره.

- املاک و مستغلات به ارزش یکصد هزار دینار طلا.

- گله های بزرگی از اسب و شتر.

همچنین ، در باره "زبیر" که یکی از صحابه بوده چنین می گوید :

وی علاوه بر کاخ معروف در بصره ، خانه های زیاد دیگری در شهرهای بصره و کوفه در عراق ، و خانه هایی در شهر اسکندریه در کشور مصر ساخت و دارایی او در حال مرگش پنجاه هزار دینار طلا و هزار اسب و هزار کنیز و غلام و مستغلاتی فراوان در شهرهای مختلف بود.

وی ، درآمد صحابی دیگر ، "**طلحه بن عبیدالله**" را تنها از املاک او در عراق ، روزانه معادل هزار دینار طلا دانسته است و چنین می گوید :

در ناحیه **شراه** در **شام** بیش از اینها داشت.

مسعودی ، ثروت **عبدالرحمن بن عوف زهری** از بزرگان صحابه را ، صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند شمرده است.

همچنین ، در باره دارایی **زید بن ثابت** چنین می گوید : هنگامی که از دنیا رفت آنقدر طلا و نقره از وی باقی ماند که آنها را با تبر شکستند و

بر ورثه او تقسیم کردند و قیمت بقیه دارائی و مستغلاتش صد هزار دینار طلا می شد.

مسعودی در ادامه سخن خود پیرامون آمار و ارقام ثروت صحابه و رجال حکومت در آن برهه از زمان ، چنین می نویسد :

یعلی بن امیه که بخش مهمی از هزینه های جنگ جمل علیه علی بن ابی طالب را پرداخته بود ، در وقت مردن ، معادل 500 هزار دینار طلا به جای گذاشت و از مردم هم مطالبات زیادی داشت و ارزش املاک او معادل 300 هزار دینار طلا می شد.

رجال حکومت و برخی از صحابه در آن عصر ، آنچنان به این امر عادت کرده بودند که بسیاری از آنان ، حتی پس از روی کار آمدن حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) و اعلام مساوات در تقسیم اموال ، همچنان خواستار تبعیض در توزیع بیت المال و انباشتن ثروت خود بودند.

دانشمندانی مانند "ابن ابی الحدید" در کتاب "شرح نهج البلاغه" و دیگران، درخواست جمعی از صحابه مانند طلحه و زبیر از امام علی (ع) ، مبنی بر سهم خواهی بیشتر را مطرح می کنند و می گویند : امام علی (ع) در پاسخ آنان که برای رسیدن به ثروت بیشتر ، به سنّت خلیفه دوم استناد می کردند ، فرمود :

"أ فسنة رسول الله أولى بالاتباع ، أم سنة عمر؟".

یعنی : آیا پیروی از سنّت پیامبر خدا سزاوار تر است ، یا پیروی از سنّت عمر؟ .

(برای توضیح بیشتر به کتابهای "شرح نهج البلاغه ، جلد 7 ، صفحه 37 ؛ و "دعائم الإسلام" ، جلد 1 ، صفحه 384 ؛ و "نهج السعادة" ، جلد 1 ، صفحه 415 ، و "مروج الذهب و معادن الجواهر" ، بخش تاریخ صدر اسلام ، مراجعه شود).

قبیله سالاری ، به جای شایسته سالاری

به هنگام بررسی تاریخ اسلام ، مشاهده می کنیم که برخی از خلفاء راشدین مانند خلیفه اول و دوم ، سعی می کردند از انتصاب اقوام و بستگان خود به عنوان استانداران و حاکمان بلاد اسلامی در سطح وسیع ، خود داری نمایند. اما در عصر خلیفه سوم ، باب انتصاب خویشاوندان خلیفه به عنوان فرمانروایان شهرها و سرزمین های اسلامی باز گردید و او بسیاری از بستگان و خویشان خود را بر مال و جان مردم مسلمان ، مسلط ساخت.

به عنوان مثال ، خلیفه سوم ، برادر خوانده ، خود "ولید بن عقبه" را استاندار **کوفه** کرد و پس از او ، این مقام به "سعید بن عاص" که او نیز از بستگان وی بود سپرده شد . همچنین ، "عبدالله بن عامر" ، پسر دایی خود را استاندار **بصره** و برادر رضاعیش ، "عبدالله بن سعد" را والی **مصر** کرد ، و شهر **حمص** در سوریه امروز و سرزمین های **فلسطین** و **اردن** و سرزمین **لبنان** را به قلمرو حکومت "معاویه" که از قبیله وی بود افزود و پسرعمویش "مروان بن حکم" را به عنوان معاون

خود گماشت. (رجوع شود به کتاب "خلافت و ملوکیت" ، نگارش ابوالعلی مودودی ، صفحه 116 ، چاپ لاهور ، سال 1983 میلادی).

بسیاری از این حاکمان و فرمانروایان ، بدلیل اینکه جایگاه آنان در نظام حکومتی به خاطر خویشاوندی با خلیفه بسیار مستحکم بود ، بدون هراس از مجازات ، به رعایا و مردم عادی ظلم و ستم روا می داشتند و با تبعیض در گرفتن خراج و توزیع ثروت بیت المال ، موجب خشم بسیاری از مردم مسلمان می شدند.

بدین سبب ، امام علی (ع) ، در عهد نامه خود به مالک اشتر ، به این حقیقت تلخ که پس از رحلت رسول گرامی اسلام (ص) پدید آمد ، اشاره می کند و چنین می فرماید :

"فإنّ هذا الدین کان أسیراً فی أیدی الأشرار ، یعمل فیہ بالهوی ، و تُطلب فیہ الدنیا". (نهج البلاغه ، نامه شماره 53).

یعنی : این دین ، در دست بدکاران اسیر بود ، در راستای هواهای نفسانی عمل می شد ، و مطلوب آنان دنیا بود.

انتصاب معاویه

معاویه فرزند ابوسفیان ، در سال 15 قبل از هجرت ، در مکه متولد شد.

در سال یازدهم بعد از هجرت ، ابوبکر به خلافت رسید ، و تا سال سیزدهم هجری (به مدّت حدود دو سال) حکومت کرد. وی در این

مدّت ، "یزید بن ابوسفیان" (برادر معاویه) را به فرمانروایی شام برگزید.

در سال سیزدهم هجری ، عمر ابن الخطاب به خلافت رسید. عمر در سال پنجم خلافتش (یعنی سال 18 هجری) ، معاویه فرزند ابوسفیان را به عنوان فرمانروای "اردن" منصوب نمود. در آن برهه از زمان ، برادرش "یزید ابن ابوسفیان" همچنان بر مردم "دمشق" حکومت می راند.

"عمر" ، معاویه را پس از مرگ برادرش ، به عنوان فرمانروای دمشق منصوب نمود.

پس از روی کار آمدن "عثمان بن عفان" به عنوان خلیفه سوم ، وی معاویه را به عنوان حاکم بر کل منطقه "شام" منصوب نمود و بر اختیارات او افزود.

معاویه ، از سال 18 هجری تا سال 40 هجری که امام علی (ع) به شهادت رسید ، به عنوان حاکم سرزمین پهناور شام ، فرمانروایی داشت. پس از شهادت امیر مؤمنان در سال 40 هجری ، وی ادعای خلافت کرد و تا سال مرگ خود (یعنی سال 60 هجری) ، بر قلمرو گسترده کشورهای اسلامی ، حکومت راند. بنا بر این ، معاویه ، مجموعاً به مدّت 42 سال ، حاکم و فرمانروا بود.

انحراف های دوران معاویه

تحریف ارزش های والای اسلامی و تزییع حقوق مسلمانان در زمان خلافت معاویه به اوج خود رسید. در اینجا به طور فشرده ، نمونه هایی از تخلف های وی را با استناد به منابع تاریخی ، از نظر گرامی شما می گذرانیم :

انحراف سیاسی

یکی از تخلف های معاویه به عنوان کسی که خود را خلیفه مسلمین می دانست این بود که "خلافت" را به "سلطنت موروثی" تبدیل کرد. از سخنان مورخان اسلامی به خوبی روشن می گردد که معاویه در طول ایام حکومت خود به عنوان فرمانروای شام و یا به عنوان خلیفه ، در صدد ایجاد سلطنت و ملوکیت ، به جای خلافت بوده است. "ابن خلدون" (در کتاب خود به نام "مقدمه" ، جلد اول) در این زمینه چنین می گوید :

"آنگاه که معاویه هنگام دیدار عمر بن الخطاب از "شام" ، با شوکت و شکوه و لباس های فاخر پادشاهی و سپاهیان بسیار با عمر بن الخطاب ملاقات نمود ، عمر از مشاهده این وضعیت نا خرسند شد و چنین گفت : ای معاویه ، به روش کسرایان گرایش پیدا کرده ای!. معاویه در توجیه رفتار پادشاه گونه خود چنین گفت : ای امیرالمؤمنین من در ناحیه سرحدات هستم که با دشمنان مواجه می باشم و ما را

در برابر مباحات ایشان آراستگی و آرایش جنگی لازم است. عمر ساکت شد."

معاویه برای تحکیم طرح خود ، مبنی بر تبدیل خلافت به سلطنت موروثی ، در سال 56 هجری تصمیم گرفت فرزند خود "یزید" را به عنوان ولیعهد خویش معرفی کند و از سران جوامع اسلامی برای وی، بیعت بگیرد.

معاویه ، تحکیم سلطنت خود و خاندانش را به عنوان عالی ترین هدف قرار داد ، به نحوی که بعد از امضاء پیمان صلح با امام حسن (ع) و تسلط بر کوفه ، مقصد نهایی خود را از جنگیدن ، اینچنین اعلام کرد :
" ای اهل کوفه ، گمان نبرید که برای این با شما جنگیدم که نماز بخوانید و یا زکات پردازید ! . من برای این با شما جنگیدم که بر شما حکومت کنم ". (به کتاب "شرح نهج البلاغه" ، نگارش ابن ابی الحدید، جلد 16 ، مراجعه فرمایید).

بنا بر این ، او رسماً اعلام داشت که هدف وی از نبرد با مخالفانش ، تنها حکومت و تسلط بر مردم است ، نه ترویج اسلام و اجرای قوانین شریعت که مقتضای خلافت اسلامی است.

دیکتاتوری و استبداد و کشتار منتقدان در سطحی وسیع ، یکی دیگر از انحراف های سیاسی معاویه به شمار می رود.

"ابن ابی الحدید" در جلد دوم شرح نهج البلاغه ، و "طبری" در جلد سوم تاریخ خود ، و "یعقوبی" در جلد اول کتاب مشهور خودش در علم

تاریخ ، و "ابن اثیر" در جلد سوم کتاب "الکامل" ، و "ثقفی" در جلد دوم کتاب "الغارات" ، به بخشی از جنایات معاویه اشاره می کنند. بر اساس سخنان مؤرخان یادشده ، معاویه به یکی از فرماندهان سنگدل سپاه خود به نام "بُسر ابن اِرطاة" دستور داد تا همراه با سپاهی به سوی حجاز و یمن حرکت کند و همه منتقدان و مخالفان او را که حاضر به بیعت نباشند ، و همچنین همه هواداران امام علی را از دم تیغ بگذراند.

هنگامی که "بسر" با سپاهیان خود به شهر مدینه وارد شد ، به تهدید مردم مبادرت ورزید و آنان را در قتل "عثمان بن عفان" شریک دانست. بسیاری از مردم از ترس کشته شدن ، با یزید بیعت کردند و آنانکه از تأیید یزید خود داری ورزیدند ، به دستور وی به قتل رسیدند و خانه های آنان بر سرشان ویران شد. در این ماجرا ، منازل سرشناسانی مانند ابویوب انصاری ، زرارة بن حرون و رفاعه بن رافع نیز به آتش کشیده شد.

پس از کشتار مردم در مدینه ، بسر بن اِرطاة به سوی مکه مکرمه حرکت کرد و در راه خود ، در هرکجا شیعیان امیر مؤمنان را می یافت ، بی درنگ به شهادت می رساند.

وی ، آنگاه به سوی یمن رهسپار شد و در بین راه ، در سرزمین "بنی کنانه" ، دو تن از اطفال خردسال عبید الله بن عباس را به همراه میزبان آنان ، سربرید. در منطقه "نجران" ، عبد الله بن عبد المدان که از بستگان عبید الله بن عباس بود و همچنین ، ابوکرب را که از

شیعیان امام علی (ع) بود کشت. او پس از تهدید مسیحیان "نجران" به راه خود ادامه داد و در "صنعاء" ، به قتل عام مردم بی دفاع پرداخت. سپس راه خود را به سوی منطقه "جیشان" که اهالی آن از شیعیان علی بن ابی طالب (ع) بودند ادامه داد و مردم آن ناحیه را نیز به شهادت رساند.

به گواهی تاریخ نگارانی که نام برخی از آنان را بیان کردیم ، "بسر" به عنوان نماینده معاویه و به امر او ، در طول سفر شوم خود ، در حدود سی هزار نفر از شیعیان امام علی و منتقدان معاویه را در شهرها و روستاهای گوناگون به قتل رساند.

معاویه همچنین ، "زیاد بن سمیّه" را به عنوان فرمانروای شهرهای کوفه و بصره منصوب کرد و به او دستور داد تا هواداران امام علی (ع) را در هرکجا یافت ، به شهادت برساند. وی نیز ، در مدّت حکمرانی خویش، به قتل عام شیعیان و پیروان اهل بیت (ع) و قطع دست و پای آنان در مناطق مذکور پرداخت.

از جمله شخصیت های بزرگ جهان اسلام که به دستور معاویه به شهادت رسیدند ، عبارتند از :

- **حُجر بن عدیّ** ، از اصحاب معروف رسول خدا (ص) ، که در سال 53 هجری به همراه جمعی از یارانش دستگیر شد و دژخیمان معاویه برای او و همراهانش در خارج از شهر دمشق ، قبر کردند و در همانجا او و اصحابش را گردن زدند و به قبر انداختند.

- **عمرو الخزاعی** ، از صحابه بزرگوار پیامبر اسلام (ص) ، که معاویه ابتدا به وی امان داد ، ولی پس از آمدنش ، او را به شهادت رساند.
- **مالک اشتر** ، از تابعین و پیروان امام علی (ع) ، که به دستور معاویه او را در مسیر مسافرتش به مصر ، مسموم کردند.
- **رشید الهجری** ، از تابعین و دوستان امیر مؤمنان (ع) ، که به دستور معاویه ، عبید الله بن زیاد او را دستگیر کرد و دست و پا و زبان او را برید و او را به صلیب کشید.
- **مینم تمار** ، از یاران باوفای امام علی علیه السلام که به جرم محبت امیر مؤمنان (ع) ، به شهادت رسید.

انحراف اقتصادی

قبلا با استناد به منابع تاریخی ، شیوع بی عدالتی و تبعیض در توزیع ثروت را که پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام آغاز شده بود ، از نظر شما گذرانندیم. معاویه وقتی به حکومت رسید ، علاوه بر ادامه بیدادگری در اخذ و اعطای بیت المال ، دستور داد به منظور اعمال فشار بر روی مخالفان و منتقدانش ، حقوق و مزایای مالی آنان به طور کامل قطع شود و در حلقه محاصره اقتصادی ، یا بمیرند و یا مجبور به بیعت با او و فرزندش یزید گردند.

بنا بر سخن تاریخ‌نگارانی مانند ابن اثیر در جلد سوم کتاب "الکامل" ، و جرجی زیدان در جلد چهارم کتاب "تاریخ التمدن الاسلامی" ، معاویه پس از امضاء معاهده صلح با امام حسن (ع) ، به والیان خود در بلاد اسلامی فرمان داد تا نام دوستاناران امام علی و خاندان او و همچنین ، مخالفان روش حکومتی خودش را از دفتر دولت حذف کنند و آنان را از هرگونه حقوق و مقرری محروم سازند.

انحراف دینی و فرهنگی

بنا بر گواهی مورخان نامدار ، گرچه معاویه تظاهر به اسلام و شعائر آن می نمود ، اما در باطن خویش ، در صدد محو اسلام اصیل و به فراموشی سپردن نام و سنت پیامبر اسلام بوده است.

به عنوان مثال ، مسعودی در کتاب معروف خود در علم تاریخ به نام "مروج الذهب و معادن الجواهر" ، و ابن ابی الحدید در کتاب خود "شرح نهج البلاغه" و زبیر بن بکار در کتاب "الموفقیات" ، از مطرف بن مغیره بن شعبه ، چنین حکایت می کنند :

"وفدت مع ابی الی معاویة فکان ابی یاتیه و يتحدث عنده ثم ینصرف الیّ فیذکر معاویة و یذکر عقله و یعجب مما یری منه. اذ جاء ذات لیلة فامسک من العشاء فرأیته مغتما فانتظرته ساعة وظننت انه لشیئی حدث فینا او عملنا فقلت له مالی اراک مغتما هذه اللیلة ؟ قال یا بنی انی جنت من عند اخبث الناس قلت له و ما ذلك ؟ قال : قلت له و قد خلوت به : انک بلغت منا یا امیرالمومنین فلو اظهرت عدلا و بسطت خیرا فانک قد کبرت و لو نظرت الی اخوتک من بنی هاشم فوصلت ارحامک فوالله ما عندهم

اليوم شيئى تخافه ، فقال لى : هيهات هيهات ملك اخو تيم فعدل و فعل مافعل فو الله ماغدا ان هلك فهلك ذكره الا ان يقول قائل ابوبكر. ثم ملك اخو عدى فاجتهد و شمّر عشر سنين فو الله ماغدا ان هلك فهلك ذكره الا ان يقول قائل عمر، ثم ملك اخونا عثمان فملك رجل لم يكن احد فى مثل نسبه فعمل ما عمل و عمل به فو الله ماغدا ان هلك فهلك ذكره و ذكر ما فُعل به ؛ و ان اخا هاشم يصرخ به فى كل يوم خمس مرات اشهدا ان محمدا رسول ، فای عمل بيقى مع هذا لا ام لك ، و الله الا دفنا دفنا".

(مروج الذهب، جلد 2 ، طبع مصر ، صفحه 454 و 453 ؛ و شرح نهج البلاغه ، جلد دوم ، صفحه 297 ؛ و كتاب "الموفقيات" ، نگارش زبير بن بكار ، صفحه 576).

يعنى : "مطرف بن مغيره بن شعبه گفت : با پدرم به نزد معاويه رفتيم، پدرم نزد او مى رفت و با او صحبت مى داشت و آنگاه نزد من بر مى گشت و از معاويه و عقل او سخن مى گفت و از اعمال او که دیده بود ، بشگفت بود. يکشب آمد و شام خورد و او را غمگين ديدم . ساعتى منتظر ماندم و پنداشتم غم وى از حادثه اى است که درباره ما رخ داده است . به او گفتم : چرا امشب تو را غمگين مى بينم ؟ گفت : پسر امشب از پيش پليدترين مردم آمده ام . گفتم : قصه چيست ؟ گفت : با معاويه به خلوت بودم ، به وى گفتم : اى امير مومنان ، اکنون به همه آرزوهايت رسیده اى ، خوب است که عدالت پيشه کنى و نيکى بگسترانى ، زيرا پير شده اى ، و با خوبشاوندان بنى هاشمى خود نکوبى کنى ، که ديگر از جانب آنها خطرى متوجه تو نيست . معاويه در پاسخ من گفت : دريغ ، دريغ . آن برادر "تيم" (يعنى ابوبکر که از قبيله بنى تيم بوده) حکومت يافت و عدالت پيشه نمود و چنين و چنان کرد و همين که مرد، يادش نيز مرد؛

مگر این که یکی بگوید : ابوبکر. پس از او برادر عدیّ (یعنی عمر که از قبیله بنی عدیّ بوده) حکومت یافت و به مدّت ده سال کوشید و سخت گیری کرد و همین که مرد، نامش نیز مرد؛ مگر این که یکی بگوید : عمر. پس از آن برادر ما عثمان حکومت یافت که هیچ کس در نسب مانند او نبود و آنچه توانست کرد و چون مرد، نامش نیز مرد و آنچه با وی روا داشتند نیز مرد ؛ اما این برادر هاشمی (یعنی حضرت محمد) ، هر روز پنج بار به نام او بانگ می زنند که : "اشهد انّ محمدا رسول الله" ؛ با این حال ، چه کاری باقی خواهد ماند ای بی مادر ؛ بخدا مگر بعد از دفن ، بعد از دفن !".

همچنین ، ابن اثیر در فصل مربوط به سال 60 هجری از کتاب خود به نام "الكامل فی التاريخ" می گوید :

"وقدم عمرو بن العاص من مصر على معاوية ومعه من أهل مصر . فقال لهم عمرو : لا تسلموا على معاوية بالخلافة فإنه أهب لكم في قلبه و صغروا ما استطعتم.

فلما قدموا قال معاوية لحجابه: كأنني بآبن النابغة وقد صغر أمری عند القوم فانظروا إذا دخل القوم فنعنعوهم أشد ما يحضركم.

فكان أول من دخل عليه رجلٌ منهم يقال له ابن الخياط فقال: السلام عليك يا رسول الله! وتتابع القوم على ذلك".

یعنی : عمرو بن عاص با گروهی از اهل مصر ، به قصد دیدار معاویه به شام وارد شدند. عمرو بن عاص به آنان گفت : وقتی به مجلس معاویه وارد می شوید ، به عنوان "خلیفه" به او سلام نکنید ، زیرا این

امر ، شما را در نظر او با عظمت و با هیبت جلوه می دهد ؛ پس تا می توانید او را کوچک شمارید.

چون آن گروه به شام رسیدند ، معاویه به حاجب و دربان خود گفت : مثل اینکه این زنزاده (یعنی عمرو بن عاص) ، امر من را در نظر آنان ، کوچک جلوه داده است ، وقتی آنها آمدند ، تا می توانید با غلظت و تندى و قدرت با آنان رفتار کنید.

در نتیجه ، وقتی آن گروه وارد شدند ، اولین آنها به نام "ابن الخياط" به معاویه گفت : سلام بر تو ای پیامبر خدا ؛ و دیگران هم به پیروی از وی ، همان جمله را گفتند".

معاویه برای تهی ساختن جامعه مسلمانان از ارزش ها و اصول اساسی فرهنگ و تمدن اسلامی ، و به منظور تربیت نسل های آینده بر مبنای امیال شخصی و هواهای نفسانی خود ، به اقدامات مهمی در عرصه های دینی و فرهنگی در جهت تحریف اسلام اصیل ، همت گماشت.

مهمترین انحراف های دینی و فرهنگی معاویه عبارت بودند از :

الف - ترویج فرهنگ "جعل حدیث".

بنا بر اسناد تاریخی که توسط دانشمندان جهان اسلام مانند علامه امینی در جلد ششم از کتاب "الغدیر فی الکتاب و السنّة و الأدب" گردآوری شده است ، خلیفه دوم (عمر بن الخطاب) در زمان حکومت

خود که دو سال پس از رحلت رسول خدا (ص) آغاز گردید ، کتابت و نوشتن احادیث پیامبر گرامی اسلام را ممنوع ساخت. این حرکت باعث شد تا اصحاب پیامبر (ص) ، از نوشتن ، نقل کردن و انتشار دادن احادیث آن حضرت خود داری کنند و صحنه فرهنگی جهان اسلام ، از روایات دست اول پیامبر ، محروم گردد.

پس از روی کار آمدن معاویه بن ابی سفیان به عنوان خلیفه و تسلط او بر جهان اسلام ، وی از خلأ موجود در عرصه حدیث و روایت استفاده کرد و به والیان خود دستور داد تا با صرف هزینه های گزاف و پرداخت رشوه ، در جعل احادیث بر علیه امام علی (ع) و به نفع معاویه و حکومت او ، اهتمام ورزند.

علی بن محمد المدائنی (متوفای سال 224 هجری) که از مورخان و علمای علم انساب در جهان اسلام است ، در کتاب خود به نام "الاحداث" ، به این نکته اشاره می کند :

معاویه بن ابوسفیان بعد از عام الجماعة در نامه‌ای به استاندارانش اعلام کرد که نسبت به آنانکه چیزی از فضایل علی بن ابی طالب و اهل بیت او بگویند ، ذمه اش بری خواهد بود. وی به استاندارانش دستور داد تا مردم را دعوت کنند در برابر هر خبری که در مدح علی (ع) آمده، خبری ضد آن را بیاورند. نامه معاویه برای مردم خوانده شد، اموالی در این راه صرف گشت و اخبار ساختگی زیادی روایت شد و بصورت گسترده به فرزندان و کودکانشان تعلیم دادند و آنان مانند یادگیری قرآن، به فرا گرفتن آن پرداختند. فقیهان، قاضیان و والیان هم

به این روش ادامه دادند. بدترین مردم در این باره قاریان ریاکار و ضعفایی بودند که اظهار زهد و خشوع می‌کردند و به جعل احادیث می‌پرداختند تا مقرب درگاه والیان شوند و در این راه اموالی بدست آورند. بعداً این اخبار بدست افراد دیگری افتاد که متدین بودند و کذب و بهتان را جایز نمی‌دانستند ، اما به خاطر عدم آگاهی از جعلی بودن آنها ، احادیث یادشده را در کتب خود ، روایت کردند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 11، صفحه 44).

ابن ابی الحدید همچنین در کتاب شرح نهج البلاغه می گوید :

"معاویه" ، مبلغ چهار صد هزار درهم نقره از بیت المال به فردی به نام "سمرة بن جندب" داد، تا در میان مردم شام سخنرانی کند و به آنان بگوید که آیه 204 از سوره بقره به شرح ذیل ، در مذمت علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است :

"وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ".

یعنی : "از مردم کسی است که گفتارش در زندگانی دنیا بر تو شگفت آید و بر آنچه در دلش است خدای را گواه می‌گیرد و او سخت‌ترین دشمنان است. و هرگاه روی برتابد ، در زمین می‌کوشد تا فساد برانگیزد و کشتزارها و نژادها را نابود کند، و خدا فساد را خوش ندارد".

همچنین به مردم بگوید که آیه 207 از سوره بقره به شرح ذیل ، در مدح ابن ملجم ، قاتل امام علی (ع) نازل شده است :

"وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ".

یعنی : "از مردم کسی است که جان خود را در راه کسب خشنودی خدا می‌فروشد و خداوند با بندگان خود مهربان است". (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص: 72).

برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه جعل احادیث توسط عوامل معاویه ، به کتابهای ذیل مراجعه فرمایید :

- الغدير في الكتاب و السنة و الأدب ، از علامه امینی ، جلد 10 ، صفحه 8.
- اضاءة على السنة المحمدية ، از محمود ابورية ، صفحه 118.
- رسالة التوحيد ، از محمد عبده ، صفحه 7.
- شيخ المضيرة ابوهريرة ، نگارش محمود ابورية.

ب - وارونه ساختن اصول و ارزش های اسلامی.

معاویه برای توجیه تخلف ها و ستمگری های خود ، در برابر ارزشهای والای اسلامی که حکومت او را به چالش می کشید ، تلاش کرد ضد ارزشهایی را وضع کند و آنها را به اسلام نسبت دهد. در این زمینه ، وی به پرورش و استخدام جمعی از وعاظ السلاطین و مفتیان درباری

همّت گماشت و با پرداخت دستمزد به آنان ، اصول مسلّم اسلام مانند ضرورت مبارزه با ظلم و حمایت از حق و عدالت را مورد انکار قرار داد.

مفتیان درباری معاویه با پوشش فقیه و محدّث اسلامی ، به صدور فتاویی که برای حاکم ستمگری مانند معاویه خوشایند باشد پرداختند.

به عنوان مثال ، صاحب کتاب "المنهاج" در باره حرمت قیام مسلمانان بر علیه حاکمان ظالم چنین می گوید :

"تجاوزگران ، عبارتند از مسلمانانی که با حاکم زمان خود مخالفت می کنند ، گر چه آن حاکم ناعادل و ستمگر باشد".

یا اینکه می گوید :

"مخالفت و مبارزه با حاکمان اسلامی به اتفاق آراء همه فقهای اسلام ، حرام است ، گرچه فاسق و ظالم باشند".

این گروه از مفتیان درباری ، تلاش کردند آیاتی از قرآن که در باره وجوب اطاعت از "اولی الأمر" سخن می گوید را به معنای وجوب اطاعت از حاکمان زمانه معنا کنند.

متأسفانه رسوبات این طرز تفکر جعلی ، هنوز هم در بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی ، ملّت های عرب و مسلمان را از مبارزه با حاکمان جائر و عوامل بیگانگان باز می دارد ؛ و فرمانروایان ظالم و

دست نشانندگان استعمار ، همچنان از انحراف مذکور به نفع حکومت‌های فاسد خود بهره برداری می کنند.

حکومت یزید

"یزید بن معاویه" در سال 25 هجری به دنیا آمد. در سال 56 هجری ، پدرش معاویه او را به عنوان ولیعهد خود و خلیفه آینده ، تعیین کرد و دستور داد تا سران قبائل و بزرگان قوم با وی بیعت کنند. برخی از مشاهیر امت اسلامی در آن دوران مانند امام حسین (ع) ، عبدالله بن زبیر و عبد الله بن عمر ، از بیعت با یزید خود داری کردند.

امام حسین (ع) در نامه ای به معاویه ، او را به خاطر جرائم متعدّد وی ، از جمله تعیین یزید به عنوان خلیفه آینده ، مورد ملامت قرار داده است. قسمتی از این نامه بدین شرح است :

"و اعلم ان الله ليس بناس لك قتلک بالطنة و اخذك بالتهمة و امارتك صبا يشرب الشراب ، و يلعب بالكلاب ، ما اراك الا و قد اوبقت نفسك و اهلكت دينك و اضعفت الرعيه ؛ و السلام". (بحار الانوار ، 44: 214).

"بدان ، خداوند فراموش نمی کند کشتارهای تو را به خاطر بدگمانی‌هایت ، و اتهام‌های تو نسبت به دیگران ، و دادن فرمانروایی به جوانکی که شراب می نوشد و با سگها بازی می کند. نمی بینم تو را جز آنکه نفس خود را تباه کرده ای و دین خود را نابود ساخته ای و مردم را تضعیف کرده ای".

یزید ، در سال 60 هجری پس از مرگ پدرش معاویه به حکومت رسید و در حدود سه سال و هشت ماه فرمانروایی کرد. در این مدت کوتاه ، فجایع بزرگی به دستور او به وقوع پیوسته است.

به عنوان مثال ، در ماه محرم سال 61 هجری ، به فرمان او ، استاندار کوفه "عبیدالله بن زیاد" ، امام حسین و یارانش را در کربلا به شهادت رساند.

در سال 63 هجری ، مردم مدینه بر ضد یزید شورش کردند و او "مسلم بن عقبه" را با لشکری بزرگ ، برای سرکوبی مردم این شهر فرستاد. مسلم بن عقبه شهر مدینه را ویران ساخت و مردم آن را قتل عام نمود و به سپاهیان اجازه داد هر کاری که می خواهند با مردم مدینه انجام دهند. مردم مدینه به مسجد النبی پناهنده شدند ولی لشکر یزید وارد مسجد شدند و آنان را در آن مکان مقدّس کشتند. این واقعه هولناک در تاریخ اسلام ، به نام واقعه "حرّه" معروف است .

در سال 64 هجری ، برای جنگ با عبدالله بن زبیر که در مسجد الحرام در مکه پناهنده شده بود ، لشکری را به سوی آن شهر مقدّس گسیل داشت. سپاه یزید ، شهر مکه را محاصره کردند و با استفاده از منجیق ، کعبه را که پناهگاه عبدالله بن زبیر بود، به آتش کشیدند و ویران ساختند. در آن هنگام ، خبر مرگ یزید به لشکر سفاک وی رسید و آنان ، محاصره مکه را رها کردند و باز گشتند.

یزید ، در ماه ربیع الأول سال 64 هجری در سن 38 سالگی ، از دنیا رفت.

مورّخان مشهور جهان اسلام مانند ابن العماد حنبلی در کتاب خود "شذرات الذهب" ؛ و مسعودی در کتاب "مروج الذهب و معادن الجواهر" ؛ و سعد التفتازانی در کتاب "شرح العقائد النفسیة" ؛ و ابن کثیر در کتاب "البدایة و النهایة" ؛ و بسیاری از دانشمندان و سیره نویسان دیگر مانند جلال الدین سیوطی ، محمد عبده ، و سبط بن جوزی ، ضمن تصریح به جنایات هولناک یزید بن معاویه ، وی را فردی ظالم ، فاسق ، شرابخوار ، سگباز ، بی ایمان و مستحق نفرین دانسته اند. در اینجا ، نمونه هایی از سخنان مورّخان را از نظر شما می گذرانیم:

الف - مسعودی در "مروج الذهب" چنین می نویسد :

"كان یزید صاحب طرب وحوارح وکلاب وقرود وفهود ومنادمة علی الشراب... وغلب علی أصحاب یزید وعماله ما كان یفعله من الفسوق وفي أيامه ظهر الغناء بمكة والمدینة واستعملت الملاهي واطهر الناس شرب الشراب". (مروج الذهب ، جلد 3 ، صفحه 77).

یعنی : یزید ، فردی عیّاش و خوش گذران بود، و دارای حیوانات شکاری ، سگ ها و میمون ها و یوزها بود ، و همواره ملازم مجالس میگساری بود... در زمان او ، فسق و فجور در میان اصحاب و کارگزارانش رواج یافت. در عصر او ، ساز و آواز در مکه و مدینه هم آشکار شد و مردم علنا ، به شرب خمر ، روی آوردند.

ب - مورّخ معروف ، طبری ، در کتاب تاریخ خود ، چنین می نگارد :

"وبعث الی یزید وفد من أهل المدينة فيهم عبد الله بن حنظلة الغسيل الانصاري... ورجالا من أشرف أهل المدينة ... فلما قدم اولئك النفر الوفد المدينة قاموا فيهم فأطهروا شتم يزید وعتبه و قالوا إنا قدمنا من عند رجل ليس له دين و يشرب الخمر و يعزف بالطنابير ويضرب عنده القيان ويلعب بالكلاب ويسامر الخراب والفتيان، وإنا نشهد انا قد خلعناه ؛ فتابعهم الناس". (تاريخ الطبري جلد 4 ، صفحه 368 ؛ همچنين نظير اين سخن ، در كتاب "الكامل في التاريخ" ، نگارش ابن اثير ، جلد 3 ، صفحه 307 ، و كتاب "البداية والنهاية" ، جلد 8 ، صفحه 238 آمده است).

يعنى : يك هيأت حقيقت ياب از اهل مدينه كه عبدالله بن حنظله انصارى (معروف به غسيل الملائكة) در ميان آنها بود ... و جمعى از بزرگان مدينه به سوى يزید بن معاويه اعزام شدند... ، پس از بازگشت ، آن گروه در ميان مردم مدينه ايستادند و به بدگويى و سرزنش وى پرداختند. آنها به مردم گفتند: ما از نزد شخصى مى آيم كه دين ندارد و شراب مى نوشد و طنبور مى نوازد و مجالس ساز و آواز خوانندگان در نزد وى برگزار مى گردد و با سگها بازى مى كند و با اشخاص هرزه همدم است ، و ما گواهى مى دهيم كه وى را از مقام خلافت خلع مى كنيم. در آن حال ، مردم مدينه نيز از آن گروه پيروي كردند.

ج - ابن اثير در كتاب خود "الكامل" ، چنين مى نويسد :

قال عمر بن سبيئة : حجّ يزید في حياة أبيه ، فلما بلغ المدينة جلس على شراب... فقال :

**ألا يصاح للعجب ، دعوتك ذا و لم تجب
إلى الغتبات والشهوات والصهبا والطرب**

(الكامل في التاريخ ، جلد 3 ، صفحه 317 ؛ همچنين در كتاب "تاريخ مدينة دمشق" ، نگارش ابو القاسم الشافعي ، جلد 65 ، صفحه 406؛ و كتاب "مختصر تاريخ دمشق").

يعنى : عمر بن سبيته مى گويد : يزيد در زمان حيات پدرش به سفر حج رفت. چون به شهر مدينه رسيد ، بساط شراب خوارى پهن کرد و اين ابیات را مى خواند :

"أيا عجب نیست که پاسخ ندهی به من ، که تو را به سوى دختران جوان و شهوات و شراب و خوشگذرانى دعوت کنم".

د - جلال الدين سيوطى در كتاب "تاريخ الخلفاء" چنين مى گويد :

"وكان سبب خلع أهل المدينة ان يزيد أسرف في المعاصي".

(الامامة والسياسة ، جلد 1 ، صفحه 189).

يعنى : دليل خلع يزيد توسط مردم مدينه اين بود که وی در ارتكاب گناهان ، زياده روى مى کرد.

ه - ذهبى ، مورخ و دانشمند علم رجال اهل سنت مى گويد :

"ولما فعل يزيد باهل المدينة مافعل - مع شرب الخمر واتيانه المنكر - اشتد عليه الناس".

يعنى : آنگاه که يزيد با اهل مدينه چنان رفتارى انجام داد ، به علاوه شرابخوارى و انجام منكرات ، در آن حال ، مردم بر او سخت گرفتند.

(برای توضیح بیشتر ، به کتاب تاریخ الخلفاء ، نوشته سیوطی ، صفحه 209 ، و "البداية والنهاية" ، نگارش ابن کثیر ، جلد 8 ، صفحه 252 مراجعه شود).

و - ابن الجوزی در کتاب "تذكرة الخواص" در باره یزید، چنین می گوید:

"ما رأيكم في رجل حكم ثلاث سنين ؛ قتل في الأولى الحسين بن علي ، وفي الثانية أربع المدينة و أباحها لجيشه ، وفي السنة الثالثة ضرب بيت الله بالمنجنيق " . (تذكرة الخواص ، صفحه 164).

یعنی : چه می اندیشید در باره مردی که به مدت سه سال حکومت کرد ؛ در سال اول ، حسین ابن علی را کشت ؛ و در سال دوم ، مردم مدینه را وحشت زده ساخت و آن شهر را برای لشکر خود مباح کرد ؛ و در سال سوم ، خانه خدا (کعبه) را با منجنيق، مورد حمله قرار داد؟.

این بود نمونه هایی از سخنان تاریخ نگاران مشهور و دانشمندان جهان اسلام در باره جنایات یزید بن معاویه.

نتیجه :

بر اساس آنچه گذشت ، علل و عواملی که موجب فراهم شدن زمینه لازم برای قیام امام حسین (ع) گردید ، عبارتند از :

- مخالفت برخی از حاکمان و فرمانروایان صدر اسلام با توصیه های پیامبر گرامی اسلام پس از رحلت رسول خدا (ص) ، و گرایش آنان

به بی عدالتی ، قبیله سالاری ، ثروت اندوزی ، تبعیض و آزار و اذیت آزادیخواهان و عدالت طلبان.

- انحراف های بارز معاویه در عرصه های سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی ، و قتل عام مردم بی گناه ، و تحمیل یزید بن معاویه بر جهان اسلام ، به عنوان خلیفه.

- به اوج رسیدن فساد ، کشتار ، ضعف مدیریت ، و ستمگری در زمان خلافت یزید بن معاویه.

آغاز قیام امام حسین (ع)

معاویه در ماه رجب سال 60 هجری از دنیا رفت و بر طبق وصیت او ، فرزندش یزید به جای او نشست. در این برهه از زمان ، امام حسین در شهر مدینه زندگی می کرد.

همانگونه که قبلا اشاره شد ، معاویه به دلیل آشنایی با روایات حسین بن علی (ع) ، می دانست که وی هرگز با خلافت یزید ، موافقت و بیعت نخواهد کرد. بدین جهت ، در طول زمان حکومت خود ، آن حضرت را برای بیعت با یزید ، تحت فشار قرار نداد. همچنین ، به فرزندش وصیت کرد تا او نیز ، حسین (ع) را مجبور به بیعت نکند ، زیرا می دانست در صورت چنین خطایی از سوی فرزندش یزید ، بروز تنش شدید در جهان اسلام ، امری قطعی خواهد بود و این امر ، به نفع حکومت بنی امیه نمی باشد.

ابن الجوزی در کتاب خود "المنتظم فی التاریخ" در بخش حوادث سال 60 و 61 هجری ، چنین می نگارد :

"وعهد (معاویه) إلى ابنه یزید حین مرض فیها فقال له : یا بنی إني قد کفینک الرحلة و الترحال و وطأت لك الأشياء و فللت لك الأعداء و أخضعت لك أعناق العرب و إني لا أتخوف عليك أن ینازعک فی هذا الأمر الذي أسندت لك إلا أربعة نفر من قریش : الحسین بن علي و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر و عبد الرحمن بن أبي بكر.
فأما عبد الله بن عمر فرجل قد وقّذته العبادة و إذا لم یبق أحد غیره بايعک.

و أما الحسين فإن أهل العراق لن يدعوه حتى يخرجوه فإن خرج عليك فظفرت به فاصفح عنه فإن له رَحِمًا ماسة و حقًا عظيمًا .

و أما ابن أبي بكر فليست له همّة إلا في النساء و اللهو فإن رأى أصحابه صنعوا شيئًا صنع مثلهم و أما.

یعنی : هنگامی که معاویه بیمار شد ، به فرزند خود یزید گفت: ای فرزند ، من تو را از سفرها و جابجایی ها کفایت کردم ، و امور را برایت فراهم ساختم ، و دشمنان را به خاطر تو شکست دادم ، و گردن عرب را برای تو خاضع کردم . من از مخالفت کسی با تو در امر خلافت بیمی ندارم ، مگر چهار نفر از قریش : حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبد الله بن زبیر و عبد الرحمن بن ابوبکر.

اما عبد الله بن عمر ، پس عبادت او را از پا در آورده است و اگر همه با تو بیعت کنند ، او هم موافقت خواهد کرد.

اما حسین بن علی ، اهل عراق او را دعوت نمی کنند تا او را خارج سازند ، پس اگر بر تو خروج کرد و بر وی پیروز شدی ، نسبت به او گذشت کن ، زیرا او دارای خویشاوندی مستحکم و حق بزرگی است.

اما عبد الرحمن بن ابوبکر ، او فقط به زنها و کارهای بیهوده اهتمام می ورزد و اگر ببیند که یارانش کاری را انجام می دهند ، او هم انجام خواهد داد."

مورخان دیگری مانند طبری در جلد چهارم کتاب "التاریخ" ، جمله ذیل را از معاویه در ادامه وصیت وی آورده اند :

"وأما الذي يجثم لك جثوم الأسد ويراوغك مراوغة الثعلب فإذا أمكنته فرصة وثب فذاك ابن الزبير! فإن هو فعلها بك فقدرت عليه فقطعه إرباً إرباً".

یعنی : "اما آن کسی که مانند شیر بر تو خواهد تاخت و مانند روباه با تو حيله خواهد کرد و اگر فرصتی یابد ، بر تو هجوم خواهد آورد، او عبدالله ابن زبير است. اگر چنین کرد و تو بر او دست یافتی ، او را قطعه قطعه کن".

این اثیر در جلد سوم کتاب "الكامل" ، و ابن خلدون در کتاب تاریخش نیز ، این وصیت را از معاویه نقل کرده اند.

این کثیر نیز در کتاب "البداية و النهاية" ، به این نکته اشاره می کند و چنین می گوید :

"فلما احتضر معاوية دعا يزيد فأوصاه بما أوصاه به، فقال له: انظر حسين بن علي بن فاطمة بنت رسول الله، فإنه أحب الناس إلى الناس، فصلِّ رحمه، وارفق به، يصلح لك أمره".

یعنی : "هنگامی که مرگ معاویه فرا رسید ، یزید را فراخواند و سفارشهای خود را به او ارائه کرد و گفت : مواظب حسین بن علی (فرزند فاطمه دختر رسول الله) باش ، او محبوب ترین مردم در نزد مردم است. پس حقّ خویشاوندی بجا آور ، و با او مدارا کن ، این کار به صلاح تو خواهد بود".

بر اساس آنچه گذشت ، روشن می گردد که معاویه به خاطر آگاهی از روحیه تسلیم ناپذیری حسین بن علی (ع) ، به فرزند خود یزید

توصیه نمود تا با آن حضرت ، با مدارا رفتار کند ، و حتی اگر به مخالفت برخیزد ، گذشت و چشم پوشی نماید.

پس از مرگ معاویه ، یزید ، وصیت پدر خود را نادیده گرفت و بر آن شد تا از مخالفان خود و در رأس آنها ، از حسین بن علی (ع) بیعت بگیرد.

دستور یزید به فرماندار مدینه

یزید ، پس از رسیدن به حکومت در سال 60 هجری ، ولید بن عتبه بن ابی سفیان را به عنوان حاکم **مدینه** ، و عمرو بن سعید بن العاص را به عنوان حاکم **مکه** ، و عبید الله بن زیاد را به سمت فرماندار بصره ، و نعمان بن بشیر را به سمت فرماندار کوفه منصوب کرد.

وی در همان سال ، نامه ای را به این مضمون برای **ولید بن عتبه** فرماندار خود در مدینه فرستاد :

"أما بعد فخذ حسينًا و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبير بالبيعة أهدًا شديدًا ليست فيه رخصة حتى يبايعوا. و السلام". (المنتظم في التاريخ ، نگارش ابن الجوزی ، وقایع سال 60 هجری ؛ و الكامل فی التاريخ ، نوشته ابن اثیر ، جلد سوم).

یعنی : " اما بعد ، از حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر ، بیعت بگیر ، با روشی سختگیرانه که ناگزیر از بیعت باشند. والسلام".

احمد بن اعثم در کتاب "الفتوح" می گوید : یزید بن معاویه به فرماندار خود **ولید** ، دستور داد تا در صورت بیعت نکردن حسین ، سر آن حضرت

را به عنوان پاسخ نامه ، برای او در شام بفرستد. (الفتوح ، جلد 5 ، صفحه 26).

تاریخ نگارانی مانند **احمد بن اعثم** در کتاب "الفتوح" ، و **ابن اثیر** در کتاب "الکامل" ، و **دینوری** در کتاب "اخبار الطوال" ، و **بلاذری** در کتاب "انساب الأشراف" ، و **ابن الجوزی** در کتاب "المنتظم" ، جریان دعوت از امام حسین (ع) را به کاخ فرماندار مدینه ، بدین شرح بیان کرده اند :

پس از وصول نامه یزید به شهر مدینه ، ولید بن عتبّه با **مروان بن حکم** به عنوان مشاور عالی خود رایزنی کرد. مروان پیشنهاد کرد تا در همان شب ، امام حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر را به قصر دعوت کنند و از آنان بیعت بگیرند و در صورت امتناع آنان، هر سه را به قتل برسانند.

ولید ، قاصدی را به سوی آن سه شخصیت فرستاد و آنان را به کاخ خود دعوت کرد.

امام حسین و عبد الله بن زبیر در مسجد مدینه در حال گفتگو بودند که قاصد ولید به نام **عبد الله بن عمرو** بر آنان وارد شد و پیام فرماندار را ابلاغ کرد. امام (ع) به او فرمودند : تو برو ، من بعدا می آیم.

عبدالله بن زبیر از امام سؤال کرد : چرا ولید ما را در این وقت شب به قصر خود دعوت کرده است :

امام فرمود : **"أظن طاعتهم قد هلك وقد بعث هذا إلينا ليأخذنا بالبيعة قبل أن يفشوا الخبر"**.

"فکر کنم ستمگر آنان (یعنی معاویه) هلاک شده است و فرماندار مدینه می خواهد پیش از آنکه این خبر به گوش مردم برسد ، از ما بیعت بگیرد".

عبد الله بن زبیر که توسط امام حسین نسبت به مرگ معاویه و هدف از دعوت حاکم مدینه آگاه شده بود ، به قصر ولید رفت و شبانه راه مکه را در پیش گرفت.

عبدالله بن عمر هم پیغام داد که هرگاه همه مردم با یزید بیعت کنند ، او هم بیعت خواهد کرد. وی نیز ، بعدا به سوی شهر مکه کوچ کرد.

امام حسین (ع) به همراه جمعی از یاران و جوانان بنی هاشم به سوی اقامتگاه حاکم مدینه حرکت کرد. ولید بن عتبه ، خبر مرگ معاویه را اعلام کرد و از امام خواست تا بر طبق دستور یزید ، با وی به عنوان خلیفه ، بیعت کند. امام (ع) از برآوردن خواسته حاکم امتناع فرمود.

مروان به ولید گفت : ای امیر ! نگذار حسین بن علی از این در برود ، زیرا بعد از این ، به او دست نخواهی یافت ؛ یا هم اکنون بیعت کند ، یا گردن او را بزن.

امام (ع) از سخن مروان برآشفته و به وی چنین فرمود :

"ویلک یابن الزرقاء ، أنت تقتلنی ام هو ؟ ؛ کذبت والله و ائمت".

یعنی : "وای بر تو ای پسر زرقاء ، آیا تو می خواهی مرا بکشی یا او ؟ به خدا دروغ گفتی و گناه کردی".

آنگاه امام حسین (ع) رو به سوی فرماندار مدینه کرد و چنین گفت :
"أيها الأمير ، إنا أهل بيت النبوة ، و معدن الرسالة ، و مختلف الملائكة، و
محط الرحمة ، و بنا فتح الله و بنا ختم ؛ و يزيد رجل فاسق ، شارب الخمر ،
قاتل النفس المحترمة ، معلن بالفسق ؛ و مثلى لا يبايع مثله".

یعنی : "ای فرماندار ، ما اهل بیت نبوتیم ، و معدن رسالتیم ، و محل
رفت و آمد فرشتگانیم ، و جایگاه نزول رحمت خداوندیم ، و خداوند با
ما آغاز کرد و با ما پایان داد ؛ و اما یزید ، مردی فاسق است ،
شرابخوار است ، آدمکش است ، آشکارا گناه می کند ؛ و شخصی
مثل من با فردی مانند یزید ، بیعت نخواهد کرد".

امام (ع) در دیداری دیگر ، به مروان بن حکم که ایشان را به بیعت با
یزید ترغیب می کرد ، چنین فرمود :

"وعلى الاسلام السلام ، اذا بليت الأمة براع مثل يزيد".

یعنی : "باید فاتحه اسلام را خواند ، هرگاه امت اسلام به فرمانروایی
مانند یزید ، مبتلا گردد".

امام حسین (ع) با این سخنان صریح و آتشین ، موضع خود را به
روشنی تبیین کرد و نهضت خود را بر علیه حکومت یزید ، آغاز فرمود.

خروج امام حسین (ع) از مدینه

حسین بن علی (ع) ، پس از مخالفت صریح با فرمان یزید ، تصمیم گرفت همراه با جمعی از یاران و بستگانش ، از شهر مدینه کوچ کند و پیام خود را به همه مسلمانان برساند. از اینرو آن حضرت در پایان ماه رجب ، یا سوم ماه شعبان سال 60 هجری ، راه مکه معظمه را در پیش گرفت تا بتواند در همایش باشکوه مسلمانان جهان در فصل حج ، حقایق را با آنان در میان بگذارد و چهره کربه بنی امیه را افشا سازد.

وصیتنامه امام حسین

سالار شهیدان (ع) قبل از ترک شهر مدینه ، برای آخرین بار به زیارت حرم جدش پیامبر گرامی اسلام رفت و با مزار آن حضرت و قبر مادرش فاطمه (سلام الله علیها) و حرم امام مجتبی ، وداع کرد.

آنگاه ، قلم و دوات طلبید و وصیت نامه ذیل را برای برادر خود محمد حنفیه که به دستور آن حضرت در مدینه باقی ماند تا نمایندگی ایشان را در آن شهر بر عهده داشته باشد ، به شرح ذیل نگاشت :

"بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما أوصى به الحسين بن علي إلى أخيه محمد بن الحنفية إن الحسين يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله جاء بالحق من عنده و أن الجنة حق و النار حق و الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من فى القبور، و أنى لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و إنما خرجت لطلب الإصلاح فى امة جدى(صلى الله عليه و آله) أريد أن أمر بالمعروف و أنهى عن المنكر و

أسير بسيرة جدی و أبی علی بن أبی طالب فمن قبلنی بقبول الحق فالله
أولی بالحق و من رد علي هذا أصبر حتى يقضى الله بينی و بین القوم و
هو خیر الحاکمین، و هذه وصیتی إلیک یا أخی و ما توفیعی إلا بالله، علیه
توکلت و إليه أنیب".

یعنی : "به نام خداوند بخشنده مهربان ؛ این وصیت حسین بن علی
است به برادرش محمد حنفیه .حسین گواهی می دهد به توحید و
یگانگی خداوند و این که برای خدا شریکی نیست و محمد(ص) بنده و
فرستاده اوست و آئین حق را از سوی خدا آورده است ، و شهادت
می دهد به اینکه بهشت و دوزخ حق است ، و روز جزا بدون شک به
وقوع خواهد پیوست ، و خداوند همه انسان ها را در چنین روزی زنده
خواهد نمود .

من نه از روی خودخواهی و یا برای رفاه طلبی و نه برای فساد و
ستمگری ، خروج کردم ؛ بلکه هدف من ، طلب اصلاح در امت جدّم
رسول الله است ، و خواسته ام ، امر به معروف و نهی از منکر و
حرکت بر اساس روش و سنت جدّم پیامبر خدا (ص) و راه و رسم
پدرم ، علی بن ابی طالب (ع) است. پس هر کس این حقیقت را از
من بپذیرد ، راه خدا را پذیرفته است و هر کس رد کند ، من صبر و
استقامت در پیش خواهم گرفت تا خداوند در میان من و این گروه
حکم کند که او بهترین حاکم است.

ای برادر! این است وصیت من به تو ، و توفیق از طرف خداست، بر او
توکل می کنم و برگشتم به سوی اوست".

نامه امام حسین به طایفه بنی هاشم

علی بن موسی بن طاووس در کتاب "اللّهوف" ، و شیخ کلینی در کتاب "الرسائل" ، نامه امام حسین (ع) را خطاب به خویشاوندان خود در قبیله بنی هاشم ، به هنگام خروج از مدینه ، یادآور شده اند. متن نامه آن حضرت بدین شرح است :

"بسم الله الرحمن الرحيم . من الحسين بن علي بن ابي طالب الي بني هاشم : اما بعد ؛ فانه من لحق بي منكم استشهد ، و من تخلف لم يبلغ مبلغ الفتح . و السلام".

"به نام خداوند بخشنده مهربان . از حسین بن علی بن ابی طالب به بنی هاشم : اما بعد ، هر کس به من ملحق شود ، شهید خواهد شد ؛ و هرکس از من تخلف کند و با من نیاید ، به فتح و پیروزی نخواهد رسید".

از این دو نامه امام حسین (ع) به خوبی روشن می گردد که آن حضرت ، پیش از خروج از مدینه و آغاز نهضت شورانگیز خویش ، طرح قیامی حساب شده را از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا مهیا فرموده ، و شهادت خود و یارانش را در این راه ، پیشبینی کرده است.

گروهی از بزرگان مدینه که از تصمیم امام حسین (ع) برای خروج از مدینه و مسافرت به سوی عراق ، آگاه شده بودند ، تلاش کردند از روی خیرخواهی و به عنوان نصیحت ، آن حضرت را از این تصمیم باز دارند ؛ اما حسین (ع) ضمن تقدیر از آنان ، عزم راسخ خود را مبنی بر

قیام بر علیه یزید و سفر به سوی مکه و از آنجا به جانب کوفه ، اعلام فرمود.

علامه مجلسی در کتاب "بحارالانوار" می گوید : هنگام خروج امام حسین از مدینه ، محمد حنفیه ، بی وفایی کوفیان را نسبت به امام علی (ع) و امام مجتبی (ع) یادآور شد و از آن حضرت خواست تا از مسافرت به کوفه ، خودداری فرماید. امام حسین ، در پاسخ او فرمود:
"والله لو لم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لما بایعت یزید بن معاویه".

یعنی : به خدا سوگند ، اگر هیچ پناهگاه و منزلی در دنیا نداشته باشم ، باز هم با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.

سید بحرانی در کتاب "مدینه المعجز" می نویسد : **جابر بن عبدالله** به امام حسین پیشنهاد کرد تا مانند برادرش امام حسن مجتبی ، از در صلح با بنی امیه در آید و از قیام و خروج بر حکومت یزید، بپرهیزد. امام حسین (ع) در پاسخ او فرمود :

"یا جابر ! قد فعل ذلک اخی بأمرالله تعالی و رسوله (ص) ؛ و أنا ایضا أفعل بأمرالله تعالی و رسوله".

یعنی : ای جابر ! برادرم به فرمان خدا و رسول او ، آن عمل (یعنی صلح با معاویه) را انجام داد. من نیز به فرمان خدا و پیامبرش ، اقدام خواهم کرد.

همچنین ، عبدالله بن عمر ، عبدالله بن مطیع ، و غیر آنها ، از امام حسین (ع) خواستند تا از قیام و مبارزه خودداری کند ، یا آنکه در

مدینه یا مکه بماند و از رفتن به سوی عراق ، صرف نظر نماید. سالار شهیدان نیز ، همان پاسخ را به آنان داد.

با بررسی سخنان امام حسین (ع) در جواب این گروه ، به خوبی روشن می گردد که :

اولا : آن حضرت ، طرحی جامع برای نهضت خود در نظر گرفته و نقشه راه خود را به صورت دقیق و حساب شده ، طراحی کرده بود و تصمیمی راسخ در جهت مبارزه با حکومت بنی امیه داشت.

ثانیا : آن حضرت به روشنی می دانست که سرانجام حرکت مقدّسی که در پیش گرفته ، شهادت خواهد بود.

اینک ، دو پرسش اساسی در خصوص تصمیم امام حسین (ع) ، مطرح می گردد :

الف - چرا امام حسین (ع) ، راه قیام و نهضت را برگزید و حاضر نشد سکوت اختیار کند و از عالم سیاست کناره گیری نماید؟

ب - چرا آن حضرت ، در وطن خود یعنی شهر مدینه باقی نماند ، و از آنجا نهضت خود را رهبری نفرمود؟

به منظور توضیح مسائل یادشده ، دو مبحث تحلیلی ذیل را از نظر گرامی شما می گذرانیم :

انگیزه قیام امام حسین

در پرتو دانش "فلسفه تاریخ اجتماعی" ، بقاء و دوام هر فرهنگ و تمدنی ، در گرو عواملی قرار دارد که در صورت از دست رفتن عوامل و شرایط مذکور ، آن فرهنگ و تمدن نیز ، به سرعت منقرض خواهد شد. بر این اساس ، دولت‌های بزرگ جهان به منظور جلوگیری از سقوط زودرس نظام و تمدن خویش ، ستادهای مطالعاتی و عملیاتی پیچیده ای تشکیل داده اند و بزرگترین استراژیستها و خبرگان و تحلیلگران کشور گردهم می آیند و برای پیشگیری از فروپاشی نظام خود، طرحهای لازم را ارائه می دهند.

در اینجا ، به منظور درک بهتر انگیزه امام حسین (ع) برای قیام بر علیه حکومت بنی امیه ، به طور فشرده به برخی از داده های "فلسفه تاریخ" ، اشاره خواهیم کرد و در پایان، مراحل حیات یک حکومت را از تولد تا مرگ، تبیین می کنیم.

برخی از دانشمندان بر آنند که یک نظام و تمدن نیز ، مانند یک موجود زنده، به صورت یک مجموعه کاملا به هم پیوسته و با رابطه ای ارگانیک مانند رابطه اعضاء بدن یک انسان آفریده می شود، و همانگونه که یک موجود زنده ، متولد می شود، رشد می کند، جوان و چالاک می شود، سپس به پیری می گراید و سرانجام می میرد؛ همینطور یک نظام نیز، پس از تأسیس که در حکم تولد آن است، مراحل مذکور را طی می کند و در پایان عمر خود، به ورطه نیستی

می افتد و به تاریخ می پیوندد. همانگونه که امکان ندارد یک موجود زنده مثل یک حیوان یا یک انسان، برای همیشه در حال حیات بماند؛ یک نظام مبتنی بر فرهنگ و تمدنی خاص نیز نمی تواند برای همیشه به زندگی خود ادامه دهد و جاودانی گردد. و همانگونه که یک "ارگانیزم" زنده، فقط یک دوره زندگی دارد و قابل تکرار نیست، همینطور دوره حیات یک تمدن یا یک حکومت نیز منحصر به فرد است و زندگی مجدد آن امکان پذیر نیست.

این دیدگاه به افلاطون نیز نسبت داده شده است که می گفت:
"دولت ، فردی است که در مقیاس بزرگتری آفریده شده است".

جمعی از متفکران و تحلیل گران فلسفه تاریخ مانند " توین بی" (Toynbee) ، " دانیلوسکی" (Danilevsky) و " اشپنگلر" (Spengler)، این نظریه را در مورد فرهنگها و تمدنهای تعمیم داده و برای آن استدلال کرده اند . آنان می گویند: همانگونه که افلاطون ، دولت را فردی می دانست که در مقیاس بزرگتری خلق شده است، یک فرهنگ و تمدن نیز ارگانیزمی است که از قوانین عمومی دیگر ارگانیزمها و مجموعه های کاملاً متحد پیروی می کند.

این گروه از دانشمندان معتقدند که فرهنگ و تمدن مانند شهابی است که ظاهر می شود، اوج می گیرد، فرو می افتد و آنگاه برای همیشه ناپدید می گردد. از اینرو، هر فرهنگ و تمدن بسان یک موج یا منحنی متحرکی است که اوج و حضیض آن تنها یک بار صورت می گیرد، و پس از سقوط نهایی، هرگز دوباره تکرار نمی شود، بلکه

مانند هر کالبد زنده دیگری ، دارای دوره های ظهور، بلوغ، پیری و مرگ می باشد.

عواملی مانند علل زیستی، جغرافیایی و نژادی می توانند جریان و سیر حیات آن را تحت تأثیر قرار دهند و عمر آن را طولانی تر کنند.

طول عمر یک فرهنگ و تمدن ، به عوامل گوناگونی بستگی دارد که برخی از آنها قابل پیشبینی هستند و برخی دیگر در دسترس طراحان و تحلیلگران نظام نیستند. بر این اساس، اندیشمندان آگاه، استراژی ها و برنامه های دراز مدتی برای مقابله با بحرانهای قابل پیشبینی تدوین می کنند و نیز، گزینه های ممکن را به منظور مقابله با پیشامدهای خارج از محاسبه خود طراحی می نمایند.

ابن خلدون ، در کتاب خود به نام "مقدمه" که آن را به عنوان پیشگفتاری بر کتاب تاریخ خود نگاشته است ، مراحل حیات و زندگانی یک نظام را از زمان تولد تا هنگام مرگ و فروپاشی آن، به پنج بخش تقسیم کرده است:

مرحله اول :

در این مرحله، یک نظام پس از تولد و پیروزی بر حریف، به استحکام ارکان خود همت می گمارد و رئیس حکومت، با توجه به دیدگاههای خود و سایر همفکران و همپیمانان خویش، نظام مدیریتی کشور را طراحی و پیاده می کند. در این دوره، رهبر حکومت، اسوه و الگوی قوم خویش است و او نیز همفکری و همیاری با یاران خود را به اجرا

می گذارد. همچنانکه قبل از پیروزی بر خصم، این همفکری و همکاری وجود داشته است.

مرحله دوم :

در مرحله دوم، روح همفکری و همراهی با هم پیمانان پیشین از کالبد رهبر نظام ، رخت بر می بندد و نوعی استبداد به رأی در وجود او شکل می گیرد و به منظور حذف رقیبان و انحصار مملکت داری در نزدیکان و خویشاوندان و حلقه تنگی از همفکران خود، دیگر همپیمانان قبلی خود را می راند و به ی ارگیری از افرادی دیگر می پردازد ؛ و طبیعتاً در مسیر حذف رقیبان، متحمل رنجها و آسیبهایی نیز می شود.

مرحله سوم :

در این مرحله، رهبران نظام ، بودجه و درآمدهای دولت و نظام دخل و خرجها را سامان می دهند و به پیشبینی مداخل و هزینه ها و اعمال صرفه جویی ها اهتمام می ورزند و به تقویت زیرساختها و گسترش اموری که موجب شهرت آن دولت شود می پردازند و آثار و بناهای عظیمی را که نشانگر مجد و عظمت آن باشد بنیانگذاری می کنند و به تقویت نیروهای نظامی و انتظامی و تامین رفاه حال آنان همت می گمارند تا آثار آن در ملابس و تجهیزات و مانورهای آنان ظاهر گردد و وجود آنان موجب فخر و مباهات دولتهای دوست و مسالمت جو و مایه بیم دولتهای معاند و مخالف شود. همچنین در این مرحله، سران

و هیئتهای کشورهای دیگر و نیز رجال و اشراف ملت، به حضور رهبران حکومت بار می یابند و تفقد احوال آنها گسترش می یابد.

مرحله چهارم :

در گام چهارم، رهبران نظام، درهای آشتی و مسالمت را به روی دیگران می گشایند و تجارب پیشینیان خود را ارج می نهند و در صد بر می آیند تا کارهای اساسی قبلی آنان را ادامه دهند.

مرحله پنجم :

در این مرحله، سردمداران نظام به اسراف و تبذیر در هزینه کردن سرمایه های کشور رو می آورند و نورچشمی های آنان به عیش و عشرت و رانت خواری و فساد مالی مبتلا می شوند و مدیران نظام نیز، ولخرجی و تضييع بيت المال را پیشه خود می سازند.

همچنین در این برهه ، مسئولیتهای خطیر به دست مدیران نالایق و بی کفایت سپرده می شود که توانایی و شایستگی لازم را برای اداره آن امور ندارند. متقابلاً، مدیران توانمند و کارآمد به حاشیه رانده می شوند و آنان نیز از حمایت رهبری نظام امتناع می ورزند و او را تنها می گذارند.

در این مرحله، پیری آن نظام فرا می رسد و بیماری مزمنی بر آن مستولی می شود که دیگر نمی تواند از آن نجات یابد و به دنبال آن، بنیان حکومت مذکور فرو می پاشد.

این بود چکیده ای از سخنان یک دانشمند فلسفه تاریخ ، در زمینه دوره های پنچگانه و مراحل شکل گیری، قوّت، بالندگی ، فرتوتی و زوال نظامها ، فرهنگها و تمدن ها.

بر اساس آنچه گذشت ، روشن می گردد که هیچ تضمینی برای بقاء و جاودانگی یک فرهنگ و تمدن برای همیشه وجود ندارد ، و همواره خطرات بزرگی در کمین نظامهای مبتنی بر فرهنگها و تمدنهای قرار دارند که دوام و بالندگی آنها را تهدید می کنند. مهمترین این خطرها عبارتند از :

- تهی شدن نظام ، از ارزش های اساسی.
- استبداد به رأی و دیکتاتوری سردمداران نظام.
- گسترش تبعیض ، ستم و بی عدالتی.
- ضعف مدیریت و بی لیاقتی رهبران نظام.
- گسترش فساد ، اسراف و تبذیر.
- رنجش فرزنانگان و فرهیختگان جامعه و طرد مدیران توانمند و شخصیت های ارزشمند.

با بررسی دوران حکومت بنی امیه ، بویژه زمان روی کار آمدن یزید ، به این حقیقت پی بردیم که همه عوامل خطر ساز مذکور ، در آن برهه از زمان وجود داشتند. این عوامل نه تنها نظام حکومت بنی امیه را که بر جهان اسلام فرمانروایی داشت تهدید می کرد ، بلکه در صورت ادامه یافتن ، می رفت تا اصل فرهنگ و تمدن نوپای اسلامی را

در معرض نابودی و شکست قطعی قرار دهد ؛ زیرا سردمداران حکومت یادشده ، خود را به عنوان نمایندگان اسلام و جانشینان پیامبر (ص) و مفسران شریعت محمدی ، معرفی می کردند.

امام حسین (ع) در پرتو آگاهی به حقایق یادشده ، می دانست که سکوت او ، موجب ادامه آن وضعیت اسفبار ، و در نتیجه ، باعث سقوط تمدن نوپای اسلام خواهد شد. از اینرو آن حضرت ، بر آن شد تا با قیام توفنده خود ، واقعیت ها را به مردم دنیا ابلاغ کند و راه مکتب اسلام را به عنوان یک دین و فرهنگ و تمدن ، از راه نظام بنی امیه به عنوان یک حکومت ، جدا سازد و به جهانیان اعلام کند : حکومت بنی امیه ، نماینده آیین و تمدن اسلام نیست ، بلکه دشمن شریعت و اصول ارزشمند آن مانند عدالت و آزادی است.

این حرکت بزرگ سالار شهیدان ، باعث شد تا علیرغم افول حکومت بنی امیه و سقوط هولناک آن در زمانی کوتاه ، دین اسلام و فرهنگ و تمدن اسلامی، از آن طوفان سهمگین در امان بماند و با بالندگی بیشتر ، به راه خود ادامه دهد.

با این تحلیل ، به ژرفای سخن پیامبر گرامی اسلام در باره امام حسین (ع) بیشتر پی می بریم که فرمود : "حسین از من است ، و من از حسینم". زیرا اگر نهضت اباعبدالله (ع) بر علیه حکومت یزید تحقق نمی یافت ، امروز از اسلام و قرآن هم جز اسم و رسمی باقی نمانده بود.

بر همین اساس ، حسین بن علی (ع) ، در وصیتنامه خود به برادرش محمد حنفیه به انگیزه قیام خود اشاره کرد و چنین فرمود :

"و أنى لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و إنما خرجت لطلب الإصلاح فى امة جدى(صلى الله عليه و آله) أريد أن أمر بالمعروف و أنهى عن المنكر و أسير بسيرة جدى و أبى على بن أبى ."

یعنی : "من نه از روی خودخواهی و یا برای رفاه طلبی و نه برای فساد و ستمگری ، خروج کردم ؛ بلکه هدف من ، طلب اصلاح در امت جدّم رسول الله است ، و خواسته ام ، امر به معروف و نهی از منکر و حرکت بر اساس روش و سنت جدّم پیامبر خدا (ص) و راه و رسم پدرم، علی بن ابی طالب (ع) است ."

علّت خروج امام حسین از مدینه

پرسش دیگری که در این مرحله در برابر ما مطرح می گردد این است که : چرا حسین بن علی (ع) در شهر مدینه باقی نماند و از همان شهر مقدّس ، به رهبری مبارزه با بنی امیه نپرداخت؟ . آیا بهتر نبود آن حضرت در وطن خود که مردم او را بیشتر می شناختند و بستگانش نیز در آن شهر می زیستند بماند و در عین حال ، به مخالفت با رژیم حاکم ادامه دهد؟.

در پاسخ به این سؤال ، شایسته است نکات ذیل را یاد آور شویم:

الف - چنانکه قبلاً گفتیم ، یزید در نامه ای به ولید بن عتبه فرماندار خود در مدینه ، به او دستور داده بود با شدت تمام ، از امام حسین ، بیعت بگیرد. متن نامه بدین شرح بوده است :

"أما بعد فخذ حسيناً و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبير بالبيعة أخصاً شديداً ليست فيه رخصة حتى يبايعوا. والسلام."

یعنی : " اما بعد ، از حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر ، بیعت بگیر ، با روشی سختگیرانه که ناگزیر از بیعت باشند. والسلام".
معنای این روش سختگیرانه که آنان را ناگزیر به بیعت کند این است که یا با خلافت یزید ، موافقت کنند ، و یا نابود شوند.

بر همین اساس ، وقتی ولید بن عتبه با مروان بن حکم در خصوص نامه یزید مشورت کرد ، وی گفت : یا باید آن سه تن بیعت کنند ، و یا گردن آنان را بزن.

بنا بر این ، امام حسین (ع) به خوبی می دانست که در صورت باقی ماندن در شهر مدینه ، به صورت مخفیانه و یا آشکارا ، کشته خواهد شد ، و اینطور نیست که اگر در آن شهر مقدس بماند ، از شر یزید و یزیدیان در امان باشد.

ب - تجارب قبلی امام حسین (ع) در گذشته نشان می داد که دستگاه بنی امیه ترجیح می دهد آن حضرت را مانند امام حسن مجتبی (ع) به صورت پنهانی مسموم سازد یا با روشی دیگر به قتل برساند. روشن است که در صورت تحقق این امر ، آن موج سهمگینی که امام حسین می خواست بر علیه حکومت ستمگر یزید ایجاد کند ،

به وجود نمی آمد. زیرا همه دستگاه های تبلیغاتی آن دوران در دست رژیم بنی امیه بود و در جهت اغفال مردم به کار برده می شد ، و مردم مسلمان نیز در آن برهه از زمان ، در اوج بی اطلاعی و نا آگاهی بسر می بردند.

ج - تنها راهی که در پیش روی آن حضرت برای رسیدن به هدف ولایت وجود داشت این بود که از طریق مسافرتی طولانی در سرزمینهای اسلامی ، از مدینه تا مکه ، و از مکه تا کربلا ، پیام خود را به مردم شهرها و آبادیهایی که در مسیر حرکت ایشان قرار داشتند برساند ، و در موسم حج که هزاران مسلمان از سراسر جهان اسلام به مکه می آیند ، حقایق را با آنان در میان بگذارد ، و سر انجام ، در سرزمینی حسّاس و به صورت آشکار ، به شهادت برسد و از این طریق ، راه هرگونه پنهان سازی و اغفال مردم را بر روی بنی امیه ببندد.

روشن است که چنین حرکت توفنده ای توسط حسین بن علی به عنوان سلاله پاک رسول خدا (ص) و شخصیت بزرگ جهان اسلام ، می توانست ضربه ای کوبنده بر پیکر نظام استبدادی یزید فرود آورد و موجی از بیداری و آگاهی را در جامعه خفته مسلمانان ایجاد کند.

ورود امام حسین به شهر مکه

برخی از مورخان مانند دینوری در کتاب "اخبار الطوال" ، و طبری در تاریخ خود ، بر آنند که آن حضرت دو روز قبل از پایان ماه رجب سال 60 هجری ، از شهر مدینه خارج گردید ، و در روز سوم ماه شعبان ، وارد شهر مکه شد.

بعضی دیگر مانند خوارزمی در کتاب "مقتل الحسین" ، و احمد بن اعثم در کتاب "الفتوح" ، تاریخ حرکت امام حسین از مدینه را روز سوم شعبان سال 60 هجری گفته اند. بر اساس این نقل ، آن حضرت در اواخر ماه شعبان ، به شهر مکه رسیدند.

به هنگام ورود به شهر مکه ، آن حضرت آیه شریفه ذیل را قرائت فرمود :

"وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ" . (سوره قصص ، آیه 22).

"آنگاه که (موسی) به سوی شهر مدین روی آورد گفت : امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت فرماید".

حسین (ع) ، از ماه شعبان تا روز هشتم ماه ذی الحجه سال 60 هجری ، در مکه باقی ماند و در این مدت ، به روشنگری و ارشاد مردم ، و ارسال پیام برای مسلمانان دیگر نقاط جهان اسلام ، و اعزام

نمایندگان خود به شهرهای مهم دیگر مانند بصره و کوفه ، اهتمام ورزید.

نامه اهل کوفه به امام حسین

خبر خروج امام حسین (ع) بر علیه حکومت یزید و استقرار ایشان در شهر مکه ، همراه با خبر مرگ معاویه در مناطق مختلف جهان اسلام منتشر شد. بسیاری از مردم شهر کوفه ، در خانه یکی از بزرگان شهر به نام سلیمان بن صُرَّر الخزاعی گرد آمدند. سلیمان به آنان گفت :

"معاویه هلاک شده است ، و حسین بن علی از بیعت با او امتناع نموده و به سوی مکه خارج شده است. شما شیعیان او و پدر او هستید ، اگر می دانید که او را یاری خواهید کرد و با دشمنان او مبارزه خواهید نمود و حاضر به کشته شدن به خاطر او هستید ، پس به او نامه بنویسید و او را دعوت کنید ؛ اما اگر از شکست خوردن بیمناک هستید ، پس او را نفریبید".

همه افراد در آن مجلس گفتند : با دشمنان او می جنگیم و حاضر به کشته شدن برای او هستیم.

سلیمان گفت : "پس این مطلب را برای وی بنویسید".

(سخنان یادشده ، در کتابها "الفتوح" ، "بحار الانوار" ، "المقتل خوارزمی" ، "الارشاد" و غیر آن آمده است).

بنا بر سخن ابن اثیر در کتاب "الکامل فی التاریخ" و دیگر مورّخان ، آن گروه از مردم کوفه ، نامه ای به این شرح ، برای امام حسین (ع) ، ارسال کردند :

"بسم الله الرحمن الرحيم. للحسين بن علي (ع) ، من سليمان بن صرد ، و المسيّب بن نجبة ، و رفاعة بن شدّاد البجلي ، و حبيب بن مظاهر ، و شيعته المؤمنين المسلمين من اهل الكوفة.

سلامّ عليك فإننا نحمد إليك الله الذي لا إله إلا هو أما بعد فالحمد لله الذي قصم عدوك الجبار العنيد الذي انتزى على هذه الأمة فابتزها أمرها وغصبها فينها وتأمّر عليها بغير رضیّ منها ثم قتل خيارها واستبقى شرارها وجعل مال الله دولة بين جبارتها وأغنياؤها فبعدت له كما بعدت ثمود وأنه ليس علينا إمام فاقبل لعل الله أن يجمعنا بك على الحق ؛ والنعمان بن بشير في قصر الإمارة لسنا نجتمع معه في جمعة ولا عيد ولو بلغنا إقبالك إلينا أخرجناه حتى نلحقه بالشام إن شاء الله تعالى. والسلام عليك ورحمة الله وبركاته".

"به نام خداوند بخشنده مهربان . به حسین بن علی ، از سلیمان بن صرد ، و مسیب بن نجبه ، و رفاعة بن شدّاد البجلی ، و حبيب بن مظاهر، و شیعیان مؤمن و مسلمان او از اهالی کوفه :

سلام بر تو ، ما خداوند را که هیچ پروردگاری جز او نیست ، سپاس می گوئیم. اما بعد ، سپاس خداوند را که دشمن ستمگر تو را در هم شکست ؛ دشمنی که بر این امت تاخت و آن را چپاول کرد و خیرات آن را غصب نمود و بدون رضایت مردم ، فرمانروایی کرد ، آنگاه خوبان امت را کشت و بدها را باقی گذاشت و بیت المال را در اختیار ستمگران و ثروتمندان قرار داد ؛ پس دور باد همانگونه که قوم ثمود

دور گشت. ما پیشوایی نداریم ، به سوی ما بیا ، باشد که خدا ما را به برکت تو ، بر حق و حقیقت متحد گرداند. **نعمان بن بشیر** در کاخ دارالاماره است و ما در اجتماع مراسم جمعه و اعیاد با وی شرکت نمی کنیم. اگر بدانیم به سوی ما خواهی آمد ، او را نیز به خواست خدا ، از شهر کوفه بیرون می رانیم و به جانب شام ، روانه خواهیم ساخت. درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد".

مقصود از **نعمان بن بشیر** در این نامه ، فرماندار شهر کوفه در آن برهه از زمان است که از سوی یزید ، منصوب شده بود. وی فردی آرام بود و ترجیح می داد بدون خشونت ، کارها را به پیش ببرد.

بزرگان کوفه ، نامه یادشده را به وسیله **عبدالله بن سبیع همدانی** و **عبدالله بن وال** ، به سوی امام حسین (ع) که در شهر مکه بود ، ارسال کردند. فرستادگان در روز دهم ماه مبارک رمضان سال 60 هجری به مکه رسیدن و نامه بزرگان کوفه را خدمت امام حسین تقدیم کردند.

مجدداً پس از دو روز ، صدها نامه دیگر از سوی افراد سرشناس کوفه مانند **شبت بن ربیع** و **حجار بن أبجر** و **یزید بن الحارث** و **یزید بن رویم** و **عروة بن قیس** و **عمرو بن الحجاج الزبیدی** و **محمد ابن عمیر التمیمی** ، و دیگران ، برای آن حضرت ارسال شد.

مضمون نامه های یادشده این بود که : "هرچه زودتر به سوی ما بیا ، ما در انتظار قدوم تو هستیم ، میوه ها رسیده است ، و شمشیرهای

ما برای یاری تو کشیده است ، و تو بر سربازن بسیج شده خود وارد خواهی شد".

حسین بن علی (ع) در پاسخ نامه بزرگان کوفه ، نامه ذیل را برای آنان ارسال فرمود :

"... أما بعد فقد فهمت كل الذي اقتصصتم و قد بعثت إليكم أخي و ابن عمي و ثقتي من أهل بيتي مسلم بن عقيل و أمرته أن يكتب إلي بحالكم و أمرکم و رأيکم فإن كتب إلي أنه قد اجتمع رأي ملاکم و ذوي الحجى منکم علی مثل ما قدمت به رسلكم أقدم إليکم و شيكًا إن شاء الله . فلعمري ما الإمام إلا العامل بالكتاب والقائم بالقسط والدائن بدين الحق والسلام".

"(پس از حمد و ثنای خداوند و درود و سلام بر رسول گرامی اسلام) : ... اما بعد ، آنچه را بیان کرده بودید را دانستم ؛ و برادرم و پسر عمویم که مورد اعتماد من است ، مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم تا در باره احوال و امور و دیدگاههای شما برایم بنویسد. پس اگر وی بر وحدت شما و عقلای شما همانگونه که در نامه ها آمده است گواهی دهد ، به زودی به سوی شما خواهیم آمد، انشاءالله. به جان خودم ، پیشوای راستین کسی نیست جز آنکه به کتاب خدا عمل کند و عدالت را برپا دارد و معتقد به دین حق باشد. والسلام".

نظیر این امر در شهر بصره نیز اتفاق افتاد. جمعی از شیعیان در منزل فردی از طایفه بنی عبدالقیس اجتماع کردند و نماینده ای را به نام ابن نبیط به سوی امام حسین (ع) در مکه اعزام نمودند.

اعزام مسلم بن عقیل به کوفه

حسین (ع) ، به مسلم بن عقیل ماموریت داد تا با نامه آن حضرت به سوی شهر کوفه حرکت کند. مسلم (رحمة الله علیه) ، در نیمه ماه رمضان سال 60 هجری ، ابتدا به مدینه بازگشت و با حرم رسول خدا (ص) وداع کرد و از آنجا همراه با دو نفر از راهنمایان ، عازم کوفه گردید. وی در روز بیست و پنجم ماه رمضان ، به شهر کوفه رسید و در منزل یکی از هوادارانش مستقر گردید. مردم کوفه به دیدار وی می شتافتند و بیعت خود با امام حسین را اعلام می کردند. بنا بر سخن بسیاری از مورخان ، بیش از هیجده هزار نفر از مردم کوفه در حضور مسلم ، با امضاء عهدنامه ای ، با امام حسین (ع) ، بیعت کردند. عهدنامه مذکور ، شامل موادی به شرح ذیل بود :

الف - دعوت به کتاب خدا و سنت رسول الله (ص).

ب - مبارزه با ستمگران.

ج - دفاع از مظلومان و مستضعفان.

د - حمایت و پشتیبانی از محرومان.

ه - عدالت در تقسیم بیت المال مسلمانان.

و - بازگرداندن حقوق ستمدیدگان.

ز - یاری کردن اهل بیت پیامبر (ص).

ح - صلح و آشتی با افراد صلح طلب.

خبر این حرکت ، به **نعمان بن بشیر** که حاکم شهر کوفه بود رسید. نعمان مردم را به مسجد دعوت کرد و در سخنرانی خود ، آنان را از همراهی با مسلم ، برحذر داشت و چنین گفت :

"أما بعد ، فلا تسارعوا إلى الفتنة والفرقة فإن فيهما تهلك الرجال وتسفك الدماء ونعصب الأموال".

"ای مردم ، به سوی فتنه و تفرقه نشتابید ، زیرا این امر ، مردان را هلاک می کند و خونها را می ریزد و موجب غصب اموال می گردد".

مسلم بن عقیل ، جریان بیعت مردم کوفه را به امام حسین (ع) گزارش داد و از ایشان خواست به سوی عراق حرکت کند.

از سوی دیگر ، گزارشگران بنی امیه در کوفه ، ماجرای بیعت مردم با مسلم را به یزید بن معاویه در شام ، گزارش کردند. یزید دستور داد تا **عبیدالله بن زیاد** که در آن زمان بر شهر بصره حکومت می کرد و به حيله گری و بی رحمی مشهور بود ، به عنوان حاکم جدید کوفه ، به سوی کوفه حرکت کند و با بیعت کنندگان و شیعیان امام حسین (ع) به مبارزه برخیزد.

سرانجام ، عبید الله بن زیاد توانست با تهدید و تطمیع و بسیج آن دسته از رؤسای قبایل کوفه که دشمن اهل بیت پیامبر بودند ، و همچنین با فریب دادن جمعی از بزرگان شهر ، قیام مسلم را سرکوب کند و آن حضرت را با برخی از یارانش مانند **هانی بن عروه** ، در روز نهم ذی الحجه (روز عرفه) در سال 60 هجری ، به شهادت برساند.

خروج امام حسین از مکه

حسین بن علی (ع) در روز هشتم ماه ذی الحجه (یوم الترویة) در سال 60 هجری ، ، تصمیم گرفت تا شهر مکه را به قصد عراق ، ترک کند. از اینرو ، عمره تمتع را به عمره مفرده تبدیل کرد تا لازم نباشد بقیه اعمال و مناسک حج ، مانند رفتن به عرفات و منا در روزهای بعد را انجام دهد.

جمعی از بزرگان و سرشناسان در شهر مکه ، آن حضرت را از سفر به کوفه ، منع کردند.

برخی از این موارد را به نقل از مورخان و محدثان مانند ابن کثیر در کتاب "البدایة و النهایة" ، و محدث قمی در کتاب "نفس المهموم" و طبری در کتاب تاریخ خود ، و غیر آنها ، از نظر شما می گذرانیم :

ابن عباس که از بستگان امام حسین (ع) بود ، در مکه به آن حضرت گفت : اگر ممکن بود ، تو را نگاه می داشتم که نتوانی به سوی کوفه حرکت کنی. در همین شهر بمان تا فرجام کارها مشخص گردد ، و اگر می خواهی به سوی یمن حرکت کن ، زیرا جمعی از شیعیان در آن سرزمین زندگی می کنند ، همچنین ، در آن سرزمین ، دره ها و پناهگاه هایی وجود دارد. از مردم کناره گیری کن و از آن ناحیه با پیروانت مکاتبه داشته باش ، این کار برای شما بهتر خواهد بود. ای پسر عمو ، اگر خودت بر رفتن اصرار داری ، لااقل زن ها و بچه ها را با

خود مبر ؛ زیرا می ترسم که سرانجام در حضور خاندان و زن و فرزندان کشته شوی.

امام (ع) در جواب او فرمود : اگر در هرکجای دیگر به شهادت برسم برای من بهتر است ، تا اینکه در شهر مقدس مکه ، کشته شوم.

عبدالله بن عمر نیز که گمان می برد آن حضرت برای رسیدن به حکومت و ریاست به سوی کوفه می رود ، به نزد امام حسین (ع) شتافت و او را از سفر به سوی عراق ، برحذر داشت و چنین گفت :

"إني محدثك حديثاً : إن جبريل أتى النبي صلى الله عليه وسلم فخيره بين الدنيا والآخرة فاختار الآخرة ولم يرد الدنيا، وإنك بضعة من رسول الله صلى الله عليه وسلم؛ والله ما يليها أحد منكم أبداً؛ وما صرفها الله عنكم إلا للذي هو خير لكم".

"من حدیثی را برای تو می خوانم : جبرئیل به نزد پیامبر (ص) آمد و او را میان دنیا و آخرت مخیر ساخت ، و رسول خدا آخرت را برگزید. تو هم پاره تن آن حضرت هستی ، به خدا حکومت دنیا به هیچیک از شما نخواهد رسید. خدا از شما چیزی نگرفته است ، مگر به خاطر امری که به نفع شما می باشد".

امام حسین (ع) ، ضمن تقدیر از وی ، خواسته او را نپذیرفت.

عبدالله بن عمر گریست و چنین گفت : هم اکنون با تو ، به عنوان فردی که کشته خواهد شد ، وداع می کنم.

ابوسعید خدری ، به آن حضرت گفت :

"اتق الله في نفسك والزم بينك ولا تخرج على إمامك".

"از خدا بپرهیز و در خانه خود بنشین و بر پیشوای زمانه ات خروج مکن".

جابر بن عبد الله که از بزرگان صحابه پیامبر بود نیز ، از امام حسین خواست تا به کوفه نرود.

همچنین ، افراد سرشناس دیگری مانند سعید بن مسیب ، مسافرت امام به عراق را مصلحت ندانستند.

بکر بن عبدالرحمن ، که از بستگان آن حضرت بود به ایشان گفت :
"قد رأيت ما صنع أهل العراق بأبيك وأخيك، وأنت تريد أن تسير إليهم وهم
عبيد الدنيا، فيقاتلك من قد وعدك أن ينصرك".

"دیدم که اهل عراق با پدر و برادرت چه کردند؟ . در عین حال ، آیا می خواهی به سوی آنان بروی؟. آنان بندگان دنیا هستند ، آنانکه وعده یاری به تو داده اند ، با تو خواهند جنگید".

امام (ع) در پاسخ وی فرمود :

"جزاك الله يا ابن عم خيراً، مهما يقضي الله من أمر يكن".

"ای پسر عمو ، خدا به تو پاداش خیر دهد ، آنچه خداوند مقدر فرماید، همان خواهد شد".

بکر گفت : انا لله و انا اليه راجعون ، از هم اکنون باید حسین را به عنوان شهید در نزد خدا ، در نظر بگیریم.

عمرو بن سعید بن العاص که نیابت مکه و مدینه را بر عهده داشت ، بعد از اینکه فهمید امام حسین (ع) بار سفر بسته است ، نامه ای به شرح ذیل ، برای ایشان فرستاد :

"إني أسأل الله أن يلهمك رشدك، وأن يصرفك عما يردك ، بلغني أنك قد عزمتم على الشخوص إلى العراق، وإني أعيدك الله من الشقاق، فإنك إن كنت خائفاً فأقبل إليّ، فلك عندي الأمان والبر والصلة".

"من از خدا می خواهم که راه راست را به تو بنماید ، و از آنچه در صدد آن هستی منصرف سازد . به من خبر رسیده که قصد خروج به سوی عراق داری ، و من تو را در پناه خدا قرار می دهم از اینکه بخواهی میان امت جدایی بیفکنی. اگر بیمناک هستی ، به سوی من بیا ، زیرا امان و نیکی و هدیه برای تو در نزد ما هست".

امام (ع) در پاسخ وی ، نامه ذیل را ارسال فرمود :

"...إن كنت أردت بكتابك بري وصلتي فجزيت خيراً في الدنيا والآخرة، وأنه لم يشاقق من دعا إلى الله وعمل صالحاً وقال إنني من المسلمين، وخير الأمان أمان الله، ولم يؤمن بالله من لم يخفه في الدنيا، فنسأل الله مخافة في الدنيا توجب لنا أماناً يوم القيامة عنده.

"اگر با نامه ات می خواستی به من خیر و نیکی برسانی ، پس پاداش خیر دنیا و آخرت نصیب گردد ؛ اما کسی که مردم را به سوی خدا و کار شایسته دعوت کند و بگوید مسلمانم ، او میان مردم تفرقه نینداخته است. و بهترین امان ، امان خداوند است و کسی که از خدا نترسد ، هرگز در امان نخواهد بود. از خداوند می خواهیم که خوف از

خودش را نصیب ما گرداند تا موجب ایمنی ما در پیشگاه او در روز قیامت باشد".

از آنچه گذشت ، به خوبی روشن می گردد که برغم مخالفت گروه بزرگی از سرشناسان جامعه با حرکت امام حسین (ع) به سوی عراق ، آن حضرت بنا بر دلائلی ، به راه خود ادامه داد و حاضر نشد در شهر مکه برای همیشه بماند.

در اینجا دو پرسش اساسی مطرح می شود :

الف - چرا امام (ع) در شهر مکه باقی نماند ، تا از آن مکان مقدّس ، پیروان خود را رهبری کند و به افشاگری بر علیه یزید ادامه دهد ؟

ب - چرا آن حضرت ، شهر کوفه را در عراق ، به عنوان مقصد خود انتخاب فرمود ؟

در این بخش ، به صورت فشرده ، به این دو سؤال ، پاسخ می دهیم:

چرا حسین (ع) در مکه نماند ؟

در بخش قبل ، دانستیم که بسیاری از بزرگان جامعه اسلامی در آن دوران ، از امام حسین خواستند تا در شهر مکه باقی بماند و با رفتن به عراق ، خود را به مخاطره نیندازد. حتّی **عبدالله بن زبیر** هم که بر اساس سخن بسیاری از مورّخان ، باطنا مایل بود آن حضرت مکه را ترک کند و صحنه را برای او خالی سازد و در برخی جلسات ، آن حضرت را به مسافرت به سوی عراق تشویق می کرد ، اما در آخرین روز تصمیم گیری سیّد الشهداء (ع) ، به ایشان گفت: اگر شما

بخواهید در مکه بمانید و رهبری نهضت بر علیه بنی امیه را بر عهده بگیرید ، من آماده ام تا با شما همفکری و همکاری کنم و از شما پیروی نمایم ؛ همچنین اگر مسئولیت رهبری نهضت را بر عهده من بگذارید ، از شما تخلف نخواهم کرد. امام حسین (ع) هیچیک از دو پیشنهاد ابن زبیر را نپذیرفت. (کتاب "البدایة و النهایة" ، نگارش ابن کثیر ، در بخش مربوط به خروج امام حسین به سوی عراق، به نقل از ابومخنف ؛ و کتاب "مروج الذهب و معادن الجواهر" ، نوشته مسعودی ، جلد 3 ؛ و تاریخ طبری ، جلد 7).

آیا اگر سالار شهیدان (ع) در مکه باقی می ماند ، چه مشکلی پیش می آمد که آن حضرت بر خلاف دیدگاه تعداد زیادی از مشاهیر آن زمان، حاضر نشد در مکه بماند؟

با دقت در متون تاریخی ، به این نتیجه می رسیم که علت اصلی خروج آن حضرت از مکه ، حفظ حرمت آن مکان مقدس و پیشگیری از بروز قتل و خونریزی در درون شهر مکه بوده است.

حسین (ع) در پاسخ برخی از بزرگان ، به این حقیقت اشاره نموده است. به عنوان مثال ، در جواب درخواست ابن عباس که مصرانه از ایشان می خواست تا در مکه بماند ، فرمود :

"لأن أقتل بمكان كذا وكذا أحب إليّ من أن أقتل بمكة وتستحل بي". (کتاب "مروج الذهب و معادن الجواهر" ، نگارش مسعودی ، جلد 3 ؛ و کتاب "البدایة و النهایة" ، نگارش ابن کثیر ، در بخش مربوط به خروج امام حسین به سوی عراق).

یعنی : "در هرکجا کشته شوم برایم بهتر است ، از اینکه در مکه کشته شوم و حرمت آن از بین برود".

برخی مورخان دیگر نیز چنین می نویسند : حسین (ع) در پاسخ
اعتراض پادشده فرمود :

"إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرَكُونِي ، فَلَا يَزَالُونَ حَتَّىٰ أْبَايَع ، وَ إِنِّي كَارِه ، فَيَقْتُلُونِي".
(کتاب "الکامل" ، نگارش ابن اثیر ، و کتاب "مروج الذهب و معادن الجواهر" ، نوشته
مسعودی).

یعنی : "این گروه ، مرا رها نخواهند کرد ، پیوسته به دنبال بیعت من
با یزید هستند ، و من نمی خواهم بیعت کنم ، بنا بر این ، آنها مرا
خواهند کشت".

همچنین در پاسخ عبد الله بن زبیر که برای مشایعت ایشان در هنگام
خروج از مکه آمده بود ، امام حسین (ع) فرمود :

"يَا بَنَ زَبِير ، لَأَنْ أَدْفِنَ بِشَاطِئِ الْفَرَاتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَدْفِنَ بِغَنَاءِ الْكَعْبَةِ".
(کتاب کامل الزیارات ، صفحه 73).

"ای فرزند زبیر ، اگر در کنار نهر فرات به خاک سپرده شوم برای من
بهتر است ، از اینکه در جوار کعبه دفن شوم".

دلیل نگرانی آن حضرت از باقی ماندن در مکه این بود که آن حضرت
می دانست بنی امیه او را در آن شهر ، به حال خود نخواهند گذاشت
و قطعاً با او خواهند جنگید. گرچه آن حضرت آماده نبرد بود ، ولی
هرگز نمی خواست این جنگ خونین در شهر مکه به وقوع بپیوندد و
موجب هتک حرمت آن مکان مقدس گردد. شناخت آن حضرت از رژیم
سفاک بنی امیه ، ثابت می کرد که لشکر یزید حاضرند برای جنگ با

مخالفانش ، حتّی شهر مکه و خانه کعبه مشرفه را نیز به آتش بکشند.

سید بن طاووس در کتاب "اللّهوف" می نویسد :

"لَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ ، قَدِمَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ إِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ قَدْ أَمَرَهُ يَزِيدُ أَنْ يَنَاجِزَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقِتَالَ إِنْ هُوَ نَاجِزُهُ ، أَوْ يَقَاتِلَهُ إِنْ قَدَرَ عَلَيْهِ ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ".

یعنی : "در روز ترویبه (یعنی : روز هشتم ماه ذی الحجه) ، عمرو بن سعید بن العاص با سربازان انبوهی به شهر مکه وارد شد. یزید به او دستور داده بود تا حسین بن علی را مجبور به متابعت نماید ، یا آنکه اگر می تواند ، با او بجنگد". پس حسین (ع) در همان روز ترویبه ، از مکه خارج گردید".

از اینجا معلوم می شود که عمرو بن سعید بن العاص ، گرچه در نامه خود به سید الشهداء ، او را از خروج به سوی کوفه منع کرده و به ایشان وعده امان و هدایا داده بود ، اما در باطن ، از طرف یزید بن معاویه مأمور بوده است تا در نهایت ، با ایشان برخورد کند و در صورت لزوم ، وارد جنگ با وی گردد.

وقایع سال 64 هجری پس از شهادت امام حسین (ع) ، نظریه آن رهبر فرزانه را تایید کرد. در آن سال ، یزید بن معاویه برای سرکوب عبدالله بن زبیر که در مکه پناه گرفته بود ، لشکر جرّاری را به فرماندهی مسلم بن عقبه به شهر مکه اعزام کرد. آن لشکر خونخوار پس از قتل عام مردم مدینه ، به سوی مکه حرکت کرد و آن شهر

مقدّس را محاصره نمود و با منجنیق ، مسجد الحرام و کعبه را به آتش کشید.

چرا حسین (ع) به عراق رفت؟

پس از اینکه دانستیم چرا امام حسین (ع) در شهر مکه باقی نماند و تصمیم گرفت در روز ترویه ، حتی قبل از اینکه مناسک حج به پایان برسد ، مکه را ترک کند ، اینک لازم است با انگیزه آن حضرت برای سفر به سوی کوفه نیز ، آشنا گردیم.

نخست شایسته است در جریان حال و هوای آن شهر و ترکیب جمعیتی و موقعیت استراتژیک آن قرار بگیریم ، تا بهتر با نیت سالار شهیدان ، مبنی بر برافراشتن پرچم مبارزه و در نهایت ، شهادت جانگداز خود و یاران باوفایش در آن منطقه حسّاس ، پی ببریم.

آشنایی با شهر کوفه

"کوفه" در سال هیفدهم هجری به منظور پایه ریزی یک پادگان بزرگ نظامی ، به دستور خلیفه دوم که **سعد بن ابی وقاص** را مأمور ساختن آن کرد ، بنیانگذاری شد. (تاریخ طبری ، محمد بن جریر طبری، بیروت ، ج3، ص145).

همچنین ، مسجدی وسیع در آن شهر جدید بنا شد که گنجایش چهل هزار سرباز را داشت. (معجم البلدان، یاقوت حموی ، بیروت، ج4، ص491).

پس از نبیانگذاری کوفه ، بسیاری از افراد قبایل و عشایر اطراف آن ناحیه نیز به آن شهر مهاجرت کردند و بر جمعیت آن افزودند.

در سال 36 هجری ، امام علی (ع) ، پایتخت جهان اسلام را به شهر کوفه ، منتقل فرمود. در آن زمان ، جمعیت شهر ، به بیش از یکصد و بیست هزار نفر افزایش یافت. (مروج الذهب و معادن الجواهر، مسعودی، بیروت ، جلد 2، صفحه 385).

به خاطر سوق الجیشی بودن شهر کوفه و نزدیکی آن به رودخانه فرات ، روز به روز بر جمعیت آن شهر افزوده شد و گروه های زیادی از مردم ایرانی و عرب ، به کوفه مهاجرت کردند. بسیاری از این مردم ، طرفداران و موالیان امام علی ، و برخی از آنان نیز ، در زمره معاندان و مخالفان آن حضرت بودند.

بنا بر این ، ترکیب جمعیت شهر کوفه در زمان امیر مؤمنان (ع) به نحوی بود که شیعیان کوفه ، بخش مهمی از مردم آن شهر را تشکیل می دادند. در عین حال ، بسیاری از ساکنان آن شهر ، از نواصب و مخالفان اهل بیت (ع) ، به شمار می رفتند.

پس از شهادت امام علی (ع) در سال چهلیم هجری و روی کار آمدن معاویه بن ابوسفیان ، دستگاه بنی امیه تصمیم گرفت تا ترکیب جمعیتی شهر کوفه را تغییر دهد و موالیان و حامیان اهل بیت علیهم السلام را از آن ناحیه مهم و استراتژیک ، به نواحی دیگر اعزام کند و آنان را پراکنده سازد.

در سال پنجاه هجری ، معاویه به زیاد بن ابیه دستور داد تا نقشه مذکور را جامه عمل بپوشاند. در راستای این سیاست ، دهها هزار نفر از شیعیان ، به سرزمین خراسان ، کوچ داده شدند ، و برخی نیز به سوی شام و بعضی هم به شهر بصره اعزام گردیدند. (حیة الامام الحسین بن علی ، القرشی ، جلد 2، صفحه 178).

در عین حال ، گروه قابل توجهی از شیعیان علی (ع) ، همچنان در شهر کوفه باقی ماندند و در میان جمعیتی انبوه از معاندان و دشمنان امیر مؤمنان (ع) ، در انتظار فراهم شدن شرایط لازم برای احقاق حقّ اهل بیت (ع) به سر می بردند.

بر اساس آنچه گذشت ، مطالب ذیل روشن می گردد:

الف - بیعت کردن بیش از هیجده هزار نفر (و بنا بر روایتی در جلد چهارم بحار الانوار : بیست هزار نفر) از مردم کوفه با مسلم بن عقیل ، نشان می دهد که گروه بزرگی از هواداران اهل بیت (ع) ، علیرغم فشارهای سنگین حکومت بنی امیه ، توانسته بودند حضور خود را در آن شهر آشوب زده حفظ کنند.

ب - بسیج تعداد سی هزار نفر از مردم کوفه توسط عبیدالله بن زیاد برای جنگ با امام حسین (چنانکه در بحار الانوار مجلسی به آن اشاره شده) ، نشان می دهد که در آن برهه از زمان، جمعیت انبوهی از معاندان و مخالفان خاندان پیامبر (ص) نیز، در شهر کوفه می زیستند. البته ابن زیاد با سیاست تهدید و تطمیع ، توانست برخی از افراد بی طرف و سست عنصر را نیز در لشکر خود ، سازماندهی کند.

با توجه به نکات فوق ، می توان نتیجه گرفت که :

الف - حرکت امام حسین (ع) به جانب کوفه ، می توانست روح امید را در هزاران شیعه مقیم آن ناحیه زنده کند و موجب سازماندهی و انسجام مجدد آنان گردد.

ب - کشته شدن آن حضرت در کوفه یا در کنار رود فرات که از نظر سوق الجیشی در منطقه مرکزی جهان اسلام قرار داشت ، می توانست موجب بیداری سریع مسلمانان از طریق انتشار خبر آن فاجعه بزرگ در همه سرزمین های اسلامی باشد.

ج - شهادت آن حضرت و دیگر اعضاء خاندان رسول خدا (ص) در جوار جوامع بزرگ پیروان اهل بیت (ع) ، حسّ انتقام جویی و خونخواهی را در شیعیان و به طور کلی مسلمانان آزاده آن ناحیه بر می انگیزت و نهضت های متوالی دیگری به وجود می آورد. قیام توّابین در کوفه و قیام مختار پس از شهادت امام حسین (ع) ، صحتّ این نظریّه را اثبات می کند.

د - طیّ کردن مسیری طولانی میان مکه در حجاز ، و کوفه در عراق، این امکان را فراهم می ساخت تا آن حضرت پیام انقلاب خود را به مردم شهرها و روستاهای آن سرزمین پهناور برساند و گروه بزرگتری از مردم را نسبت به آنچه در دنیای اسلام می گذرد ، آگاه سازد.

آخرین سخنرانی امام حسین در مکه

سید بن طاووس در کتاب "اللّهوف" می نویسد : امام حسین (ع) در هنگام حرکت از مکه به سوی عراق ، در میان مردم ایستاد و چنین فرمود :

"الحمد لله، وما شاء الله، ولا قوة الا بالله، وصلى الله على رسوله. خطّ الموت على ولد آدم مخطّ الفلادة على جيد الفتاة وما اولهني الى اسلافي اشتياق يعقوب الى يوسف وخير لي مصرع انا لاقيه، كاني باوصالي تقطعها عسلان الغلوات بين النواويس وكربلا فيملأن مني اكراشا جوفاً و احربة سغياً، لامحيص عن يوم خط بالقلم، رضا الله رضا اهل البيت، نصبر على بلائه ويوفينا احور الصابرين، لن تشذ عن رسول الله لحمة بل هي مجموعة له في حضيرة القدس تقرّ بهم عينه وينجزهم وعده.

ألا من كان فينا باذلاً مهجته و موطناً على لقاء الله نفسه فليرحل معنا فاني راحل مصبحاً ان شاء الله تعالى".

"سپاس خداوند را ، و هر چه خدا خواهد همان خواهد شد ، و هیچ نیرویی جز به وسیله او نیست ، و درود خدا بر پیامبر او. مرگ برای همه انسان‌ها نگاشته شده، همچون گردن بند بر گردن دختر جوان ، و چه بسیار مرا به دیدار گذشتگانم مشتاق نموده ، مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف ، و قربانگاهی برای من برگزیده شده که به آن خواهیم رسید.

گویا می‌بینم که گرگ‌های بیابانها در بین نواویس و کربلا، اعضای بدنم را پاره پاره می کنند تا شکم‌های گرسنه خود را سیر نموده و

انبان‌های خالی خود را پر کنند. از روزی که با قلم تقدیر نوشته شده ، چاره ای نیست. خشنودی خدا خشنودی ما اهل بیت است. بر بلای او شکبیا هستیم و خداوند ما را به خاطر صبرمان پاداش می‌دهد، هرگز اهل بیت از پیامبر خدا جدا نمی‌شوند ، بلکه همراه با آن حضرت در بهشت مقدّس ، محشور خواهند بود ، آنها نور چشم پیامبر و مایه تحقّق وعده‌های اویند.

آگاه باشید ! هر که در راه ما آماده تقدیم آخرین قطره خون قلب خود و حاضر به جانبازی در راه لقای حق است ، پس با ما کوچ کند ، من به خواست خدا ، به هنگام صبحگاه ، حرکت خواهم کرد".

دریایی از حقیقت ، محبت و اخلاص ، در این سخنرانی پرشور و کوتاه ، موج می زند. امام (ع) ، به روشنی ، شهادت خود و یاران و همراهانش را در این مسیر ، پیشبینی کرده است. او جایگاه شهادت و قربانگاه خود را نیز معرفی می فرماید. در پایان ، آن حضرت ، یاورانی را به یاری می طلبد که آمادگی فداکاری و قربانی شدن در راه خدا را داشته باشند.

حرکت کاروان حسینی به سوی عراق

بر اساس سخن برخی از مورّخان (مانند محمّد بن طلحة القرشی در کتاب "مطالب السؤل") ، مجموع مردانی که همراه امام حسین (ع) ، از مکه به سوی عراق حرکت کردند ، هشتاد و دو نفر بودند. بانوان و کودکانی از اهل بیت آن حضرت نیز در این سفر ، همراه با سالار شهیدان بودند.

البته در طول راه ، گروه هایی از مردم با انگیزه های گوناگون ، به کاروان آن حضرت ملحق شدند.

پس از خروج امام (ع) از مکه ، **ولید بن عنبه** که در شهر مدینه حضور داشت ، و **عمرو بن سعید بن العاص** که در شهر مکه مستقر بود ، با ارسال نامه هایی به **عبید الله بن زیاد** ، او را از حرکت آن حضرت آگاه کردند تا آمادگی لازم را برای برخورد با ایشان داشته باشد.

یزید بن معاویه نیز ، طی نامه ای به ابن زیاد ، دستور متوقّف ساختن آن حضرت و برخورد قاطع با کاروان ایشان را صادر کرد.

عمرو بن سعید بن العاص که نیابت مکه را از طرف یزید بن معاویه بر عهده داشت و مأمور متوقّف ساختن یا جنگیدن با امام حسین (ع) در آن شهر بود ، پس از آگاهی از خروج آن حضرت ، دستور داد همه مسیرها را کنترل کنند و با توسل به تطمیع و تهدید ، آن حضرت را به مکه باز گردانند.

در این راستا ، یحیی بن سعید با گروهی از مأموران به خارج مکه اعزام شدند. یحیی بن سعید ابتدا تلاش کرد با ارائه پیام عمرو بن سعید بن العاص که حاوی وعده امان نامه و هدایای وی برای امام حسین بود ، آن حضرت را از رفتن به سوی کوفه منصرف کند. از آنجا که موفق به کسب موافقت امام حسین نشد ، با توسل به تهدید و ارباب و ایجاد درگیری ، تلاش کرد آن حضرت را مرعوب کند و از تصمیم خود باز دارد. هواداران امام (ع) با دفاع از خود، این ترفند را نیز ناکام گذاشتند و یحیی بن سعید ، بدون دستاوردی ، به مکه باز گشت.

(کتاب "العقد الفرید" ، نگارش ابن عبد ربه، جلد 4 ، صفحه 377 ؛ و کتاب "النفوس المهموم" ، نوشته محدث قمی ، صفحه 155 ؛ و کتاب "البدایة و النهایة" ، نگارش ابن کثیر ، بخش مربوط به خروج امام حسین به سوی عراق).

در منطقه تنعیم

امام حسین (ع) و یارانش پس از خروج از شهر مکه ، به اولین منزل به نام تنعیم که بیرون مکه قرار دارد ، رسیدند. در آن ناحیه ، کاروانی را مشاهده کردند که از طرف نماینده یزید در کشور یمن به نام بحیر بن ريسان الجیمیری ، عازم شام بود. مقداری لباس و زیور آلات ، بار شتران بود که به عنوان خراج، برای یزید بن معاویه در شام ، حمل می شد.

امام (ع) آن کاروان را متوقف ساخت و اجازه نداد خراج مذکور که از بیت المال مسلمین بود ، به دست یزید بن معاویه برسد ، آنگاه به

شتربانان فرمود : هریک از شما بخواهد به یمن باز گردد ، کرایه او را می پردازیم تا باز گردد ؛ و هرکس بخواهد با ما به عراق بیاید ، با او خوشرفتاری می کنیم و حقوق او را مراعات می نماییم. برخی از آنان به یمن باز گشتند ، و بعضی با آن حضرت به سوی عراق حرکت کردند. (کتاب "اللهوف" ، نوشته ابن طاووس ؛ و کتاب "الارشاد" ، نگارش شیخ مفید ؛ و نظیر این سخن در کتاب "البدایة و النهایة" ، نوشته ابن کثیر).

در منزل صفاح

در روز نهم ذی الحجّه ، امام حسین (ع) و کاروان همراه ، به منطقه صفاح ، که در نزدیکی سرزمین حنین قرار دارد ، رسیدند.

فرزَدَق ، شاعر معروف می گوید : از جانب کوفه ، به سوی مکه برای سفر حج می رفتم ، در خارج از شهر مکه در منطقه صفاح با کاروان امام حسین (ع) برخورد کردم. آن حضرت از من پرسید : از کوفه چه خبر ؟ . گفتم :

"قلوب الناس معک ، و أسیافهم علیک ، و القضاء ینزل من السماء ، و الله یفعل ما یشاء"

یعنی : "دل‌های مردم با تو است ، اما شمشیرهایشان بر علیه تو است ، و قضا و قدر الهی از آسمان نازل می گردد ، و خداوند هرچه را بخواهد انجام می دهد".

منظور فرزندق این بود که مردم کوفه ، گرچه در دلشان تو را بر دیگران ترجیح می دهند ، اما به خاطر سازماندهی آنان در لشکر ابن زیاد ، عملا بر علیه تو خواهند جنگید.

امام حسین (ع) در پاسخ او فرمود :

"صدقته ، لله الأمر ، و كل يوم ربنا في شأن ، إن نزل القضاء بما نحبّ
فنحمد الله على نعمائه و هو المستعان على أداء الشكر ؛ و إن حال القضاء
دون الرجاء ، فلم يتعدّ من كان الحقّ نيته و التقوى سريره". (کتاب
"الارشاد" ، نوشته شیخ مفید ، صفحه 201).

یعنی : "راست گفتمی ، همه چیز به فرمان خداوند است ، و هر روزی پروردگار ما شأنی دارد. اگر قضا و قدر الهی مطابق میل ما بود ، خدا را به خاطر نعمت هایش سپاس می گوئیم که ما را بر اداء شکر و سپاس ، یاری فرمود ؛ اما اگر قضا و قدر الهی بر خلاف امید ما بود ، پس آن کسی که نیتش حق است و باطنش پارسایی است ، تخلف و تعدی نکرده است".

در منطقه ذات عرق

آنگاه امام حسین (ع) با یارانش ، یکسره تاختند تا در روز چهاردهم ذی الحجه ، به منزلی به نام ذات عرق که در ناحیه ای بین سرزمین نجد و منطقه نهامه قرار دارد ، وارد شدند.

ابن کثیر در کتاب "البداية و النهاية" از ابو مخنف روایت کرده است که در این منزل ، نامه عبدالله بن جعفر به امام حسین (ع) تقدیم شد. وی نیز از آن حضرت خواسته بود تا تصمیم خود را تغییر دهد و از رفتن به عراق ، خودداری فرماید. امام (ع) ، ضمن تقدیر از وی ، راه خود را به سوی کوفه ادامه داد. عبدالله بن جعفر ، خود به سوی مکه بازگشت ، ولی دو فرزند جوانش به نام محمد و عون را به همراه آن حضرت ، به عراق اعزام کرد تا ایشان را یاری کنند.

در منزل حاجر

کاروان حسینی ، در روز پانزدهم ذی الحجه ، به منطقه حاجر ، که منزلی برای حاجیان بادیه نشین بوده و در وادی بطن الرّمّة (یا بطن ذی الرّمّة) قرار داشت ، وارد شدند.

در آن منطقه ، امام حسین ، نامه ای دیگر برای شیعیان خود در کوفه نوشت و به وسیله قیس بن مسهر ، به آن شهر فرستاد. بعضی از مورخان گفته اند : عبدالله بن یعطر ، هم در این هنگام به دستور امام حسین (ع) به کوفه رفت.

متن نامه ، بنا بر نقل ابومخنف ، بدین شرح است :

"بسم الله الرحمن الرحيم، من الحسين بن علي إلى إخوانه من المؤمنين والمسلمين، سلام عليكم، فإني أحمد إلكم الله الذي لا إله إلا هو، أما بعد

فإن كتاب مسلم بن عقيل جاءني يخبرني فيه بحسن رأيكم واجتماع ملتكم على نصرنا، والطلب بحقنا، فنسأل الله أن يحسن لنا الصنيع، وأن يثيبكم على ذلك أعظم الأجر.

وقد شخصت إليكم من مكة يوم الثلاثاء لثمان مضين من ذي الحجة يوم التروية، فإذا قدم عليكم رسولي فاکتموا أمرکم وجدوا فإني قادم عليكم في أيامي هذه إن شاء الله تعالى، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته". (کتاب "البداية و النهاية" ، نگارش ابن کثیر ، بخش مربوط به خروج امام حسین به سوی عراق).

یعنی : "به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی به برادرانش از مؤمنان و مسلمانان ، سلام بر شما ، خداوند را سپاس می گویم که هیچ پروردگاری جز او نیست. اما بعد ، نامه مسلم بن عقیل به من رسید و خبر حسن نظر و اتحاد شما در یاری ما و مطالبه حقّ ما را داد. از خدا می خواهیم که امور ما را شایسته گرداند و پاداش خیر و بالاترین اجر را به شما عنایت فرماید.

من در روز سه شنبه ، هشتم ذی الحجه (یوم التروية) ، از مکه به سوی شما خارج شدم . هرگاه فرستاده من به سوی شما رسید ، امور خود را پوشیده و مخفی نگاه دارید و در کار خود جدی باشید ، من در همین روزها به سوی شما می آیم ، انشاءالله تعالی. و درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد".

قیس بن مسهر ، نامه امام را گرفت و به سوی کوفه حرکت کرد. اما در منطقه قادسیه ، توسط گروهی از سپاهیان دشمن به فرماندهی حصین بن نمیر ، دستگیر شد. او بلافاصله نامه همراه خود را نابود کرد

تا اسامی یاران امام (ع) بدست دشمنان نیفتد. حصین بن نمیر ، قیس بن مسهر را پس از دستگیری به سوی ابن زیاد در کوفه فرستاد. عبید الله بن زیاد به او گفت : در صورتی که اسامی کسانی را که نام آنان در نامه حسین بن علی بود ، فاش نسازی و بر بالای منبر ، علی بن ابی طالب و حسین بن علی را لعن و نفرین نکنی ، دستور خواهم داد تو را قطعه قطعه کنند.

قیس گفت : محتوای نامه امام حسین را فاش نمی کنم ، ولی حاضرم خواسته دوم تو را انجام دهم و بالای منبر ، در باره علی بن ابی طالب و فرزندش ، صحبت کنم.

جمعیت بزرگی برای شنیدن سخنان وی بر علیه امام علی و خاندانش ، گرد آمدند.

قیس بر بالای منبر قرار گرفت و بر خلاف میل عبید الله بن زیاد ، به مدح و ثنای امیر مؤمنان و حسین بن علی و خاندان پیامبر (ص) پرداخت ، و خبر آمدن امام حسین را به مردم ارائه کرد و آنان را به پیروی از آن حضرت ، توصیه نمود و چنین گفت :

"أيتها الناس ! إن هذا الحسين بن علي خير خلق الله، وهو ابن فاطمة بنت رسول الله وأنا رسوله إليكم، وقد فارقتك بالحاجر من بطن ذي الرمة، فأجيبوه واسمعوا له وأطيعوا".

یعنی : "ای مردم ، این حسین بن علی که به سوی شما می آید ، بهترین خلق خداست ، و پسر فاطمه فرزند رسول خداست ، و من فرستاده او به سوی شمایم. در منطقه حاجر در وادی ذی الرمة ، از

وی جدا شدم. او را اجابت کنید و سخن او را بشنوید و از وی پیروی نمایید".

و در پایان سخنرانی خود ، عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد. عبید الله بن زیاد که از این حرکت قیس ، به خشم آمده بود ، دستور داد تا او را از بالای قصر دار الاماره در کوفه ، به پایین بیفکنند و به شهادت برسانند. ("البداية و النهاية" ، نگارش ابن کثیر).

در منطقه خُزیمیه

قافله امام حسین (ع) در روز هیجدهم ذی الحجّه ، وارد خُزیمیه که در بین راه مکه و کوفه قرار دارد شد. آن حضرت با یارانش به مدّت یک شبانه روز در آن ناحیه توقف کردند ، و سپس به راه خود ادامه دادند. در این منزل ، حضرت زینب (سلام الله علیها) که همراه کاروان بود ، ارزیابی خود را مبنی بر احتمال کشته شدن افراد کاروان در این مسیر پرخطر ، به اطلاع برادرش حسین (ع) رساند.

امام (ع) به وی فرمود :

"یا اختاه ، کلّ ما قضی فهو کائن". (بحار الانوار ، نگارش مجلسی ، جلد 44 ؛ و مقتل خوارزمی ، جلد 1 ، صفحه 225).

یعنی : "ای خواهر ، هر چه خدا مقدر کرده است ، همان خواهد شد".

در منزل زَرُود

سالار شهیدان با کاروان خود در روز بیست و یکم ماه ذی الحجه به منطقه زَرُود ، وارد گردید.

در این منزل ، زُهَیر بن قَین که از سفر حج باز می گشت ، با آن حضرت ملاقات کرد و تصمیم گرفت با ایشان به عراق برود. وی ، یکی از کسانی است که در کربلا در رکاب حسین بن علی (ع) به شهادت رسیدند.

داستان پیوستن زهیر بن قین به کاروان امام (ع) ، شنیدنی است: بر اساس سخن مورّخانی مانند طبری در تاریخ خود ، و شیخ مفید در کتاب "الارشاد" ، و سیّد بن طاووس در کتاب "اللّهوف" و غیر آنها ، همراهان زهیر بن قین ، در آن زمان ، ماجرای یاد شده را چنین نقل کرده اند:

ما با زهیر بن قین ، پس از انجام مناسک حج ، به سوی کوفه حرکت کردیم ، و طوری به طیّ طریق می پرداختیم که هرگز به کاروان امام حسین نرسیم ، زیرا هیچ چیز برای ما ناخوشایند تر از این نبود که آن حضرت ما را ببیند. (شاید به خاطر این بوده است که نمی خواستند امام (ع) آنها را برای رفتن به کوفه به همراه خود دعوت کند و سرانجام کشته شوند).

اما در یکی از منازل ، اتفاقاً در همان منطقه ای منزل کردیم که حسین بن علی هم با کاروان خود ، توقف نموده بود ، ولی آنها در ناحیه ای اطراق کرده بودند و ما در جانبی دیگر.

در خیمه های خود مشغول صرف غذا بودیم که ناگهان شخصی که فرستاده حسین بن علی بود وارد شد و به زهیر بن قین گفت : امام حسین می خواهند تو را ببینند. هرچه در دست هر کس بود افتاد و آنچه‌ها همه بهت زده و ساکت و ساکن شدند ، مثل اینکه مرغی روی سر ما نشسته است. هیچ کس پاسخی نداد.

همسر زهیر بن قین به وی گفت : سبحان الله ، آیا فرزند رسول خدا تو را فرا می خواند و تو پاسخ نمی دهی ؟

زهیر به سوی خیمه امام حسین (ع) حرکت کرد. طولی نکشید که دیدیم زهیر با چهره ای نورانی و خوشحال باز گشت و دستور داد اثاث و لوازم او را به خیمه های سالار شهیدان منتقل کنند . او به همسر خود نیز گفت : تو آزادی ، به خاندان خود بپیوند ، نمی خواهم بعد از من ، جز خوبی به تو برسد.

همسرش با او وداع کرد و گریست و به او گفت : خدواند یار و یاور است ، او خیر تو را خواسته است ، از تو می خواهم در روز قیامت در نزد جدّ حسین (ع) ، مرا یاد کنی.

معلوم نیست حسین بن علی (ع) با چه بیانی با زهیر سخن گفت ، و آن مرد خوش عاقبت ، چه قابلیت‌هایی در وجود خود داشت ، که کلام

کوتاه حسین (ع) او را از یک مخالف منتقد ، به یک حامی و دوست صمیمی تبدیل کرد و آماده جانبازی در راه خدا ساخت.
گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

در منطقه ثعلبیه

کاروان حسینی ، در روز بیست و دوم ذی الحجّه ، به منزل ثعلبیه وارد گردید.

دو تن از افراد طایفه بنی اسد به نامهای عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشعل می گویند : پس از مناسک حج ، تمام تلاش ما این بود که هرچه زود تر به کاروان امام حسین (ع) برسیم تا بدانیم چه بر آنها می گذرد. بدین جهت ، با سرعت از مکه خارج شدیم و در منطقه زَرُود به نزدیکی قافله آن حضرت رسیدیم. در آن منطقه مشاهده کردیم که مردی از جانب کوفه می آید ولی برای اینکه با حسین (ع) روبرو نشود ، راه خود را کج کرد. ما تصمیم گرفتیم او را دنبال کنیم ، زیرا می دانستیم که اخبار مهمی از کوفه دارد. وقتی به او رسیدیم ، دانستیم که او نیز از طایفه بنی اسد است. از وی در باره حوادث کوفه سؤال کردیم . او گفت : از کوفه خارج نشدم مگر اینکه دیدم مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شده اند و بدن آنان را در بازارهای کوفه می گردانند.

آندو نفر می گویند : به سرعت به سوی قافله امام حسین (ع) حرکت کردیم و در منطقه **ثعلبیه** به ایشان رسیدیم و جریان را به اطلاع آن حضرت رساندیم.

امام حسین (ع) فرمود : **"أنا لله و أنا إليه راجعون. رحمة الله عليهما"**.
"همه ما از خداییم ، و به سوی خدا باز می گردیم. رحمت خداوند بر آندو باد".

آنها می گویند : به امام حسین (ع) گفتیم : به شما توصیه می کنیم تا به خاطر حفظ جان خود و خانواده خود ، از همینجا باز گردید ؛ زیرا در کوفه یار و یآوری ندارید ، بلکه می ترسیم مردم آن شهر بر علیه شما باشند.

آن حضرت فرمود : **"لا خير في العيش بعد هؤلاء"**.

یعنی : "پس از آنان ، هیچ خیری در زندگی نیست".

آن دو مرد اسدی می گویند : از این جمله امام حسین (ع) دانستیم که آن حضرت تصمیم خود را برای رفتن به عراق ، تغییر نمی دهد.

(کتاب "الارشاد" ، نگارش شیخ مفید ، صفحه 204 ؛ همچنین طبری در جلد چهارم تاریخ خود ؛ و خوارزمی در جلد اول کتاب مقتل ؛ و ابن اثیر در کتاب "الكامل" ، جلد 4 ، و ابن کثیر در کتاب "البدایة و النهایة" ، سخن یادشده را نقل کرده اند).

بنا بر این اسناد تاریخی ، امام حسین (ع) با اینکه از دگرگونی اوضاع کوفه و کشته شدن نماینده خود یعنی مسلم بن عقیل و یارانش مانند هانی بن عروه آگاه بود ، از تصمیم قاطع و حرکت برنامه ریزی شده خود برای رفتن به عراق ، منصرف نگردید و به راه خود ادامه داد.

در منطقه زباله

قافله امام حسین (ع) در روز بیست و سوم ذی الحجه ، وارد منزلی به نام زباله گردید.

در این منزل نیز ، اخبار موثقی در باره شهادت مسلم بن عقیل ، هانی بن عروه ، قیس بن مسهر و عبد الله بن یقطر ، دریافت فرمود. در کتب تاریخی مانند "تاریخ طبری" ، "البداية و النهایة" ، "الکامل" ، "اللّهوف" ، "الارشاد" ، "مقتل خوارزمی" ، "أنساب الأشراف" و غیر آنها چنین آمده است :

حسین بن علی (ع) پس از شنیدن اخبار یادشده ، بیان نامه ای را بدین شرح ، برای همراهان خود قرائت فرمود :

"بسم الله الرحمن الرحيم . اما بعد ، فإِنَّه قد أتانا خبر فظيع ، قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر ... و قد خذلنا شیعتنا ، فمن أحبّ منكم الانصراف فلینصرف فی غیر حرج لیس علیه زمام".

"به نام خداوند بخشنده مهربان . اما بعد ، خبری دردناک به ما رسیده است ، کشته شدن مسلم بن عقیل ، هانی بن عروه ، و عبد الله بن یقطر ... پیروان ما ، دست از یاری ما برداشته اند. پس هر یک از شما بخواهد باز گردد ، می تواند باز گردد ، بدون حرج و مشقت ، و پیمان و تعهدی بر او نخواهد بود".

مورخان یادشده می گویند :

"فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ وَ أَخَذُوا يَمِينًا وَ شَمَالًا، حَتَّى بَقِيَ مِنْ اصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَ نَفَرَ يَسِيرًا مِمَّنْ انْضَمَّوْا اِلَيْهِ".

یعنی : "مردم از دور و بر او پراکنده شدند و راه راست و چپ را گرفتند و رفتند. تنها گروه اندکی از افرادی که از مدینه با او آمده بودند با تعداد معدودی از افرادی که بعداً به آنها ملحق شده بودند ، باقی ماندند".

امام حسین (ع) با همان گروه کوچک از یاران باقیمانده ، به سوی کوفه حرکت کرد.

این قطعه از تاریخ ، بیانگر بسیاری از حقایق است :

نخست اینکه : آن حضرت ، پس از اطمینان کامل از دگرگون شدن موقعیت طرفدارانش در کوفه ، و علم به اینکه هیچ زمینه پیروزی ظاهری در آن شهر نخواهد داشت ، باز هم به مسیر خود به جانب عراق ادامه داد. این حقیقت ، صحت تحلیلی را که قبلاً بیان کردیم به اثبات می رساند. زیرا با این بیان ، به خوبی روشن می گردد که آن حضرت ، آمادگی کامل برای شهادت داشت ، ولی تصمیم قاطعانه گرفته بود تا نبرد و شهادتش در سرزمین عراق ، تحقق یابد.

نکته دیگر اینکه : حسین بن علی (ع) ، به هیچ وجه نمی خواست دیگران را مجبور به همراهی خود سازد و یا آنکه با پنهان کردن واقعیت‌های عینی ، همراهان خود را بفریبد. صداقت آن حضرت با یاران و همراهان خود ، یکی از معیارهای ارزشی نهضت عاشورای حسینی می باشد.

او نمی خواست همراهانش به خاطر طمع رسیدن به حکومت و ریاست و مال منال دنیا ، او را یاری کنند. حسین (ع) به دنبال یارانی وفادار بود که آماده تقدیم آخرین قطرات خون خود در راه خدا باشند. او این حقیقت را در آخرین سخنرانی خود در مکه به هنگام خروج از آن شهر ، با صراحت کامل ، بیان فرموده بود.

آن حضرت در طول سفر خود از مدینه به مکه ، و از مکه به عراق ، هموار از شهادت مظلومانه حضرت یحیی بن زکریا و کشته شدن او به دست پادشاهی ستمگر ، و اینکه سر آن حضرت را برای آن سلطان جائر فرستادند ، سخن می گفت.

ابن شهر آشوب در کتاب "المناقب" ، از امام سجّاد (ع) روایت می کند که آن حضرت در باره سفر امام حسین (ع) از مدینه به عراق چنین فرمود :

"خرجنا مع الحسين عليه السلام ، فما نزل منزلا و لا ارتحل عنه إلا و ذكر يحيى بن زكريا ، و قال يوما : إنّ من هوان الدنيا على الله أنّ رأس يحيى أهدى إلى بغية من بغايا بني إسرائيل".

یعنی : "با امام حسین علیه السلام خارج شدیم ، در هیچ منزلی نبود که وارد شویم یا خارج گردیم ، مگر اینکه آن حضرت در باره یحیی بن زکریا سخن می گفت. در یکی از روزها آن حضرت فرمود : از پستی دنیا در نزد خدا این است که سر بریده یحیی بن زکریا ، به متجاوزی از متجاوزان بنی اسرائیل اهدا گردید".

در منطقه بطن العقبة

کاروان سیّد الشهداء (ع) در روز بیست و پنجم ماه ذی الحجه ، به وادی معروف به "بطن العقبة" رسید.

در این منزل نیز ، امام حسین ، از شهادت خود در عراق ، خبر داده است.

طبری در جلد چهارم کتاب تاریخ ، و ابن اثیر در کتاب "الکامل" ، و مجلسی در جلد 44 کتاب "بحارالانوار" ، و شیخ مفید در کتاب "الارشاد" و دیگران ، چنین نوشته اند :

"پیر مردی از قبیله "بنی عکرمة" به نام عمرو بن لوزان در آن ناحیه بر امام حسین (ع) وارد شد و چنین گفت : به شما توصیه می کنم تا باز گردی ؛ به خدا در این مسیر ، تنها بر نیزه ها و شمشیرها ، وارد خواهی شد...

امام (ع) فرمود : ای بنده خدا ، این مطلب بر من پنهان نیست ؛ اما امر خداوند ، اجتناب ناپذیر است. به خدا سوگند ، آن جماعت ، خون مرا خواهند ریخت".

این کثیر در کتاب "البدایة و النهایة" می گوید :

"یکی از افرادی که در آن منطقه با حسین بن علی ملاقات کرده اند گفته است : خیمه های بر افراشته ای را در صحرا دیدم ، پرسیدم این خیمه ها متعلق به کیست ؟ گفتند : اینها خیمه های حسین

است. از اینرو به سوی چادری که امام (ع) در آنجا بود رفتیم. مرد بزرگواری را دیدم که قرآن را تلاوت می کرد ، در حالی که اشکهای او بر گونه هایش جاری بود.

به او گفتم : پدر و مادرم به فدایت ای زاده پیامبر ، چه چیزی تو را به این صحرايي که هيچ کس در آن نيست کشانده است ؟

فرمود : اهل کوفه مرا با اين نامه ها دعوت کردند ، و مي دانم که آنها مرا خواهند کشت ، و هيچ حرمت الهی را باقی نمی گذارند مگر اينکه آن را هتک می کنند.

آن حضرت همچنين به **جعفر بن سليمان** فرمود : مرا رها نخواهند کرد، تا آنکه خون مرا بريزند".

در منطقه شراف

قافله حسيني در روز بيست و ششم ذی الحجه ، به منزل **شراف** وارد گرديد.

پس از توقفی کوتاه در صبحگاه آن روز ، حسين (ع) به ياران خود دستور داد تا در آن منزل ، مقدار زيادتری آب با خود بردارند.

آنگاه ، کاروان حرکت کرد و به راه خود به سوی کوفه ادامه داد.

ناگهان یکی از ياران امام حسين (ع) تکبير گفت. اين امر برای اعلان یک پديده مهمی بود. وقتی اهل قافله با دقت به راهی که پيش روی

آنان بود نگاه کردند ، لشکر انبوهی از اسب سواران را که از جانب قادیسیه به سوی آنان می آمدند مشاهده کردند. آن لشکر ، برای متوقف ساختن کاروان امام حسین (ع) و برخورد با سالار شهیدان می آمد. (کتاب "الارشاد" ، نوشته شیخ مفید ، صفحه 206).

در منزل ذوحسم ، برخورد با لشکر حرّ

حسین (ع) با یارانش در همان روز بیست و ششم ذی الحجه ، در منطقه ذوحسم ، با نخستین دسته از لشکریان کوفه مواجه شدند. آن دسته از سپاه ، شامل یک هزار سرباز سواره نظام بود و مأموریت آن ، متوقف کردن کاروان حسین و جلوگیری از ورود آنها به شهر کوفه ، و یا دستگیری آن حضرت بود. فرماندهی آن سپاه را حرّ بن یزید بر عهده داشت.

امام حسین (ع) به یاران خود فرمودند تا در منطقه یادشده توقف کنند و خیمه های خود را برپا سازند.

لشکر حرّ نیز ، در برابر خیمه های امام حسین ، صف کشید.

حسین (ع) نگاهی به لشکر دشمن انداخت و آنان را خسته و تشنه یافت. به یاران خود فرمود : مشک های آب را بیاورید و این جماعت را سیراب کنید. همراهان سالار شهیدان به فرمان آن حضرت ، حتی اسبهای آن سپاه را سیراب کردند.

به هنگام ظهر ، امام حسین (ع) از حجاج بن مسروق خواستند تا اذان بگوید. پس از اذان ، امام (ع) در برابر سپاه حرّ ایستاد و بعد از حمد و ثنای الهی ، چنین فرمود :

"أيتها الناس إنها معذرة إلى الله وإليكم إنني لم أنكم حتى أتتني كتبكم ورسلكم أن أقدم إلينا فليس لنا إمام لعل الله أن يجعلنا بك على الهدى. فإن كنتم على ذلك فقد جئتمكم فإن تعطوني ما أطمئن إليه من عهدكم أقدم مصركم وإن لم تفعلوا أو كنتم بمقدمي كارهين انصرفت عنكم إلى المكان الذي أقبلت منه". (کتاب "الکامل" ، نوشته ابن اثیر).

"ای مردم ، عذر ما در نزد خدا و شما پذیرفته است ، زیرا من به سوی شما نیامدم ، مگر بعد از اینکه نامه های شما به دست من رسید که نوشته بودید : به سوی ما بیا ، ما پیشوایی نداریم ، باشد که خدا ما را بوسیله تو هدایت کند.

هم اکنون ، اگر مرا از یاری خود مطمئن سازید ، به شهر شما وارد می گردم ، و اگر از آمدن من ناخرسند هستید ، از شما منصرف خواهم شد و به مکانی که از آنجا آمدم ، باز می گردم".

امام حسین (ع) ، حجّت را بر آن گروه از لشکر کوفه تمام کرد و هیچ جای عذر و بهانه باقی نگذاشت ؛ اما آن گروه و فرمانده آنان ، سکوت اختیار کردند و پاسخی ندادند.

پس مؤذّن ، اقامه گفت و همه برای نماز آماده شدند. امام (ع) به حرّ فرمود : اگر می خواهی به لشکر گاه خود برو و با آنان نماز بخوان.

حرّ گفت : شما نماز بخوانید و ما نیز با شما نماز می خوانیم.

پس از نماز ظهر ، حرّ به آن حضرت گفت : من مأموریتی برای جنگ با شما ندارم ، ولی مأمورم تا شما را تعقیب کنم تا تو را دستگیر نموده و به کوفه ببرم ؛ در عین حال ، اگر این را نمی خواهید ، شما به راهی بروید که نه به کوفه ختم شود و نه به مدینه باز گردد و ما نیز در تعقیب شما خواهیم بود ، تا با این زیاد مکاتبه کنم و کسب تکلیف نمایم ، شاید خداوند ترتیبی دهد تا من از مبتلا شدن به امر مربوط به شما ، در عافیت و سلامت باشم.

امام (ع) با کاروان همراهش ، راه خود را از منطقه عذیب و قادسیّه به سوی دیگر کج کرد ، و حرّ و لشکرش هم ، همراه آنان به راه افتادند. طبری در کتاب تاریخ خود ، سخن پرشور دیگری از امام حسین (ع) به شرح ذیل نقل می کند ، که آن حضرت در برابر لشکر حرّ ، در منطقه ذوحسم ، بیان فرموده است :

"... ألا ترون أن الحق لا يُعمل به ، و أنّ الباطل لا يُتناهى عنه ، ليرغب المؤمن في لقاء الله محققا ، فإنّي لارأى الموت إلا شهادة (السعادة) ، و لا الحياة مع الظالمين إلا برّما". (تاریخ طبری ، جلد 7 ، صفحه 300 و 301).

"... آیا نمی بینید که به حقّ ، عمل نمی شود ؟ و از باطل جلوگیری نمی شود ؟ . سزاوار است که انسان با ایمان ، آرزوی دیدار خدا کند. من مرگ را جز شهادت (یا سعادت) نمی بینم ، و زندگی با ستمگران را جز تباهی و گرفتاری نمی دانم".

در منطقه البیضة

کاروان به راه خود ادامه داد و در روز بیست و هفتم ذی الحجه به منطقه ای به نام البیضة رسید.

امام حسین (ع) در آن منزل ، لشکر حرّ را مجدّداً مورد خطاب قرار داد و با آنان اتمام حجّت کرد و یکی از سخنان معروف خود را در زمینه وجوب مبارزه با ستمگران بدین شرح ، بیان فرمود :

"أیها الناس إن رسول الله (ص) قال: من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناكثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان فلم يغير ما عليه بفعل ولا قول كان حقاً على الله أن يدخله مدخله.

ألا وإن هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان وتركوا طاعة الرحمن وأظهروا الفساد وعطلوا الحدود واستأثروا بالغيء وأحلوا حرام الله وحرّموا حلاله".
(کتاب "الکامل" ، نگارش ابن اثیر ، و کتاب تاریخ طبری ، جلد 7 ، صفحه 300).

یعنی : "ای مردم ، پیامبر خدا (ص) فرمود : هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می کند و عهد الهی را نقض می نماید و با سنّت رسول خدا مخالفت می کند و با گناه و ستم بر مردم حکومت می کند ؛ و بر علیه چنین حاکمی با گفتار یا کردار خود مبارزه نکند ، سزاوار جایگاهی است که خدا برای وی فراهم کرده است.

آگاه باشید که این گروه (بنی امیّه) با شیطان هم پیمان شده اند ، و اطاعت خدا را ترک کرده اند ، و فساد را آشکار ساخته اند ، و حدود

الهی را تعطیل کرده اند ، و بیت المال مسلمانان را چپاول نموده اند ،
و حرام خدا را حلال ، و حلال او را حرام کرده اند."

حرّ بن یزید به امام حسین (ع) گفت : به خاطر خدا و حفظ جانت
گواهی می دهم که اگر به مبارزه برخیزی ، کشته خواهی شد.

امام (ع) در جواب او فرمود : آیا مرا از مرگ می ترسانی ؟ آنگاه ،
اشعاری را از یکی از مجاهدان صدر اسلام ، بدین شرح قرائت فرمود :

سأمضي وما بالموت عارٌ على الغتّى

إذا ما نوى خيراً و جاهد مسلماً

و واسى رجالاً صالحين بنفسه

و خالف مشوراً و فارق مجرماً

فإن عشتُ لم أندم وإن متُّ لم ألم

كفى بك ذللاً أن تعيش و ترغماً

یعنی : "من می روم ، و مرگ برای یک مرد ، ننگ و عار نخواهد بود ،
هرگاه که نیت او خیر باشد و به عنوان یک مسلمان جهاد کند ، و با
مردان شایسته با جان خود همدردی کند ، و با تبهکاران و مجرمان به
مخالفت برخیزد. اگر در این راه زنده ماندم ، پشیمان نخواهم بود ، و
اگر کشته شدم ، مورد ملامت قرار نمی گیرم. این برای تو به عنوان
ذلت و خواری بس است که زنده بمانی و شکست خورده باشی."

حرّ بن یزید ، با شنیدن این سخنان به این حقیقت پی برد که حسین
بن علی (ع) ، آماده مبارزه است و از کشته شدن نمی هراسد.

به این جهت ، مقداری از کاروان آن حضرت فاصله گرفت ولی به تعقیب آنان ادامه داد.

(کتاب "الارشاد" شیخ مفید ، صفحه 208 ، و کتاب "الکامل" ، نگارش ابن اثیر ، جلد 4).

در منطقه عذیب الهجانات

کاروان امام حسین (ع) تحت نظر لشکر حرّ بن یزید ، در روز بیست و هشتم ذی الحجه سال 60 هجری ، به منطقه عذیب الهجانات رسید. چهار نفر از هواداران آن حضرت که از شهر کوفه می آمدند ، در این منزل به کاروان حسینی ملحق شدند. شخصی به نام **طرمّاح بن عدی**، راهنمای آنان بود. حرّ بن یزید ، تصمیم گرفت از ملحق شدن آن افراد به قافله یاران امام حسین (ع) جلوگیری کند و آنان را دستگیر نماید ، اما با واکنش تند آن حضرت روبرو شد. آن حضرت فرمود : آنان از یاران من هستند و از ایشان دفاع خواهم کرد ، همانگونه که از خودم دفاع می کنم.

پس از ورود آن چهار تن به کاروان ، امام حسین (ع) از آنان در باره کوفه سؤال فرمود.

آنان گفتند :

"أما أشرف الناس فقد أعظمت رشوتهم وملئت غرائرهم فهم ألبّ واحدٌ عليك وأما سائر الناس بعدهم فإن قلوبهم تهوي إليك وسيوفهم غدًا

مشهورة إليك، (کتاب "انساب الاشراف" ، نگارش بلاذری ، (ترجمه الامام لحسین «ع»)، صفحه 187 ؛ و تاریخ الامم و الرسل و الملوك ، نوشته طبری ، جلد 5 ، صفحه 405).

یعنی : "اما اشراف مردم ، پس رشوه بسیار به آنان داده شده و خرجین هایشان پرشده است ، و همه آنها یکدست بر علیه تو هستند. اما بقیه مردم نیز ، دل‌هایشان مایل به شما است ولی شمشیرهایشان فردا بر علیه شما کشیده خواهد شد".

امام حسین (ع) ، در باره فرستاده خود **قیس بن مسهر** پرسید. آنان گفتند : او را به دستور عبید الله بن زیاد ، از بالای قصر به زمین افکندند و کشتند.

حسین (ع) بسیار گریست به طوری که اشک او بر رخسارش جاری گردید. آنگاه ، این آیه را قرائت کرد :

"مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا". (سوره احزاب ، آیه 23).

" در میان مؤمنان ، مردانی هستند که بر سر عهدهای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند ؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او به شهادت رسیدند) و بعضی دیگر در انتظارند ؛ و هرگز عهد و پیمان خود را تغییر ندادند".

(تاریخ طبری ، جلد 7 ، کتاب "الکامل" ابن اثیر ، جلد 4 ؛ و کتاب "الارشاد" شیخ مفید ، صفحه 208).

امام (ع) با قرائت این آیه، آمادگی خود را نیز برای شهادت اعلام کرد.

در منطقه "قصر بنی مقاتل"

امام حسین (ع) و یارانش ، در روز اول ماه محرّم سال 61 هجری ، که نخستین روز از سال قمری به شمار می رود ، به منطقه ای به نام **قصر بنی مقاتل** رسیدند. لشکر حرّ بن یزید هم در حالی که آنان را زیر نظر داشت ، کاروان را تعقیب می کرد.

امام (ع) در آن منطقه خیمه هایی را مشاهده کردند. پرسیدند : این خیمه ها از کیست؟ . گفتند : اینها خیمه های یکی از اشراف کوفه به نام **عبیدالله بن حرّ جعفی** است.

آن حضرت ، پیکی را برای دعوت او فرستادند. اما وی ، از رفتن به نزد امام (ع) ، خودداری کرد.

آن حضرت خودشان به خیمه عبیدالله بن حرّ جعفی رفتند و او را به یاری خود دعوت کردند. وی ، دعوت امام را نپذیرفت. امام (ع) به او فرمودند : پس ، لااقل ، در لشکر عبیدالله بن زیاد در جنگ بر علیه ما شرکت نکن. او قول داد در جنگ بر علیه امام حسین ، شرکت نجوید. امام (ع) به او فرمودند : سعی کن در هنگام نبرد میان ما و لشکر کوفه ، در اینجا نباشی ، زیرا کسی که فریاد یاری خواستن ما را در آن روز بشنود و پاسخ نگوید ، سزاوار هلاکت و اهل دوزخ خواهد بود.

امام حسین (ع) با یارانش ، شبانه از آن منطقه حرکت کردند. در بین راه ، حالت خلسه برای آن حضرت عارض شد ، فرمود : "اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ".

علیّ اکبر (ع) در کنار آن حضرت بود و سؤال کرد : پدر ! چرا آیه
استرجاع را قرائت فرمودید؟

امام (ع) فرمود :

"یا بنی فعلن لی فارس علی فرس فقال: القوم یسیرون والمنایا تسیر
إلیهم فعلمت أن أنفسنا نعتت إلینا".

"فرزندم ، سواری بر من ظاهر شد و گفت : این گروه می روند و مرگ
هم به همراه آنان در حرکت است. از اینرو دانستم که زندگی ما به
پایان رسیده است".

علیّ اکبر (ع) عرض کرد : "یا أبت لا أراک الله سوءاً. ألسنا علی الحق".

"پدر ! بدی به شما نرسد ، مگر ما بر حق نیستیم؟".

امام (ع) فرمود : "بلی والذي یرجع إلیه العباد".

"آری ، به خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی است".

علیّ اکبر گفت : "إذن لا نبالی أن نموت محقین".

"بنا بر این ، باکی نداریم که در حالی که بر حق هستیم ، بمیریم".

امام حسین (ع) ، فرزند خود را دعا کردند و فرمودند :

"خداوند به تو بهترین پاداش را عطا فرماید".

دستور توقیف کاروان

کاروان امام حسین (ع) در روز دوم محرم سال 61 هجری ، پس از نماز صبح ، مجدداً در حالی که تحت نظر سپاه حرّ بود ، به راه خود ادامه داد.

در آن هنگام ، قاصدی از سوی شهر کوفه ، که حامل نامه عبید الله بن زیاد بود ، از راه رسید و نامه را به دست حرّ بن یزید داد. متن نامه بدین شرح بود :

"أما بعد فجعجع بالحسين حتى يبلغك كتابي ويقدم عليك رسولي فلا تنزله إلا بالعراء في غير حصين وعلى غير ماء وقد أمرت رسولي أن يلزمك فلا يفارك حتى يأتيني بإنفاذك أمري".

"اما بعد ، حسین را متوقف کن ، تا آنگاه که نامه ام و فرستاده ام برسد. نگذار حسین بن علی در منطقه ای غیر از سرزمینی خالی و بدون حصار و بدون آب اقامت کند. من به فرستاده ام دستور داده ام تا همراه تو باشد و از تو جدا نگردد ، تا اجرای دستورات مرا به من گزارش دهد".

حرّ ، مضمون نامه را برای امام حسین (ع) بیان کرد. آن حضرت به وی فرمودند : اجازه بده در یکی از آبادی های این ناحیه ، مانند نینوا یا غاضریه و یا شغیه ، خیمه های خود را برپا سازیم. حرّ ، اجازه نداد و گفت: این نامه رسان ، جاسوس ابن زیاد است و بر عملکرد من نظارت دارد.

امام حسین ، سؤال فرمود : نام این سرزمین چیست ؟
گفتند : کربلا.

آن حضرت از یاران خود خواست تا در همان بیابان ، خیمه های خود را
برپا سازند.

(کتاب "تذكرة الخواص" ، نگارش سبط بن جوزی ، صفحه 142 ؛ و کتاب الارشاد
شیخ مفید ، صفحه 209 ؛ و تاریخ طبری ، جلد 7 ؛ و کتاب "الکامل" ، نگارش ابن
اثیر، جلد 4 ، صفحه 52 ؛ و کتاب "اللهوف" ، نگارش ابن طاووس ، صفحه 69).

ورود کاروان حسینی به کربلا

همانگونه که بیان شد ، امام حسین (ع) با یاران خود ، در روز دوم ماه محرم سال 61 هجری ، به سرزمین کربلا وارد شد و دستور داد تا خیمه ها را برپا سازند.

برخی از مورخان و محدثان مانند ابن جوزی در "تذکره الخواص" ، و ابن طاووس در کتاب "اللّهوف" و غیر آنها ، روایت کرده اند که آن حضرت در آن هنگام فرمود : جدّم رسول خدا (ص) و پدرم امیرالمؤمنین (ع) ، از شهادت من در سرزمین کربلا ، خبر داده اند. آنگاه چنین فرمود:

"هذا موضع کرب و بلاء ، انزلوا ، هاهنا محطّ رحالنا ، و مسفک دماننا، و هنا محلّ قبورنا ، بهذا حدّثنی جدّی رسول الله صلّی الله علیه و آله".

"اینجا ، محلّ اندوه و مصیبت است ، پیاده شوید. اینجا ، منزلگاه ما و قتلگاه ما و آرامگاه ما است. جدّم پیامبر خدا (ص) ، این خبر را به من داده است".

محاصره کاروان امام حسین در کربلا

در روز سوم محرم سال 60 هجری ، عمر بن سعد با چهار هزار نفر از سپاهیان کوفه ، وارد سرزمین کربلا شد و در کنار لشکر حرّ بن یزید که فرماندهی یک هزار سرباز را بر عهده داشت و کاروان امام حسین (ع) را متوقّف کرده بود، قرار گرفت.

عمر بن سعد ، به تازگی به عنوان فرمانروای جدید منطقه ری منصوب شده بود و خود را برای سفر به آن سرزمین ، آماده می ساخت. عبیدالله بن زیاد وی را فرا خواند و مسئولیت فرماندهی جنگ با حسین بن علی را بر عهده او گذاشت.

پس از ورود عمر بن سعد به کربلا ، محاصره کاروان امام حسین (ع) آغاز گردید. در روزهای بعد ، هزاران نفر از لشکر کوفه به شرح ذیل ، در برابر امام حسین (ع) و کاروان ایشان قرار گرفتند :

- عمر بن سعد با 4000 نفر.
- حرّ بن یزید با 1000 نفر.
- حسین بن نمیر با 4000 نفر.
- شیبث بن ربیع با 1000 نفر.
- شمر بن ذی الجوشن با 4000 نفر.
- یزید بن رکاب با 2000 نفر.
- مضایر بن رهینه با 3000 نفر.
- نصر بن حرشه با 2000 نفر.

بر اساس سخن احمد بن اعثم در کتاب خود به نام "الفتوح" ، عبیدالله بن زیاد در همان روزهای اول ماه محرّم ، بیش از بیست و دو هزار نفر از سربازان را برای جنگ با امام حسین (ع) فرستاد.

بر مبنای حدیثی از امام صادق (ع) که علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار نقل کرده است ، هر روز ، سپاهیان بیشتری از کوفه به کربلا اعزام می شدند ، به طوری که تا هنگام روز عاشورا ، سی هزار نفر از لشکریان دشمن ، در برابر امام حسین (ع) قرار گرفتند.

اما در باره تعداد همراهان سالار شهیدان (ع) در روز ورود ایشان به کربلا ، دیدگاه های گوناگونی ارائه شده است. مسعودی در کتاب "مروج الذهب" می گوید : "در بدو ورود کاروان حسین (ع) به کربلا ، حدود پانصد سوار و یکصد پیاده ، همراه آن حضرت بودند".

نکته ای که باید به آن توجه داشت اینست که آمار و ارقام همراهان امام حسین (ع) ، همواره در حال تغییر بود. زیرا در برخی از منازل ، افرادی به کاروان حسینی ملحق می شدند ، و متقابلاً ، پس از بروز نشانه هایی مبنی بر عدم پیروزی ظاهری امام حسین (ع) ، افراد سست عنصر ، از آن قافله جدا شده و به خانه و کاشانه خود باز می گشتند. این تغییر آمار و ارقام ، حتی تا روز دهم محرم ، ادامه داشت.

بستن آب بر کاروان حسین

در روز هفتم ماه محرم ، عبید الله بن زیاد ، به عمر بن سعد دستور داد تا آب را بر امام حسین و کاروان ایشان ببندد. متن نامه بدین شرح بود :

"حل بين الحسين و الماء ، فلاذوقوا منه قطرة". (تاریخ طبری ، جلد هفتم ، صفحه 311 ؛ و "اخبار الطوال" ، نگارش دینوری ، صفحه 255 ؛ و "الارشاد" ، صفحه 211 ؛ و "انساب الاشراف" ، جلد 4 ، صفحه 180).

یعنی : "میان حسین و آب ، جدایی بیفکن ، نگذار قطره ای از آن بنوشند".

این اقدام ناجوانمردانه لشکر کوفه ، مشکلات بزرگی را برای همراهان سید الشهداء به وجود آورد. نظر به حضور جمعی از کودکان خردسال در کاروان و تشنگی شدید آنان ، اقدام یاشده یک عامل مهم برای وارد کردن فشار روحی بر علیه سالار شهیدان و یاران آن حضرت بود. ذخیره ناچیز آب آنان رو به پایان بود و لشکر دشمن ، راه های منتهی به رودخانه فرات را بسته بود.

به دستور عمر بن سعد ، عمرو بن حجاج با پانصد سوار ، بر لب رودخانه پر آب فرات مستقر شدند ، تا از رسیدن آب به خیمه های حسین (ع) ، جلوگیری کنند.

دستور آغاز جنگ

در روز هشتم ماه محرم سال 61 هجری ، عبید الله بن زیاد ، نامه ای را بدین مضمون ، توسط شمر بن ذی الجوشن ، خطاب به عمر بن سعد فرستاد :

"أما بعد فإني لم أبعثك إلى الحسين لتكف عنه ولا لتمنيه ولا لتطاوله ولا لتقعد له عندي شافعاً انظر فإن نزل الحسين وأصحابه على الحكم واستسلموا فابعث بهم إلي سلماً وإن أبوا فازحف إليهم حتى تقتلهم وتمثل بهم فإنهم لذلك مستحقون فإن قتل الحسين فأوطىء الخيل صدره وظهره...". (كتاب "الكامل"، نوشته ابن اثير؛ و "الارشاد"، صفحه 212؛ و "الفتوح"، جلد 5، صفحه 166؛ و "انساب الاشراف"، جلد 3، صفحه 183).

"اما بعد ، تو را به سوی حسین نفرستادم تا از او حمایت کنی و او را امید وار سازی یا اینکه در نزد من برای او وساطت کنی. نگاه کن ، اگر حسین و یارانش به فرمان من تسلیم شدند ، آنان را به سوی من بفرست ؛ اما در غیر این صورت ، بر آنان هجوم آور و آنان را به قتل برسان و بدن آنان را قطعه قطعه کن ، زیرا آنان سزاوار این عمل هستند. هرگاه حسین کشته شد ، اسب ها را بر سینه و پشت او بتازان و بدن او را پایمان سمّ ستوران کن ...".

عمر بن سعد ، مضمون نامه را به حسین بن علی (ع) اعلام نمود. آن حضرت در جواب فرمود :

"لا اجيب ابن زياد ، لا ذلك ابدا ، فهل هو الا الموت ، فمرحبا به". (كتاب "اخبار الطولا"، نوشته دینور ، صفحه 254).

یعنی : "پاسخی به ابن زیاد نخواهم داد ، هرگز چنین نخواهم کرد ، آیا غیر از مرگ چیز دیگری هست ؟ ، به مرگ ، خوشامد می گویم".
با توجه به نامه عبیدالله بن زیاد و این سخن امام حسین (ع) ، وقوع جنگ ، امری قطعی گردید.

حوادث روز تاسوعا

در روز نهم محرم سال 61 هجری (معروف به روز تاسوعا) ، همه شواهد بر حمله قریب الوقوع لشکر کوفه دلالت داشت. یاران امام حسین (ع) خود را برای تحمّل مصیبتها و پذیرش شهادت در راه خدا آماده کرده بودند.

تلاش برای جدا ساختن ابوالفضل

شمر بن ذی الجوشن که نوعی خویشاوندی مادری با حضرت ابوالفضل (ع) و دیگر فرزندان امّ البنین داشت ، امان نامه ای را از ابن زیاد برای آن بزرگواران گرفته بود ، تا بتواند به خیال خود ، آنان را از کاروان امام حسین جدا سازد.

از اینرو ، در روز تاسوعا به نزدیک محلّ کاروان آن حضرت نزدیک شد و گفت : کجایند خواهر زادگان ما ؟

برادران امام حسین که مادرشان امّ البنین بود ، یعنی ابوالفضل العباس ، جعفر ، عبدالله ، و عثمان بن علی از خیمه بیرون آمدند و پرسیدند : چه می گویی ؟

شمر گفت : شما در امان عبید الله بن زیاد هستید.

آن بزرگواران گفتند : "لعنک الله و لعن امانک ، ا تؤمننا و ابن رسول الله لا امان له؟".

یعنی : "لعنت خدا بر تو و بر امان نامه ات ؛ آیا ما در امان باشیم و فرزند رسول خدا ایمن نباشد؟".

شمر ، با شنیدن سخنان آن فرزندگان با وفا ، با خشم به لشکر گاه عمر بن سعد باز گشت. (تاریخ طبری ، جلد 7 ؛ و انساب الاشراف ، جلد 3 ؛ و الفتوح ، جلد 5 ؛ و کتاب "الکامل" ابن اثیر ، حوادث سال 61 هجری).

هجوم لشکر عمر بن سعد

عمر بن سعد ، بر آن شد تا در روز نهم محرّم ، به سوی خیمه گاه امام حسین (ع) هجوم آورد.

آن حضرت در جلو خیمه خود نشست به بود ، که ناگاه فریاد حمله سپاه دشمن به گوش رسید. ابوالفضل (ع) به سالار شهیدان عرض کرد : برادر ! آن گروه به سوی تو می آیند.

حسین برخاست و به ابوالفضل فرمود : فدایت شوم ، از آنان سؤال کن این حرکت برای چیست؟

عبّاس (ع) با زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر ، همراه با بیست نفر از یاران آن حضرت به سوی لشکر مهاجم حرکت کردند و از علّت فریاد و هجوم آنان پرسیدند.

آنان گفتند : امیر ما ، فرمان حمله داده است.

ابوالفضل ، پیام آن گروه را به امام حسین رساند. آن حضرت فرمود : از آنان بخواه تا جنگ را به فردا موکول کنند ، زیرا امشب را می خواهیم به نماز و نیایش پردازیم .

فرستادگان لشکر ، پیام امام را به عمر بن سعد عرضه کردند. او پس از گفتگو با سران سپاهش ، با این درخواست موافقت کرد و چنین گفت : تا فردا به شما مهلت می دهیم ، پس اگر تسلیم شدید ، شما را به نزد امیر خود عبید الله بن زیاد می فرستیم ، ولی در غیر این صورت ، دست از شما بر نخواهیم داشت.

بسیاری از همراهان سالار شهیدان که از ایمان و اخلاص بالایی برخوردار نبودند ، وقتی جنگ را حتمی دیدند و به کشته شدن خود اطمینان یافتند ، صحنه را ترک کردند و به شهرها و آبادیهای خود باز گشتند. اما جمعی از یاران با وفا و فداکار آن حضرت ، که آماده جانبازی در راه خدا و حمایت بی دریغ از حجّت خدا بودند ، همچنان مانند کوهی استوار در کنار مولای خود باقی ماندند.

سخنرانی امام حسین در شب عاشورا

آنگاه امام حسین (ع) فرمود تا همه یاران و خاندانش اجتماع کنند ، و پس از حمد و ثنای خدا ، چنین گفت :

"أثني على الله أحسن الثناء ، وأحمده على السراء والضراء ، اللهم إني أحمدك على أن أكرمتنا بالنبوة ، و جعلت لنا أسماعاً و أبصاراً و أفئدةً و علمتنا القرآن وفقهتنا في الدين ، فاجعلنا لك من الشاكرين. أما بعد فإني لأعلم أصحاباً أوفى ولا خيراً من أصحابي ، ولا أهل بيت أبر ولا أوصل من أهل بيتي ، فجزاكم الله جميعاً عني خيراً . ألا وإني لأظن يومنا من هؤلاء الأعداء غداً وإني قد أذنت لكم جميعاً ، فانطلقوا في حل ليس عليكم مني دمام ، هذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملاً و ليأخذ كل رجل منكم بيد رجل من أهل بيتي ، فجزاكم الله جميعاً ثم تفرقوا في البلاد في سوادكم ومدائكم حتى يفرج الله ، فإن القوم يطلبونني ولو أصابوني لهوا عن طلب غيري". (كتاب "الكامل في التاريخ" ، نوشته ابن اثير ، در بخش حوادث سال 61 هجری ؛ و كتاب "ترجمة الامام الحسين ، نگارش ابن سعد ، صفحه 179).

"بهترین سپاس ها سزاوار خداوند است ، او را بر توانگری و تنگدستی می ستایم. خداوندا ! تو را ستایش می کنم برای اینکه ما را به نبوت اکرام فرمودی ، و به ما شنوایی و بینایی و نیروی ادراک عطا کردی ، و قرآن را به ما آموختی ، و دانش دین را به ما ارزانی داشتی، پس به ما توفیق شکر گزاری عطا فرما.

اما بعد ، من هیچ اصحاب و یارانی را وفا دار تر و بهتر از اصحابم ، و هیچ خاندانی را شایسته تر و همبسته تر از اهل بیت نمی شناسم، خداوند به همه شما پاداش خیر بدهد. آگاه باشید ! می دانم فردا ، روز نبرد ما با این گروه خواهد بود ، من به همه شما اجازه می دهم که با خاطری آسوده و بدون اینکه تعهدی نسبت به من داشته باشید از اینجا بروید. شب ، شما را فرا گرفته است ، از تاریکی شب استفاده کنید و هر یک از شما ، دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و

به آبادیها و شهرهای خود ببرد ، تا آنکه خداوند ، گشایشی به وجود آورد ؛ زیرا این گروه ، تنها مرا می خواهند و هنگامی که مرا کشتند ، از طلب شما غافل می شوند. خداوند به شما جزای خیر بدهد."

پس از سخنرانی حسین (ع) ، برخی از یاران آن حضرت ، سخنان پرشوری ایراد کردند و پایداری و وفاداری خویش را تا آخرین نفس ، اعلام نمودند.

ابوالفضل (ع) و جوانان بنی هاشم گفتند : چرا چنین کنیم ؟ برای اینکه بعد از تو باقی بمانیم ؟ خدا نیاورد روزی را که تو را تنها بگذاریم.

امام حسین (ع) به **برادران مسلم بن عقیل** فرمود : ای فرزندان عقیل ! شهادت مسلم برای شما کافی است ، به شما اجازه دادم که بروید. آنان گفتند : سبحان الله ! ، مردم به ما چه خواهند گفت ؟ می گویند ما رهبر و سرور و بهترین پسرعموهای خود را رها کردیم ، و با آنان به سوی دشمن تیری نیفکندیم و با نیزه و شمشیر از تو حمایت نکردیم . نه به خدا قسم ، هرگز تو را ترک نخواهیم کرد ، بلکه جان و مال و خاندان خود را فدای تو خواهیم ساخت. همراه تو خواهیم جنگید تا هرجا بروی ما نیز با تو باشیم . خداوند ، زندگی پس از تو را زشت گرداند.

مسلم بن عوسجه به پا خواست و چنین گفت : آیا تو را ترک کنیم در حالی که حق تو را در پیشگاه خداوند ادا نکرده ایم ؟ هرگز چنین

نخواهم کرد ، تا آنکه نیزه ام را بر سینه دشمنان بکوبم ، و تا دسته شمشیرم در دستم قرار دارد ، بر آنان تیغ بزنم ...

به خدا سوگند ، اگر بدانم هفتاد مرتبه کشته می شوم و دوباره زنده می گردم و مجدداً به قتل می رسم و در آتش سوزانده می شوم و خاکسترم را بر باد می دهند، باز هم از تو جدا نخواهم شد ، تا جانم را فدایت سازم .

زهیر بن قین ، برخاست و چنین گفت : به خدا سوگند ، دوست دارم بتوانم هزار مرتبه کشته شوم و دوباره زنده شوم و مجدداً به قتل برسم ، و خدا با کشته شدن من ، از قتل تو و این جوانان اهل بیت جلوگیری فرماید.

آن یاران با وفای حسین (ع) ، مصادیق بارز اولیای الهی بودند ، که در راه خدا از هیچ پیشامدی نمی هراسیدند و هیچ اندوهی به دل راه نمی دادند.

قَوْمٌ إِذَا نُوذُوا لَدَفَعِ مَلْمَءٍ

وَالْخَيْلِ بَيْنَ مَدْعَسٍ وَمَكْرَدَسٍ

لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدَّرُوعِ وَأَقْبَلُوا

يَتَهَاوَتُونَ عَلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ

در شب عاشورا ، امام حسین (ع) به یاران خود فرمود تا در پشت
خیمه ها ، خندق بکنند و در آن آتش افروزند تا از هجوم دشمن از آن
ناحیه در امان بمانند ، و تنها از یکسو با دشمن روبرو باشند.
آنگاه همه آن عزیزان در درون خیمه های خود به اقامه نماز و نیایش
به درگاه خدا پرداختند و تا بامداد ، با پروردگار خود ، راز و نیاز داشتند.

روز عاشورا

در روز دهم ماه محرم سال 61 هجری ، لشکریان عمر بن سعد در برابر کاروان امام حسین (ع) ، صف کشیدند. یاران سالار شهیدان ، در جنگی نابرابر ، حماسه ای جاودانه آفریدند ، که پس از گذشت قرن‌ها ، همچنان به عنوان یکی از نهضت‌های بزرگ و مؤثر دینی ، اجتماعی و سیاسی در تاریخ اسلام ، قلمداد می گردد ، و روز بروز ، بر عظمت و شکوه آن افزوده می شود.

روز عاشورا ، روز اجرای عهد و پیمان حسین (ع) با ارزش های انسانی و اسلامی ، و روز نجات شریعت محمدی (ص) از چنگال زر و زور و تزویر بنی امیه است.

روز عاشورا ، روز پیروزی حق بر باطل ، و سیطره خون بر شمشیر ، و تسلط عدالت بر ظلم و ستم است.

روز عاشورا ، روز شکست فریبکاران و قدرت طلبانی است که می خواستند گوهر گرانبهای دین خدا را فدای دنیای خود کنند.

صف آرایی دو سپاه

در آن روز تاریخی ، سی هزار تن از لشکر ظلم و ستم ، به فرماندهی عمر بن سعد ، از هنگام بامداد ، به سوی خیمه های حسین (ع) به حرکت در آمدند.

امام حسین (ع) پس از نماز صبح ، یاران معدود خود را که تعداد آنان را در روز عاشورا از 72 نفر ، تا 140 نفر گفته اند ، در صفوفی منظم ، آماده دفاع فرمود.

بر اساس نظام آرایش سپاهیان در آن زمان ، آن حضرت نیز ، دستور افروختن آتش در خندق های پشت خیمه ها را صادر کرد تا دشمن نتواند از پشت سپاه حمله کند ، و آنگاه یاران خود را در سه بخش به ترتیب زیر ، سازماندهی فرمود :

- **میمنه** (جناح راست سپاه) ، به فرماندهی **زهیر بن قین**.
- **میسره** (جناح چپ سپاه) ، به فرماندهی **حبیب بن مظاهر**.
- **قلب** (مرکز سپاه) ، به فرماندهی **علمدار کربلا ، ابوالفضل**.

نتیجه این نبرد نابرابر ، از قبل مشخص بود ، اما آن حضرت بر آن شد تا با سازماندهی گروه محدود یاران خود ، دو هدف را به شرح ذیل ، بدست آورد :

الف - هدف اول این بود که به پیروان خود در طول تاریخ ، درس مراعات نظم و انضباط و انجام کارها با برنامه ریزی و سازماندهی لازم را ارائه کند ، تا کم بودن عدد و کاستی امکانات ، بهانه ای برای فقدان برنامه ، و تسلیم شدن در برابر حوادث نگردد.

ب - هدف دوم سالار شهیدان ، طولانی تر کردن زمان درگیری ، به منظور تامین وقت بیشتر و فرصت بهتر برای ابلاغ پیام های نهضت

خود به جهانیان ، از طریق گزارشگران موجود در صحنه ، و حاضران در میدان بود.

نهضت امام حسین (ع) ، یک انقلاب مبتنی بر کلام حق ، و بیان حقیقت بود ، و آگاهی بخشی و بیدارگری مردم ، یکی از مهمترین اهداف بلند سالار شهیدان را تشکیل می داد.

روشن است که اگر آن حضرت با ترتیبات نظامی و برنامه ریزی لازم ، خیل عظیم لشکریان دشمن را به تائی و درنگ در میدان جنگ واردار نمی کرد ، آن سپاه سی هزار نفره و به خون تشنه ، می توانست با یک هجوم ناگهانی ظرف دقایقی چند ، خیمه های ایشان را در هم بکوبد و همه یاران امام حسین (ع) را از دم تیغ بگذراند ، و فرصتی برای ارائه دیدگاه ها و پیام های نورانی و بی مانند آن حضرت و یارانش در آن روز تاریخی باقی نگذارد.

عمر بن سعد نیز ، لشکر خود را سازماندهی کرد. او میمنه را بدست عمرو بن حجاج ، و میسره را به شمر بن ذی الجوشن سپرد و پرچم را بدست غلامش به نام درید داد. فرماندهی سواره نظام او بر عهده عروه بن قیس ، و فرماندهی پیاده نظام بر عهده شیبث بن ربیع قرار داشت. حرّ بن یزید هم به عنوان فرمانده بخشی از نیروهای قبایل ، در سپاه عمر بن سعد ، انجام وظیفه می کرد.

توصیه امام حسین

حسین (ع) به یاران خود فرمود : هرگز نمی خواهم آغاز جنگ از طرف ما باشد. بر این اساس ، سپاه آن حضرت موضع دفاعی گرفته بودند و از هر اقدامی که به عنوان شروع درگیری قلمداد شود ، خود داری می نمودند.

آن حضرت در اول صبح ، آماده جانبازی شد. قرآن را بدست گرفت و با نیایش به درگاه خدا ، روز عاشورا را آغاز فرمود :

"اللهم أنت ثقتي في كل كرب ورجائي في كل شدة وأنت لي في كل أمر
نزل بي ثقة و عده ...". ("الكامل" ، نگارش ابن اثیر ، حوادث روز عاشورا).

"خداوندا ! تو در هر گرفتاری محلّ اعتماد و اطمینان من هستی ، و در هر شدّت و سختی امید من هستی ، و در هر بلایی که بر من نازل شود ، پشتیبان من هستی ...".

سخنان حسین (ع) در برابر لشکر کوفه

در آن هنگام ، لشکر دشمن به فرمان عمر بن سعد ، به کاروان امام حسین (ع) نزدیک و نزدیک تر می گردید. آن حضرت بر اسب خود سوار شد و در جلو آنان قرار گرفت و برای اتمام حجّت ، به معرفی خود و یارانش پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند ، چنین فرمود :

"خودم را معرفی می کنم ، آنگاه شما بنگرید که آیا کشتن من و هتک حرمت من برای شما پسندیده است ؟

آیا من فرزند دختر پیامبر شما و فرزند وصی و جانشین او نیستم ؟
 آیا این سخن معروف رسول خدا (ص) را نشنیده اید که به من و
 برادرم فرمود : شما سروران اهل بهشت هستید؟
 اگر از من نمی پذیرید ، از جابر بن عبدالله و ابوسعید و سهل بن سعد
 یا زید بن ارقم بپرسید ، تا آن حدیث را بر شما بخوانند.
 آیا این حقیقت ، شما را از ریختن خون من باز نمی دارد؟
 آیا من شخصی از شما را کشته ام ، یا مالی از شما را گرفته ام ، یا
 فردی از شما را مجروح کرده ام ، که شما از من مطالبه کنید ؟".
 در آن حال ، قیس بن اشعث به آن حضرت گفت : چرا تسلیم فرمان
 عبدالله بن زیاد نمی شوی ، تا آنچه را دوست داری ببینی ؟
 امام حسین فرمود :

"لا والله ولا أعطيهم بيدي إعطاء الذليل ولا أقرّ إقرار العبد".

"نه به خدا سوگند ، هرگز مانند اشخاص ذلیل ، دستم را در دست
 آنان قرار نخواهم داد ؛ و مانند بردگان ، به اطاعت از آنان اقرار نخواهم
 کرد".

آن حضرت در سخنانی دیگر در جلو لشکر کوفه ، به روشنگری و
 آگاهی بخشی پرداخت و در پایان خطابه خویش ، این عبارت معروف
 را بیان فرمود :

**"الا و انّ الدعيّ بن الدعيّ قد ركزني بين اثنتين ، بين السلّة و الذلّة ، و
 هيهات منّا الذلّة ، بأبي الله ذلك لنا و رسولّه و المؤمنون و حجور طابت و**

طهرت ، و انوف حمیة و نفوس ابيّة من أن نؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام ، ألا و اّبي زاحف بهذه الاسرة ، مع قلّة العدد و خذلة الناصر".

(کتاب "اللهوف" ، سيّد بن طاووس ، صفحه 85).

"آگاه باشید ، ناپاکزاده فرزند ناپاکزاده ، مرا میان دو چیز مخیر کرده است ، میان شمشیر کشیدن و جنگیدن ، و یا پذیرش ذلّت و خوار ؛ و ما هرگز ذلّت را نخواهیم پذیرفت.

خدا و پیامبر و اهل ایمان و دامن های پاک و عزّت نفس و همّت بلند اجازه نمی دهند که ما اطاعت از فرومایگان را بر نبرد با کرامت ترجیح دهیم. آگاه باشید ، من با همین گروه اندک و قلّت یاران ، به راه خود ادامه خواهم داد".

پس از امام حسین (ع) ، زهیر بن قین در برابر لشکر ایستاد و چنین گفت :

"ای اهل کوفه ، به شما هشدار می دهم از کیفر الهی. تا کنون در یک دین واحد ، برادران یکدیگر هستیم ، تا آنگاه که بر علیه یکدیگر شمشیر نکشیده ایم. اما اگر در میان ما شمشیر کشیده شود ، وحدت ما نابود می گردد و به دو امت تقسیم خواهیم شد. اکنون ، خداوند همه ما را با خاندان پیامبر (ص) می آزمايد تا معلوم گردد ما و شما با آنان چگونه رفتار می کنیم. شما را به یاری حسین و رهاکردن ستمگر فرزند ستمگران "عبداللّه بن زیاد" فرا می خوانم".

وی همچنین ، به برخی از ظلم ها و انحراف های معاویه و یزید و کشته شدن بزرگان جهان اسلام بدست آنان ، مانند حجر بن عدی و هانی بن عروه ، اشاره کرد.

پس از وی ، برخی دیگر از یاران امام حسین (ع) مانند بُریر هم با لشکر ابن سعد سخن گفتند.

تغییر موضع حرّ بن یزید ریاحی

هنگامی که لشکر دشمن به خیمه های امام حسین (ع) نزدیک می شد ، حرّ بن یزید به سوی عمر بن سعد رفت و از او پرسید : آیا با حسین خواهی جنگید ؟

عمر بن سعد پاسخ داد : آری به خدا سوگند ، چنان جنگی که کمترین مرتبه آن باعث جدا شدن سرها و دست ها گردد.

هنگامی که حرّ دانست جنگ با حسین (ع) امری قطعی است ، از لشکر عمر بن سعد فاصله گرفت و خود را به کاروان امام حسین نزدیک ساخت. یکی از بستگانش از تصمیم او پرسید.

حرّ گفت : هم اکنون ، خودم را میان بهشت و دوزخ ، مخیر می بینم ، ولی هرگز چیز دیگری را بر بهشت ترجیح نخواهم داد ، گرچه قطعه قطعه شوم و در آتش بسوزم.

این را گفت و اسب خود را بر انگیخت و به سرعت به سوی خیمه امام حسین (ع) حرکت کرد.

حرّ در نزد سالار شهیدان ایستاد و با حالت شرمندگی گفت :

"جعلني الله فداك يا ابن رسول الله! أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع وسائرتك في الطريق وجمعجت بك في هذا المكان. والله ما ظننت أن القوم يردون عليك ما عرضت عليهم أبدًا ... و إني قد جنتك تائبًا مما كان مني إلى ربي مؤاسيًا لك بنفسي حتى أموت بين يديك، أفتري ذلك توبة".

"جان من بفدايت ای فرزند رسول خدا ، من همان کسی هستم که تو را از بازگشت ، نگاه داشتم ، و تو را تحت نظر گرفتم ، و تو را در این مکان متوقّف ساختم . به خدا قسم ، نمی دانستم که این گروه ، پیشنهادهای تو را نمی پذیرند ... ، هم اکنون از رفتار خود پشیمانم و می خواهم جان خود را فدای تو سازم و در پیش تو کشته شوم. آیا این امر به عنوان توبه من پذیرفته خواهد شد ؟".

امام حسین (ع) فرمود : "آری ، خداوند توبه تو را می پذیرد و تو را خواهد بخشید".

آنگاه حرّ ، به سوی لشکر ابن سعد رفت و در مقام نصیحت آنان چنین گفت :

"آیا شما حسین را به سوی شهر خود دعوت می کنید و به او وعده پیروی و فداکاری در راه او می دهید ، ولی پس از آمدن او ، بر وی می تازید و قصد کشتن او را دارید و او را محاصره کرده اید و اجازه نمی دهید تا با خاندانش در این سرزمین پهناور زندگی کنند و در امان باشند؟

او مانند اسیری در دست شما است و حتّی آب فرات را که یهودیان و مسیحیان و مجوسیان ، و حتّی وحوش بیابان هم از آن بهره مند هستند از او و خاندانش دریغ کرده اید.

شما با اهل بیت پیامبر (ص) پس از آن حضرت ، بد رفتار کردید. خدا در روز عطش قیامت ، شما را آب ندهد ، و بر شما نبخشاید".

اولین تیر اندازی به سوی خیمه ها

عمر بن سعد برای آغاز جنگ ، تیری را به چلّه کمان نهاد و به لشکریان خود گفت : گواه باشید که من اولین تیر را به سوی کاروان حسین ، برتاب کردم.

با این اقدام ابن سعد ، نبرد عاشورا عملاً آغاز شد. این نبرد به صورت دو بخش انجام شد :

- جنگ تن به تن.

- هجوم دسته جمعی لشکر کوفه.

در بخش اول ، افرادی از دو سپاه به میدان می رفتند و در برابر مبارزان طرف مقابل ، به جنگ می پرداختند. در این قسمت ، یاران از جان گذشته امام حسین (ع) ، برتری خود را نشان دادند و گروه بیشتری از لشکر دشمن را به هلاکت رساندند. هنگامی که دشمن مشاهده کرد در این زمینه نمی تواند به پیروزی برسد ، دستور حمله سراسری لشکر خود را به خیمه های سید الشهداء ، صادر کرد.

جنگ تن به تن

در این مرحله از نبرد ، دو نفر از جنگجویان لشکر عمر بن سعد به نام **یسار و سالم** به میدان آمدند و مبارز طلبیدند. از سپاه امام حسین ، **عبدالله بن عمیر** در برابر آندو ایستاد و با حمله ای جانانه ، هردو را از پا در آورد.

آنگاه ، **یزید بن معقل** از لشکر کوفه به میدان آمد و **بریر بن حضیر** را که در کاروان امام حسین (ع) بود ، مخاطب قرار داد و چنین گفت :

آیا دیدی خدا با شما چه کرد؟

بریر گفت : به خدا سوگند ، خدا به من خیر و خوبی رساند ، و شرّ و بدی را نصیب تو کرد. اگر باور نداری ، ما هر دو ، یکدیگر را نفرین می کنیم و از خدا می خواهیم تا آنکه را دروغ می گوید لعنت کند و هلاک سازد و در میدان با هم مبارزه می نمایم ، و هر یک از ما پیروز شد ، معلوم می شود که بر حق است ، و آنکه هلاک شد ، بر باطل؟ سپس هر دو در وسط میدان به مبارزه پرداختند و پس از ردّ و بدل ضربات شمشیر ، **یزید بن معقل** ، بدست **بریر بن حضیر** هلاک شد.

در این حال ، سه نفر از لشکریان عمر بن سعد ، با حرکتی ناجوانمردانه از نظر جنگ های تن به تن ، به سوی **بریر** حمله کردند و در حالی که یکی از آنان به زمین افکنده شد ، سر انجام ، او را به شهادت رساندند.

حرّ بن یزید ریاحی نیز از امام حسین (ع) اجازه گرفت و به میدان تاخت و مبارز طلبید. یزید بن سفیان در برابر او قرار گرفت و به سرعت بدست حرّ، کشته شد.

آنگاه، نافع بن هلال از سپاه حسین به میدان رفت، و مزاحم بن حرّث در برابر او ایستاد و جنگید و بدست نافع، از پا در آمد.

در این حال، یکی از فرماندهان لشکر کوفه به نام عمرو بن حجاج که از کشته شدن جنگجویان خود بدست یاران امام حسین در جنگ تن به تن به خشم آمده بود، به سپاهیان خود گفت: آیا می دانید با چه کسانی مبارزه می کنید؟ اینها سلحشوران شهر هستند، آنان جانبازانی هستند که هیچیک از شما نمی تواند با جنگ تن به تن به مبارزه آنان برود.

عمر بن سعد، رأی عمرو بن حجاج را پذیرفت و دستور هجوم سراسری لشکریان خود به خیمه گاه سالار شهیدان را صادر کرد.

حمله سراسری

پس از صدور دستور هجوم دسته جمعی، هزاران نفر از جنگجویان که در میمنه سپاه کوفه بودند، به فرماندهی عمرو بن حجاج از جانب رودخانه فرات، به سوی سید الشهداء حمله بردند. از سوی دیگر، جناح میسره سپاه کوفه، شامل هزاران سرباز، به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن، به سوی خیمه گاه امام حسین (ع) تاختند.

این در حالی بود که بر مبنای سخن مورخان مانند ابن اثیر در کتاب "الکامل" ، همه یاران حسین (ع) عبارت بودند از 32 نفر سواره و 40 نفر پیاده.

در این حمله ، گروهی از دو طرف به خاک و خون افتادند. از جمله ، دو تن از یاران با وفای سید الشهداء (ع) به نام **مسلم بن عوسجه** و **عبد الله بن عمیر** ، در آن هجوم سراسری ، به شهادت رسیدند.

یکی از یاران سالار شهیدان به نام **عمرو انصاری** در آن حمله گسترده ، در پیش روی آن حضرت می جنگید و هر تیری که به سوی امام حسین می آمد را با سینه خود استقبال می کرد و هر شمشیری که برای کشتن آن حضرت زده می شد را با دست و بازوی خود دفع می کرد ، تا اینکه از زیادی جراحت به روی زمین افتاد. در آن حال به جانب امام حسین نگاه کرد و گفت : آیا به عهد خود وفا کردم ؟

آن حضرت فرمود : آری ، تو در بهشت نیز ، در پیش روی من خواهی بود. سلام مرا به جدم رسول الله برسان و بگو : حسین هم به زودی بر تو وارد خواهد شد. در آن لحظه ، آن سرباز با وفا هم به شهادت رسید.

برخی دیگر از رزمندگانی که در ادامه این حمله سراسری به شهادت رسیدند ، عبارتند از :

- **نعیم بن عجلان**

- **عمران بن کعب**

- **حنظلة بن عمرو**

- قاسط بن زهير
- كنانة بن عتيق
- عمرو بن مشيعة
- ضرغامة بن مالك
- عامر بن مسلم
- سيف بن مالك
- عبدالرحمن أرحبي
- حباب بن حارث
- عمرو الجندعي
- حلاس بن عمرو
- سوار بن ابي عمير
- عمار بن ابي سلامه
- نعمان بن عمرو
- زاهر بن عمرو (يا زاهر مولى عمرو)
- جبلة بن على
- مسعود بن حجاج
- مسلم بن كثير
- زهير بن بشر
- عمار بن حسان
- زهير بن سليم
- عبدالله بن زيد بصرى

- عبيدالله بن زيد بصرى

امام حسين (ع) مانند ديگر رزمندگان و ياران فداكار خود ، با آن لشكر خون آشام مى جنگيد و به اصحاب خويش چنين مى فرمود :

"صبرا بنى الكرام ، فما الموت الا قنطرة تعبر بكم عن البؤس و الصراء الى الجنان الواسعة و النعيم الدائمة ... إنّ أبى حدثني عن رسول الله صلى الله عليه و آله : إنّ الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر. و الموت جسر هؤلاء إلى جناتهم ، و جسر هؤلاء إلى جحيمهم".

"پايدار باشيد اى فرزندان بزرگوران ، زيرا مرگ ، پلى است كه شما را از سختى ها و گرفتارى ها به سوى بهشت گسترده و نعمت جاودانى ، عبور مى دهد. پدرم از جدّم رسول الله (ص) روايت كرده است كه : دنيا ، زندان مؤمن و بهشت كافر است. و مرگ ، پلى است كه شما را به سوى بهشت ، و آنان را به سوى دوزخ مى برد".
(كتاب "معانى الاخبار" ، صفحه 288 ؛ و كتاب "بحار الانوار" ، جلد 44 ، صفحه 297).

ابن اثير در كتاب "الكامل" مى نويسد :

ياران امام حسين به هيچ طرف از سپاه دشمن حمله نمى كردند ، مگر اينكه آنان را وادار به عقب نشينى مى ساختند.

بر اثر مقاومت ياران فداكار و از جان گذشته حسين در برابر مهاجمان ، عزرة بن قيس كه فرمانده سربازان اهل كوفه بود ، به عمر بن سعد گفت : آيا تلفات سربازان مرا نمى بينى كه از دست آن گروه اندك چه مى كشند؟ ، لشكر پياده نظام و تير اندازان را به كمك ما بفرست.

عمر بن سعد ، ابتدا از شیب بن ربیع خواست تا به کمک وی برود ، اما او نپذیرفت. از اینرو ، به حصین بن نمیر دستور داد تا با پانصد نفر از تیر اندازان به سوی حسین و یارانش حمله کنند. بر اثر تیرباران آنها ، گروهی از یاران امام ، به شهادت رسیدند و همه اسب هایشان به خاک افتادند.

از سوی دیگر ، عمر بن سعد به سربازان خود دستور داد تا از جانب چپ و سمت راست خیمه ها حمله کنند و وارد خیام امام حسین شوند و به قتل و غارت در منطقه مسکونی خانواده های زرمندگان بپردازند.

این اقدام جنایتکارانه باعث شد تا یاران باقیمانده امام حسین ، با تشکیل گروه های سه یا چهار نفری ، در دو جبهه بجنگند. بر اثر این حمله ، یکی از بانوان در کنار خیمه ها به شهادت رسید ، و از سپاه کوفه نیز ابوعزه ضیابی کشته شد.

نماز ظهر عاشورا

در آن حال ، یکی از یاران امام حسین به نام عمرو بن عبدالله ، معروف به ابوتمامه صائی به آن حضرت گفت : جان من به فدایت ، می بینم که این گروه به تو نزدیک شده اند و من می خواهم پیش از تو کشته شوم ، اما دوست دارم بعد از اداء نماز ظهر به شهادت برسم.

امام حسین (ع) نگاه به آسمان کرد و فرمود : به یاد نماز بودی ، خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد ؛ آری اول وقت نماز ظهر است.

سپس به یارانش فرمود : از لشکر عمر بن سعد بخواهید که دست از حمله بردارند ، تا نماز ظهر را بخوانیم.

حصین بن نمیر با پیشنهاد یاران امام حسین مخالفت کرد و گفت : نماز شما قبول نمی شود. از اینرو ، **حبیب بن مظاهر** خشمگین شد و او را سرزنش کرد. **حصین بن نمیر** بر **حبیب بن مظاهر** تاخت و خواست او را بکشد. **حبیب بن مظاهر** با شجاعت به میدان تاخت و آن ستمگر را از اسب به زمین افکند. یارانش او را از دست **حبیب بن مظاهر** نجات دادند. **حبیب بن مظاهر** به نبرد خود ادامه داد و در این میان ، یکی از لشکریان ابن سعد به نام **بدیل بن صریم** به هلاکت رسید.

در ادامه درگیری ، **حبیب بن مظاهر** شهید شد.

حرّ بن یزید ریاحی نیز در همان هنگام به دفاع از حسین (ع) پرداخت و پس از نبردی سخت ، به شهادت رسید.

در حالی که جنگ ادامه داشت ، **حسین بن علی** بر آن شد تا نماز ظهر را با رزمندگان خود بخواند. دو تن از یاران فداکار آن حضرت به نام **سعید بن عبدالله حنقی** و **زُهِیر بن قین** در جلو سید الشهداء ایستادند و تیرها و نیزه های دشمنان را به جان خریدند.

پس از پایان نماز ، **سعید بن عبدالله** به شهادت رسید. سیزده تیر بر بدن پاک آن سرباز جان بکف ، اصابت کرده بود.

زهیر بن قین هم با حمله ای دیگر به صفوف دشمنان ، گروهی از آنان را هلاک کرد ، و سر انجام در راه حمایت از اسلام و امام زمان خود ، به شهادت رسید.

یکی دیگر از یاران امام حسین به نام **نافع بن هلال جملی** ، که تیر انداز ماهری بود ، در آن حمله سراسری توانست دوازده نفر از جنگجویان دشمن را از پای در آورد و تعدادی را زخمی کند. گروهی از لشکریان کوفه بر او تاختند و او را مجروح کردند و به اسارت گرفته به نزد عمر بن سعد بردند. در حالی که از بازوانش خون می ریخت و او را بسته بودند ، به ابن سعد و لشکر او گفت : اگر شما از مسلمانان بودید ، هرگز در حالی که دستتان به خون ما آغشته است ، به ملاقات حق نمی رفتید. شمر بن ذی الجوشن او را تهدید به کشتن کرد. نافع گفت : خداوند را سپاس می گویم که کشته شدن ما را بدست بدترین مردم قرار داد. آنگاه بدست شمر ، به شهادت رسید.

رقابت در شهادت

پس از شهادت نافع بن هلال ، تنها تعداد کمی از یاران حسین (ع) باقی مانده بودند. تاریخنگاران و ارباب مقاتل مانند ابن اثیر ، طبری ، ابن طاووس و غیر آنها نوشته اند : وقتی آن سربازان فداکار دانستند که نمی توانند رهبر خود را از کشته شدن نجات دهند ، تصمیم گرفتند با یکدیگر برای شهادت ، رقابت کنند و از یکدیگر پیشی بگیرند.

از اینرو ، **عبدالرحمن غفاری** و **عبدالله غفاری** که برادر بودند ، به نزد سالار شهیدان رفتند و به آن حضرت گفتند: السلام علیک یا ابا عبدالله، دشمن ما را در بر گرفته است ، ما دوست داریم در پیش روی شما بجنگیم و کشته شویم. آنگاه پیشاپیش امام (ع) در میدان نبرد به مبارزه پرداختند و یکی از آنها به شهادت رسید.

در آن هنگام ، دو جوان از همراهان حسین (ع) به نام **سیف بن حارث** و **مالک بن عبد** که پسر عمو بودند ، در حالی که اشک در چشمانشان حلقه زده بود به نزد امام (ع) آمدند. آن حضرت سبب گریه آنان را پرسید. آنان گفتند : به خدا برای خودمان نمی گرییم ، گریه ما به خاطر غریبی تو است ، می بینیم در محاصره دشمن هستی و ما نمی توانیم تو را نجات دهیم. امام (ع) برای آنان دعا کرد و فرمود : خدا پاداش پارسایان را به شما عطا کند. آنگاه آن دو جوان با امام حسین وداع کردند و به میدان تاختند و در راه حمایت از دین خدا و یاری پیشوای خود ، به شهادت رسیدند.

حنظله بن اسعد ، سرباز دیگر امام حسین بود که سینه خود را سپر تیر و نیزه دشمنان کرد و در جلو آن حضرت به مبارزه پرداخت و به شهادت رسید.

آنگاه دو تن از یاران دیگر امام ، به نام **شوذب** و **عابس بن ابی شیب** از سالار شهیدان خدا حافظی کردند و به میدان تاختند. دشمنان با هجومی ناگهانی ، شوذب را کشتند ، اما از عبس بن ابی شیب که در جنگاوری و سلحشوری معروف بود ، فاصله گرفتند و به او نزدیک

نشدند. او رو به سوی امام حسین کرد و گفت : ای اباعبدالله ، هیچکس بر روی زمین عزیز تر از تو برای من نیست ، اگر چیزی بهتر از جان و خون داشتم ، آن را فدای تو می ساختم. آنگاه از آن حضرت خدا حافظی کرد و به سوی دشمنان بازگشت و مبارز طلبید. هیچ جنگجویی جرأت حضور در برابر او را نداشتند. عمر بن سعد به لشکر خود فرمان داد به صورت دسته جمعی ، او را مورد تیرباران و سنگباران قرار دهند. وی که عاشق شهادت بود ، کلاهخود از سر افکند و زره خود را از تن بیرون آورد و چون شیری بر آنان حمله کرد. گروهی را به هلاکت رساند و خود نیز ، به شهادت رسید.

فدایی بعدی ، **یزید بن زیاد مهاصر** معروف به ابوشعثاء بود. او در جلو امام حسین (ع) قرار گرفت و همه تیرهای باقیمانده خود را به چله کمان نهاد و به سوی دشمنان پرتاب کرد و در این حمله ، پنج نفر از آنان را از پا در آورد. او از کسانی بود که ابتدا در لشکر عمر بن سعد بود ولی پس از مشاهده مظلومیت امام حسین ، به کاروان آن حضرت پیوست.

در ادامه آن نبرد سنگین ، عزیزان دیگری که نام آنان در ذیل می آید به شهادت رسیدند :

وهب بن عبدالله. ابن شهر آشوب می گوید : مادر وهب در خیمه ها بود، به فرزندش گفت : برخیز ای فرزندم و پسر دختر رسول خدا را یاری کن. **وهب** به میدان تاخت و با شجاعت و شهامت ، تعدادی از دشمنان را به خاک افکند. مادرش نیز ، عمودی در دست گرفت و به

خواست به صحنه نبرد برود ، ولی امام حسین (ع) او را به خیمه ها باز گرداندند. در برخی مقاتل و کتب حدیث (مثل بحارالانوار و امالی صدوق و غیر آنها) آمده است که **وهب** و مادرش قبلا نصرانی بوده اند و به دست امام حسین (ع) مسلمان شده بودند. **وهب** سرانجام در راه دفاع از اسلام و امام خود به شهادت رسید.

سعد بن حنظله تمیمی از اعیان و مشاهیر شیعه بود. وی نیز در صحنه جنگ در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

جَوْن بن مالک ، غلامی سیاه پوست بود. امام حسین (ع) در روز عاشورا به او فرمودند : تو تا کنون خدمت کرده ای ، ولی امروز لازم نیست بجنگی و به بلاهای ما گرفتار شوی ؛ آزادی و می توانی ما را رها کنی و بروی.

جون گفت : ای پسر رسول خدا ، در حال رفاه ، همواره از سفره شما بهره مند بوده ام ، آیا اکنون که روز سختی ها است شما را رها کنم؟ . از اینرو بر خیل دشمنان تاخت و سر انجام به شهادت رسید.

یکی دیگر از خدمتگزاران امام حسین ، معروف به **غلام ترکی** ، قاری قرآن بود. او نیز به سوی میدان شتافت و گروهی از ستمگران را به هلاکت رساند و خود با بدنی مجروح بر زمین افتاد.

ابن شهر آشوب در کتاب "المناقب" می گوید : امام حسین (ع) بر سر بالین آن غلام رفت و گریست و صورت خود را بر صورت او نهاد. غلام در آخرین لحظات زندگی خود چشمانش را گشود و با دیدن چهره سالار شهیدان ، لبخندی زد و جان را به جان آفرین تسلیم کرد.

**گر طیبانه بیای به سر بالینم
به دو عالم ندهم لذت بیماری را**

دیگر رزمندگانی که در آن هنگامه پر ماجرا به شهادت رسیدند عبارت بودند از :

- عمرو بن خالد صیداوی
- جبار (خابر) بن الحارث سلمانی
- سعد مولی عمرو بن خالد
- مجمع بن عبید الله عانذی
- عمیر بن عبدالله مذحجی
- مالک بن انس کاهلی
- انس بن حارث کاهلی
- عمرو بن مطاع
- انیس بن معقل
- حجاج بن مسروق
- جنادة بن حارث انصاری
- عمرو بن جنادة انصاری
- مالک بن دودان
- عمرو بن عبدالله
- احمد بن محمد الهاشمی

در آن حال ، تنها یک نفر از اصحاب امام حسین به نام **سويد بن عمرو بن ابی مطاع** ، باقی مانده بود. او هم در حمله دشمنان ، مجروح شده و به حالت بی هوشی در میان کشته شدگان افتاده بود.

تاریخنگاران می گویند : وقتی امام حسین (ع) به شهادت رسید و فریاد لشکر کوفه بلند شد که ما حسین را کشتیم ، آن رزمنده مجروح به هوش آمد و با همان حالت نیمه جان به لشکریان کوفه حمله کرد و سرانجام ، به شهادت رسید. بدین جهت ، مورخان او را به عنوان آخرین شهید کربلا ، قلمداد می کنند.

شهادت جوانان و نوجوانان اهل بیت

اصحاب امام حسین (ع) تا زنده بودند ، نمی گذاشتند از بنی هاشم و اهل بیت سید الشهداء ، کسی به شهادت برسد. نوجوانان و جوانان از خاندان پیامبر (ص) ، عبارت بودن از پسران امام علی ، پسران امام حسین ، پسران مسلم بن عقیل ، پسران جعفر بن ابی طالب ، و پسران امام حسن مجتبی، علیهم السلام.

پس از شهادت اصحاب امام حسین (ع) ، جوانان بنی هاشم آماده جانبازی در راه اسلام و پیشوای خود گردیدند.

شهادت علی اکبر

اولین شهید کربلا از اهل بیت ، **علی اکبر** بود. سید الشهداء (ع) علاقه وافری به آن جوان رشید داشت.

در کتب تاریخ آمده است که : "استئذن فأذن الحسين" ، یعنی : علی اکبر از پدر اجازه خواست به میدان رود ، و آن حضرت اجازه داد. وقتی علی اکبر به سوی میدان حرکت کرد ، سالار شهیدان (ع) رو به سوی آسمان کرد و گفت:

"اللهم اشهد علی هؤلاء القوم ، فقد برز اليهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطلقا برسولك ، كنا اذا اشتغنا إلى نبيك نظرنا إلى وجهه". (کتاب "نفس المهموم" ، نگارش محدث قمی ، صفحه 279).

یعنی : "خدایا شاهد باش ، جوانی به سوی آن گروه می رود ، که شبیه ترین مردم از نظر صورت و سیرت و گفتار به پیامبر تو است. هرگاه ما مشتاق جمال رسول خدا می شدیم ، به رخسار او نگاه می کردیم".

علی اکبر ، پس از دو مرحله حمله به دشمن ، جمعی از آنان را به هلاکت رساند ، و سر انجام ، بدست مرّة بن منعدّ عبدي ، به شهادت رسید. (کتاب المناقب ، نگارش خوارزمی ، جلد 4 ، صفحه 109).

بنا بر سخنان طبری در جلد هفتم کتاب تاریخ خود ، و سید بن طاووس در کتاب "اللّهوف" ، پس از شهادت علی اکبر ، امام حسین (ع) بر سر بالین او آمد و صورت خود را بر صورت فرزندش نهاد ، و فرمود :
"قتل الله قوما قتلوك يا بنی ، ما أجرأهم علی الرحمن و علی انتهاک حرمة الرسول؟".

"ای فرزند عزیزم ، خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند ، چه چیز به آن گروه جرأت داد تا بر علیه فرمان خدا اقدام کنند و حرمت رسول خدا را نادیده بگیرند؟".

آنگاه به جوانان بنی هاشم فرمود : برادر خود را به سوی خیمه شهداء ببرید.

شهادت قاسم بن الحسن

قاسم فرزند امام حسن مجتبی (ع) ، نوجوانی با هوش ، فداکار و مورد علاقه خاص عمویش حسین (ع) بود.

در شب عاشورا ، وقتی سالار شهیدان (ع) خبر شهادت همه یارانش را به آنان داد ، قاسم در میان آنان قرار داشت ، به امام حسین گفت : آیا من هم فردا جزء شهدا خواهم بود؟

امام با حالت ترحم به وی فرمود : ای فرزند عزیز ، مرگ در نزد تو چگونه است؟

قاسم گفت : "یا عمّ ، احلی من العسل".

یعنی : "عموجان ، شیرین تر از عسل".

امام حسین فرمود : "عمویت به قربانت گردد ، آری تو هم یکی از شهدا خواهی بود ، بعد از اینکه به بلایی بزرگ ، مبتلا گردی".

پس از شهادت علی اکبر ، قاسم به نزد عموی خود امام حسین شتافت و از ایشان اجازه خواست تا به میدان رود. امام (ع) اجازه نمی داد. قاسم دست آن حضرت را بوسید و اصرار کرد. سرانجام امام حسین (ع) موافقت فرمود. او به صحنه جنگ رفت و با نبردی شجاعانه ، برخی از جنگجویان را مورد حمله قرار داد و خود نیز از اسب به روی زمین افتاد و سالار شهیدان را صدا زد.

امام (ع) مانند عقابی بر سر بالین او حاضر شد و عمرو بن سعد ازدی را که ضربه ای بر سر قاسم زده بود ، مورد حمله قرار داد و او را به خاک افکند.

گروهی از کوفیان به کمک عمرو آمدند و بر سر بالین قاسم ، جنگ سختی میان امام حسین و لشکر کوفه درگرفت و در آن ماجرا برخی از اسبهای دشمن بر بدن قاسم تاختند و آن نوجوان باوفا به شهادت رسید.

امام (ع) ، به سوی برادر زاده خود بازگشت و او را کشته دید و چنین فرمود:

"دور باد از رحمت خدا آنکه تو را کشت. بر عمویت سخت است که تو او را به کمک بطلبی و او پاسخت ندهد ، و اگر پاسخت بدهد ، برای تو مؤثر نباشد".

آنگاه ، بدن خونین قاسم را در بغل گرفت و در خیمه شهیدان ، او را در کنار بدن فرزندش علی اکبر قرار داد.

هجوم سراسری به خاندان حسین

در آن حال ، هزاران تن از لشکریان عمر بن سعد ، مانند گرگ های بی رحم صحرا ، به سوی حریم اهل بیت (علیهم السلام) هجوم بردند. در این حمله ناجوانمردانه ، گروهی از جوانان و نوجوانان بنی هاشم به شرح ذیل ، به شهادت رسیدند :

- عبدالله بن مسلم بن عقیل
- عون بن عبدالله بن جعفر (پسر حضرت زینب)
- محمد بن عبدالله بن جعفر (پسر حضرت زینب)
- عبدالرحمن بن عقیل
- جعفر بن عقیل
- عبدالله بن عقیل
- عبدالله بن علی
- جعفر بن علی
- عثمان بن علی
- محمد بن علی
- ابوبکر بن علی

بسیاری از این رزمندگان نیز ، جمعی از جنگجویان دشمن را پیش از شهادت خود ، به خاک هلاکت افکندند.

شهادت حضرت ابوالفضل (ع)

عباس بن علی بن ابی طالب ، ملقب به قمر بنی هاشم و سقاء ، به عنوان پرچمدار کربلا قلمداد می گردد. کنیه آن حضرت ، ابو الفضل بود.

امام صادق (علیه السلام) در باره ایشان می فرماید :

"كان عمنا العباس عليه السلام ، نافذ البصيرة ، صلب الايمان ، جاهد مع ابي عبدالله عليه السلام ، و اُبلي بلاء حسنا ، و مضى شهيدا". (کتاب عمدة الطالب ، صفحه 323).

یعنی : "عموی ما عباس علیه السلام ، فردی با بصیرت ، و دارای ایمانی نیرومند بود ، با امام حسین (ع) مجاهدت کرد ، و به مصیبت‌هایی مبتلا شد و در امتحان الهی سربلند گشت ، و سرانجام به شهادت رسید".

در روز عاشورا ، آنگاه که بی آبی و تشنگی بر اهل حرم امام حسین مستولی شد ، از برادرش سالار شهیدان اجازه خواست تا برای آوردن آب ، به میدان برود.

او با شجاعت و شهامت کم نظیر ، صفوف دشمنان را شکافت و خود را به رودخانه رساند و مشکی را پر از آب کرد و به سوی خیم های امام حسین ، به راه افتاد.

همانگونه که قبلا بیان شد ، تعداد پانصد نفر از سربازان لشکر کوفه ، از سوی عمر بن سعد مأموریت داشتند تا در کنار رود فرات صف ببندند و نگذارند قطره آبی به یاران امام حسین برسد.

جمع کثیری از این گروه ، ابوالفضل را محاصره کردند و از هرسو به سوی او با تیر و نیزه حمله ور شدند و در نبردی نابرابر ، دست راست و چپ آن حضرت را قطع کردند و سرانجام ، او را به شهادت رساندند. آنگاه که شمشیری بر بازوی راست او فرود آمد ، آن حضرت چنین فرمود :

و الله ان قطعتموا يميني ائى احامي ابدأ عن ديني

و عن امام صادق اليقين نجل النبي المصطفى الأمين

"به خدا اگر دست راست مرا قطع کردید ، من همچنان از دین خود و پیشوای راستگوی خویش که زاده پیامبر برگزیده و امین است ، حمایت خواهم کرد".

پس از شهادت آن حضرت ، امام حسین در کنار بدن مطهر او فرمود:
"الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي". (بحار الانوار ، جلد 45 ، صفحه 42).

"الآن پشتم شکست ، و چاره ام کم شد".

شهادت علی اصغر

امام حسین (ع) در آخرین لحظات عمر خویش ، برای خدا حافظی با اهل و عیال خود ، به سوی خیمه ها بازگشت. بعد از وداع ، کودک

شیرخواره اش **علی اصغر** را به دست او دادند. امام حسین او را بوسید و در آغوش گرفت و از خیمه ها بیرون آمد و رو به سوی لشکر کوفه که او را محاصره کرده بودند کرد و فرمود :

"اگر به من رحم نمی کنید ، به این طفل شیرخوار رحم کنید و به او جرعه ای آب دهید".

در حالی که ابا عبدالله با آنان سخن می گفت ، **حرمه اسدی** تیری را به چله کمان نهاد و بر گلوی آن طفل بی گناه زد و او را در آغوش پدرش به شهادت رساند.

حسین (ع) ، با بدن به خون آغشته فرزندش علی اصغر به خیمه ها باز گشت. در آن حال ، از خواهرش زینب خواست تا پیراهنی کهنه بیاورد تا دشمنان پس از کشتن و غارت لباسهای او ، از آن پیراهن کهنه چشم بپوشند. زنان و کودکان دانستند که این آخرین دیدارشان با حسین است. دور او حلقه زدند و گریستند و با او وداع کردند.

شهادت عبدالله بن الحسن

امام (ع) برای جانبازی و فداکاری ، به میدان آمد و برای اتمام حجّت و رساندن پیام خود به نسل های آینده و آزادگان جهان در طول تاریخ فرمود :

آیا یآوری هست که مرا به خاطر خدا یاری کند؟

آیا مدافعی هست که از حرم پیامبر خدا دفاع کند؟

در آن حال ، **عبدالله** پسر امام حسن مجتبی (ع) که طفلی خردسال بود از خیمه ها بیرون دوید و به سوی عمویش امام حسین حرکت کرد.

زنها خواستند او را نگاه دارند ولی موفق نشدند. او دوان دوان آمد و در کنار سیدالشهداء قرار گرفت.

یکی از سربازان عمر بن سعد به نام **ابحر بن کعب** با شمشیر خود به امام حسین حمله کرد. آن طفل رو به سوی وی کرد و در حالی که دست خود را بالا برده بود گفت : ای ناپاکزاده آیا می خواهی عمویم را بکشی؟. دست کوچک عبدالله با شمشیر ابحر بن کعب ، قطع شد.

سالار شهیدان او را در آغوش گرفت و لشکر دشمن را نفرین کرد. در آن لحظه ، **حرمه اسدی** ، تیری به سوی **عبدالله بن حسن** پرتاب کرد و او را به شهادت رساند.

در آن هنگام ، همه جوانان و نوجوانان بنی هاشم به جمع شهیدان پیوسته ، و تنها فرد باقیمانده از اهل بیت سیدالشهداء ، **علی بن الحسین** ، معروف به **زین العابدین** بود که در آتش تب می سوخت و در بستر بیماری افتاده بود.

شهادت امام حسین (ع)

در عصر عاشورا ، سید الشهداء یگه و تنها در میدان جنگ در برابر هزاران جنگجوی دشمن قرار گرفت. لشکر عمر بن سعد بر آن شد تا پس از کشتن یاران و خویشاوندان امام حسین (ع) ، به آن حضرت حمله کنند و او را نیز به شهادت برسانند.

عمر بن سعد ، به فرمانده جناح چپ لشکر ، یعنی **شمر بن ذی الجوشن** دستور داد تا این مأموریت را انجام دهد.

شمر با جنگجویان خونخوار به سوی امام حسین تاختند و او را در حلقه محاصره قرار دادند. ابن سعد به سپاه تیر اندازان نیز دستور داد تا به کمک شمر بشتابند و حسین را تیرباران کنند.

سالار شهیدان که دست از جان شسته بود ، با وجود تشنگی و تحمل داغ ده ها تن از یاران و خویشاوندان عزیز خود ، مانند شیری خشمگین ، در میدان نبرد می جنگید.

مورخان ، در ترسیم چهره آن حضرت در آن لحظات حسّاس ، چنین می گویند :

"فما رؤي مكثور قط قد قتل ولده وأهل بيته وأصحابه أربط جأشاً منه ولا أمضى جنائاً ولا أجراً مقدماً منه". (کتاب "الكامل" ابن اثير ، حوادث سال 61 هجری ؛ و کتاب "الارشاد" شيخ مفيد ، صفحه 226).

یعنی : "هیچ فردی که در محاصره انبوه دشمنان باشد و فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند ، شجاع تر و قوی دل تر و مصمم تر و پیشتاز تر از حسین بن علی دیده نشده است".

در این مرحله از مبارزه ، امام حسین (ع) به تنهایی در برابر سی هزار دشمن خونخوار قرار گرفت. او بر اسب خود نشست و مبارز طلبید ، و هرکه در برابر او ظاهر شد ، به خاک هلاکت افتاد.

به دستور عمر بن سعد ، همه لشکر او را از سمت چپ و راست به محاصره در آوردند. آن حضرت به جناح راست سپاه دشمن حمله کرد و چنین گفت :

الموت خیر من رکوب العار و العار اولی من دخول النار

"مرگ ، از پذیرش ننگ بهتر است ؛ و ننگ ، از وارد شدن به آتش جهنم برتر است".

آنگاه به جناح چپ لشکر کوفه حمله ور شد و چنین گفت :

أنا الحسين بن علي آلیت أن لا أنثني

أحمي عیالات أبي أمضي علی دین النبی

"من حسین بن علی هستم ، سوگند می خورم که هرگز از راه حق باز نمی گردم ، از خاندان پدرم حمایت می کنم ، و بر دین رسول خدا تا آخرین نفس باقی خواهم ماند".

در جریان حملات امام حسین به لشکر کوفه ، یک بار آن حضرت به کنار شطّ فرات رسید ، ولی پیش از آنکه بتواند آب بنوشد ، یکی از

لشکریان کوفه ، تیری به سوی او پرتاب کرد و دهان و صورت آن حضرت پر از خون شد. در همان حال ، لشکریان عمر بن سعد ، برای غارت خیمه های امام حسین ، به سوی خیمه گاه تاختند. آن حضرت رو به سپاه کوفه کرد و فرمود :

"ویلکم یا شیعة آل ابي سفيان ، إن لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون یوم المعاد ، فکونوا أحرارا فی دنیاکم. امنعوا رحلی و أهلی من طغانکم و جهالکم".

"وای بر شما ای پیروان خاندان ابوسفیان ، اگر دین ندارید و از روز جزا نمی ترسید ، لااقل در دنیای خود آزاده باشید. ستمگران و ناآگاهان را از خیمه گاه و خانواده من باز دارید".

در آن حال ، عمر بن سعد به گروه تیر اندازان دستور داد تا آن حضرت را مورد تیرباران قرار دهند. ظالمی سنگی را بر پیشانی آن حضرت زد. هنگامی که آن حضرت خواست با دامان پیراهن خود ، خون را از چشمان خویش پاک کند ، ستمگری دیگر ، تیری به چله کمان نهاد و سینه سید الشهداء را هدف قرار داد. آنقدر تیر و نیزه به سوی آن حضرت پرتاب کردند که از بالای اسب به روی زمین افتاد.

گروهی از ستمگران سنگدل به سردمداری **شمر بن ذی الجوشن** ، **سنان بن انس** و **خولی** ، برای کشتن امام حسین ، به سوی محل قتلگاه حرکت کردند و با نیزه ها و شمشیرهای خود به آن حضرت حمله ور شدند.

زینب ، خواهر امام حسین که شاهد آن صحنه دلخراش بود ، به سوی فرمانده سپاه کوفه **عمر بن سعد** رفت و به او فرمود :
"أُيَقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟".

"آیا امام حسین کشته می شود ، و تو نگاه می کنی؟".
عمر بن سعد ، روی خود را برگرداند و توجّهی به سخن پرسوز او نکرد.

زینب به سوی قتلگاه به راه افتاد ، اما مشاهده کرد سر بریده برادرش حسین ، در دست آن جنایتکاران قرار دارد ، و بدن مطهر آن حضرت در خون خود شناور است.

**دشمنت کُشت ولی نور تو خاموش نگشت
آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست**

پیام های امام حسین

گرچه سالار شهیدان (ع) با یاران و اهل بیت خود در سرزمین کربلا به شهادت رسیدند ، و بدن پاک آنان پس از سه روز که بر روی زمین قرار داشت ، توسط طایفه بنی اسد به خاک سپرده شد ، و سرهای مطهر آنان همراه با کاروان اسیران ، به سوی کوفه و شام برده شد ، و به گمان یزید و یزیدیان ، قیام آن حضرت به پایان رسید ؛ اما نهضت خونین او ، لرزه بر اندام حکومت مستبد بنی امیه افکند ، و پیام های پرشور او از مدینه تا کربلا ، چراغ راه میلیون ها انسان آزاده در طول تاریخ گردید و در مقاطع گوناگون ، حرکت های توفنده ای را بر علیه ستمگران به وجود آورد.

در اینجا ، برخی از آن پیام های رسا و شور انگیز را مجدداً از نظر گرامی شما می گذرانیم :

1

"أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ نَاكِتًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعِدْوَانِ فَلَمْ يَغْيِرْ مَا عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ.

أَلَا وَإِنْ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَمُوا حَلَالَهُ".

"ای مردم ، پیامبر خدا (ص) فرمود : هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می کند و عهد الهی را نقض می نماید و با سنّت رسول خدا مخالفت می کند و با گناه و ستم بر مردم حکومت می کند ؛ و بر علیه چنین حاکمی با گفتار یا کردار خود مبارزه نکند ، سزاوار جایگاهی است که خدا برای وی فراهم کرده است.

آگاه باشید که این گروه (بنی امیّه) با شیطان هم پیمان شده اند ، و اطاعت خدا را ترک کرده اند ، و فساد را آشکار ساخته اند ، و حدود الهی را تعطیل کرده اند ، و بیت المال مسلمانان را چپاول نموده اند ، و حرام خدا را حلال ، و حلال او را حرام کرده اند."

2

"الا و انّ الدعیّ بن الدعیّ قد رکزني بين اثنتین ، بين السلّة و الذلّة ، و هیئات منّا الذلّة ، یا بی الله ذلك لنا و رسولّه و المؤمنون و حجور طابت و طهرت ، و انوف حمیّة و نفوس أبیّة من أن نؤثر طاعة اللّنام علی مصارع الکرام ، ألا و انّی زاحف بهذه الاسرة ، مع قلّة العدد و خذلة الناصر".

"آگاه باشید ، ناپاکزاده فرزند ناپاکزاده ، مرا میان دو چیز مخیر کرده است ، میان شمشیر کشیدن و جنگیدن ، و یا پذیرش ذلّت و خوار ؛ و ما هرگز ذلّت را نخواهیم پذیرفت.

خدا و پیامبر و اهل ایمان و دامن های پاک و عزّت نفس و همّت بلند اجازه نمی دهند که ما اطاعت از فرومایگان را بر نبرد با کرامت ترجیح

دهیم. آگاه باشید ، من با همین گروه اندک و قَلت یاران ، به راه خود ادامه خواهم داد".

3

"أَيُّهَا الْأَمِيرُ ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ ، وَ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ ، وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ ، وَ مُحِطِّ الرَّحْمَةِ ، وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خْتَمَ ؛ وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ ، شَارِبُ الْخَمْرِ ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ ، مُعَلِنٌ بِالْفَسْقِ ؛ وَ مِثْلِي لَا يَبِيعُ مِثْلَهُ".

"ای فرماندار ، ما اهل بیت نبوتیم ، و معدن رسالتیم ، و محل رفت و آمد فرشتگانیم ، و جایگاه نزول رحمت خداوندیم ، و خداوند با ما آغاز کرد و با ما پایان داد ؛ و اما یزید ، مردی فاسق است ، شرابخوار است ، آدمکش است ، آشکارا گناه می کند ؛ و شخصی مثل من با فردی مانند یزید ، بیعت نخواهد کرد".

4

"وعلى الاسلام السلام ، اذا بليت الامّة براع مثل يزيد".

"باید فاتحه اسلام را خواند ، هرگاه امت اسلام به فرمانروایی مانند یزید ، مبتلا گردد".

5

"و أنى لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و إنما خرجت لطلب الإصلاح فى امة جدى(صلى الله عليه و آله) أريد أن أمر بالمعروف و أنهى عن المنكر و أسير بسيرة جدى و أبى على بن أبى " .

"من نه از روی خودخواهى و یا برای رفاه طلبی و نه برای فساد و ستمگری ، خروج کردم ؛ بلکه هدف من ، طلب اصلاح در امت جدّم رسول الله است ، و خواسته ام ، امر به معروف و نهی از منکر و حرکت بر اساس روش و سنت جدّم پیامبر خدا (ص) و راه و رسم پدرم، على بن ابى طالب (ع) است " .

6

"خُطَّ الموت على ولد آدم مَخَطَّ القلادة على جيد الفتاة وما اولهني الى اسلافي اشتياق يعقوب الى يوسف وخير لي مصرع انا لاقيه، كاني باوصالي تقطعها عسلان القلوات بين النواويس وكربلا فيملآن مني اكراشا جوفاً و اجرية سغياً، لامحيص عن يوم خط بالقلم، رضا الله رضانا اهل البيت، نصير على بلائه ويوفينا اجور الصابرين ...

ألا من كان فينا باذلاً مهجته و موطننا على لقاء الله نفسه فليرحل معنا فاني راحل مصيحا ان شاء الله تعالى " .

"مرگ برای همه انسانها نگاشته شده، همچون گردن بند بر گردن دختر جوان ، و چه بسیار مرا به دیدار گذشتگانم مشتاق نموده ،

ماننداشتیاق یعقوب به دیدار یوسف ، و قربانگاہی برای من برگزیده شده که به آن خواهیم رسید.

گویا می‌بینم که گرگ‌های بیابانها در بین نوایس و کربلا، اعضای بدنم را پاره پاره می‌کنند تا شکم‌های گرسنه خود را سیر نموده و انبان‌های خالی خود را پر کنند. از روزی که با قلم تقدیر نوشته شده ، چاره ای نیست. خشنودی خدا خشنودی ما اهل بیت است. بر بلای او شکیا هستیم و خداوند ما را به خاطر صیرمان پاداش می‌دهد... آگاه باشید هر که در راه ما آماده تقدیم آخرین قطره خون قلب خود و حاضر به جانبازی در راه لقای حق است ، پس با ما کوچ کند ، من به خواست خدا ، به هنگام صبحگاه ، حرکت خواهیم کرد".

7

"ما الإمام إلا العامل بالكتاب والقائم بالقسط والدائن بدين الحق".
"پیشوای راستین کسی نیست جز آنکه به کتاب خدا عمل کند و عدالت را برپا دارد و معتقد به دین حق باشد".

8

"... ألا ترون أن الحق لا يُعمل به ، و أنّ الباطل لا يُتناهى عنه ، ليرغب المؤمن في لقاء الله محققا ، فإنّي لا أرى الموت إلا شهادة (السعادة) ، و لا الحياة مع الظالمين إلا برّما".

"... آیا نمی بینید که به حقّ ، عمل نمی شود ؟ و از باطل جلوگیری نمی شود ؟ . سزاوار است که انسان مؤمن ، آرزوی دیدار خدا کند. من مرگ را جز شهادت (یا سعادت) نمی بینم ، و زندگی با ستمگران را جز تباهی و گرفتاری نمی دانم."

9

"والله لو لم يكن في الدنيا ملجأ و لا مأوى لما بايعت يزيد بن معاوية".
"به خدا سوگند ، اگر هیچ پناهگاه و منزلی در دنیا نداشته باشم ، باز هم با يزيد بن معاوية بيعت نخواهم کرد".

10

"صبرا بنی الکرام ، فما الموت الا فنطرة تعبر بكم عن البؤس و الضراء إلى الجنان الواسعة و النعيم الدائمة .. إنّ أبي حدّثني عن رسول الله صلّى الله عليه و آله : إنّ الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر. و الموت جسر هؤلاء إلى جناتهم ، و جسر هؤلاء إلى جحيمهم".

"پایدار باشید ای فرزندان بزرگوران ، زیرا مرگ ، پلی است که شما را از سختی ها و گرفتاری ها به سوی بهشت گسترده و نعمت جاودانی ، عبور می دهد. پدرم از جدّم رسول الله (ص) روایت کرده است که : دنیا ، زندان مؤمن و بهشت کافر است. و مرگ ، پلی است که شما را به سوی بهشت ، و آنان را به سوی دوزخ می برد".

11

الموت خير من ركوب العار و العار اولى من دخول النار

"مرگ ، از پذیرش ننگ بهتر است ؛ و ننگ ، از وارد شدن به آتش جهنم برتر است".

12

"لا اجيب ابن زياد ، لا ذلك ابدا ، فهل هو الا الموت ، فمرحبا به".

"پاسخی به ابن زیاد نخواهم داد ، هرگز چنین نخواهم کرد ، آیا غیر از مرگ چیز دیگری هست ؟ ، به مرگ ، خوشامد می گویم".

13

"لا والله ولا أعطيهم بيدي إعطاء الذليل ولا أقرّ إقرار العبد".

"نه به خدا سوگند ، هرگز مانند اشخاص ذلیل ، دستم را در دست آنان قرار نخواهم داد ؛ و مانند بردگان ، به اطاعت از آنان اقرار نخواهم کرد".

14

"إن لم يكن لكم دين و كنتم لاتخافون يوم المعاد ، فكونوا أحرارا في دنياكم".

"اگر دین ندارید و از روز جزا نمی ترسید ، لاف‌ل در دنیای خود آزاده
باشید".

تقدیم به ساحت مقدّس سالار شهیدان

در پایان این نوشتار ، شعری را که در زمینه قیام امام حسین (ع) سروده ام ، به روح بلند و ملکوتی آن حضرت ، تقدیم می کنم :

آندم که ساقی دل به دریای بلا زد

میخانه را بگشود و مستان را صلا زد

خورشید آتشبار صهای محبت

یاقوت دل را جوهر نور و جلا زد

سالار هنگ سرخوشان جام ایثار

بانگی دگر بر کاروان مبتلا زد

طغرای شورانگیز عشق جاودان را

بر صفحه سوزان دشت کربلا زد

تا بشنود آهنگ "آری" از لب یار

در محفل بیگانگان فریاد "لا" زد

در خیمه دل ، شاهد بزم ولایت
کَلک مرا در باده سرخ ولا زد

اینک به آهنگ قلم دل می سپارم
اومی سراید داستان ، من می نگارم

روزی که شمع روی جانان شعله ور شد
محراب قلب عاشقان زیر و زبَر شد

روزی که چشم مست نرگس دلبری کرد
آلاله دل همدم خون جگر شد

روزی که یار از حجله هجران بر آمد
سیلاب اشک سریداران پرده در شد

روزی که بانگ ساقی از میخانه برخاست
خون سبو بر باده پیمایان هدر شد

روزی که عالمگیر شد فریاد فرهاد
در پیکر او جان شیرین جلوه گر شد

روزی که بلبل در غم گل لب فرو بست
آه شبانگه قسمت مرغ سحر شد

شمع محبت اشک غیرت می فشاند
پروانه دل را بر آتش می نشانند

پروانه می سوزد ز عشقی جاودانی
وز شعله می نوشد شرابی ارغوانی

این سوختن پروانه را آب حیات است
ما مرگ می بینیم و او عیش نهانی

در بزم شور انگیز پیر عشق و عرفان
طفل خرد درماند از درک معانی

آنجا که سیمرغ محبت پر بریزد
از مرغک اندیشه کی ماند نشانی

آنجا که بُرکان حقیقت بر خروشد
گردد سراب مصلحت یکباره فانی

بر قلّه های قاف نورافشان ایثار
خفاش خود بینی ندارد آشیانی

این بیشه شیران صحرای جنون است
جولانگه دریا دلان غرق خون است

می‌گیرم از درد فراق گل‌عذاران
می‌نازم امّا بر نبرد جان نثاران

می‌نالم از هجران مرغان شباهنگ
می‌بالم امّا بر شکوه سر‌بداران

می مویم از رگبار تیر و تیغ و خنجر
می جویم اما پایداری زان سواران

می خشکد از سوز عطش طوبای فردوس
می روید اما جای هر یک صد هزاران

بارد سرشک ماتم از چشمان نرگس
تا لاله لب تشنه گردد ژاله باران

ریزد به صحرای خزان خون شقایق
تا بشکفد گل‌های عزّت در بهاران

شور قیامت هُرمی از داغ حسین است
نخل شهامت سروی از باغ حسین است

بهمن ماه سال 1387

نورنتو - سید رضا حسینی نسب